

انتخابات فرمایشی مجلس پنجم

انتخابات «آنها» و انتخابات «ما»

رفسنجانی، اخیراً طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران، پس از شرکت در «مجلس خبرگان» بمنتظر رسیدگی به وضعیت انتخابات مجلس، اعلام کرد که ایران یکی از «سالم‌ترین و آزادترین» کشورهای جهان است! این سخنان بی‌اساس و دور از واقعیت، مورد پذیرش هیچ فردی در ایران نیست. حتی برای طرفداران خود رژیم نیز پوشیده نیست که انتخابات مجلس پنجم نیز همانند انتخابات‌های دوره‌های گذشته، یک انتخابات «قلابی» و نمایشی است. صلاحیت برخی از همین طرفداران «نظام اسلامی» نیز توسط «شورای نگهبان» مردود اعلام شده است! صلاحیت ۴۰٪ از ۵۱۰۰ داوطلب نمایندگی و همچنین ۳۰ تن از نمایندگان فعلی مجلس، رد شده است! بنابراین چگونه است که نماینده بودن در مجلس چهارم بلا ایراد است، اما به ناگهان برای دوره پنجم جایز شمرده نمی‌شود؟ آیا این صرفاً یک نمایش سراپا مضحک نیست؟

امروز جناح اصلی مخالف رفسنجانی حول روزنامه «رسالت» شکل گرفته است. «جامعه روحانیت مبارز»، «جمعیت اسلامی مهندسین» و «جمعیت مؤتلفه اسلامی» (به رهبری مهدوی کنی، مرتضی نبوی، علی نقی خاموشی، حبیب‌الله عسگرآولادی و اسدالله بادامچیان) زیر لوای «عدم اعتقاد به ولایت فقیه» و «نزدیکی با آمریکا»، به مبارزه با باند رفسنجانی برخاسته‌اند. بقیه در صفحه ۲

همانطور که انتخابات مجلس چهارم کمترین تأثیری در بهبود اوضاع زندگی روزمره مردم زحمتکش ایران نگذاشت، انتخابات فعلی هم وضعیت را بهیچوجه بهبود نخواهد بخشید. کارگران ایران خود به درستی بر این واقعیت آگاه‌اند و می‌دانند که انتخابات مجلس پنجم، انتخابات آنها نیست بلکه انتخابات نمایندگان سرمایه‌داران است. پاسخ کارگران به سرمایه‌داران و مدافعان آنها در «خانه کارگر» و «انجمن‌های اسلامی»، که آنها را به شرکت در انتخابات تشویق و ترغیب می‌کنند، چنین است:

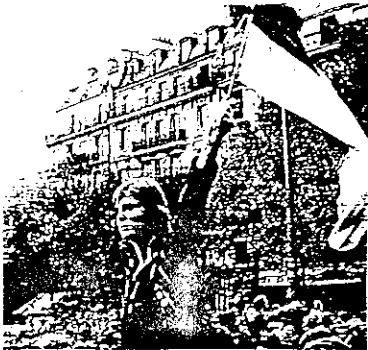
«چهار سال پیش وضعیت همینطور بود، دعوت از مردم به حضور فعال در انتخابات، شرکت گسترده در پای صندوق‌های رأی و کاندیداهای مجلس چهارم به میان مردم رفتند و وعده و وعید دادند، به کارخانجات آمدند و گفتند که به ما رأی بدهید، حقوق شما را که تاکنون تزیع شده است پس می‌گیریم... چهار سال گذشت، مجلس چهارم با تمام فراز و نشیب‌هایش به پنهان راه خود می‌رسد، اما کارگران همچنان از مشکلات خود سخن می‌گویند.» (کار و کارگر، ۳۰ بهمن ۱۳۷۴)

کارگران که به نبود نمایندگان واقعی خود در مجلس چهارم آگاه هستند اعلام می‌کنند:

«کارگران عزم خود را جزم کرده‌اند تا این بار از طریق نمایندگان منتخب خود، در اداره کشور سهیم باشند و ...»

..... بقیه در صفحه آخر

ویژه سالگرد روز جهانی زن کارگر سوسیالیست



«ضمیمه» در ۲۴ صفحه

- پای درد دل مردم ۳ صفحه
- درس‌های اعتصاب فرانسه ۱۰ صفحه
- در ژان چه می‌گذرد؟ ۱۵ صفحه
- تظاهرات پناهجویان آنکارا ۱۸ صفحه
- دفاع از پناهجویان ترکیه ۱۹ صفحه
- مبانی نظری «ولایت فقیه» ۲۰ صفحه
- حمید حمید ۲۰ صفحه
- خاطراتی از انقلاب روسیه ۲۲ صفحه
- آموزش سوسیالیستی ۲۵ صفحه
- آزیت مندل ۲۵ صفحه

در باره‌ی حزب لنینی

ماهیت، برنامه، ساختار و عمل

حمید حمید ۴ صفحه

انتخابات فرمایشی مجلس پنجم

.....بقیه از صفحه ۱

برای مثال، علی اکبر ناطق نوری، یکی از مخالفان رفسنجانی، اختلاف ما بین دو جناح را چنین بیان می‌کند:

"برخی معتقدند لازمه توسعه اقتصادی توسعه سیاسی است، توسعه سیاست خارجی نیز لازمه‌اش حل مسائل و اختلافات با آمریکا است. این اعتقاد خطرناک است. اگر بخواهیم اختلافاتمان را با آمریکا حل کنیم باید در... بسیاری از مسائل اصلی کوتاه بیایم. ما اهل این حرف‌ها نیستیم. ما یک قدم از اصول انقلاب و خط امام عقب نمی‌نشینیم." (سخنرانی در جمع اصناف در تهران).

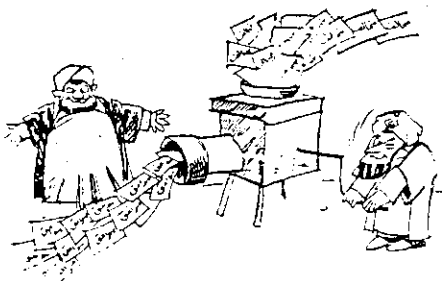
اما نمایندگان جناح مخالف رفسنجانی، که خود همچنین در ارتباطات با غرب سهم بوده‌اند، هیچ بدیل سیاسی دیگری طرح نمی‌کنند. هر دو جناح‌ها نیز خود را از طرفداران پر و پا قرص «ولایت فقیه» می‌دانند!

دعوی واقعی دو جناح بر سر اینست که جناح «راست سنتی» اکنون دست بالا را گرفته و خواهان کسب اکثریت در مجلس و سپس مقام ریاست جمهوری، برای پیشبرد مقاصد خود است. جناح «راست مُدرن» (به رهبری رفسنجانی) که سیاست‌های «تعمیل اقتصادی» اش به بُن‌بست رسیده، اکنون در موضع تدافعی قرار گرفته است. در واقع، تفاوت کیفی‌ای بین این دو جناح وجود ندارد، هر دو خواهان حفظ نظام سرمایه‌داری‌اند. اختلاف اصلی صرفاً بر سر آهنگ ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی است. جناح رفسنجانی خواهان حضور گسترده‌تر سرمایه‌داری ایران در بازار سرمایه‌داری بین‌المللی، و بویژه آمریکا است. در عین حال دولت‌های غربی در صددند به جناح رفسنجانی شکل و شمایل «معتدل» داده تا دست خود را برای معامله به آن باز نگهدارند. جناح دیگر همچنین خواهان معامله با امپریالیست‌ها، اما با گام‌های کندتر و گرفتن امتیازات بیشتر است (از اینرو غرب آنها را جناح «تندرو» می‌نامد). چنانچه جناح رفسنجانی خواهان بازگشت به دوران طلایی رژیم شاهنشاهی (سرمایه‌داری مُدرن) باشد، جناح دیگر خواهان رژیمی سرمایه‌داری و با ثبات اما، به شکل «اسلامی» آن است، و خواهان از دست دادن منافع و موقعیت فعلی آخوندها نیست.

این انتخابات همچنین قلابی است، زیرا که حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی مخالف رژیم در آن شرکت ندارند. حتی جریان‌های لیبرال اسلامی‌ای نظیر «نهضت آزادی» که از طرفداران نظام اسلامی و رژیم بوده و هست، قادر به شرکت در انتخابات

نمی‌باشد (صرفاً چند تن از آنان، به شکل فردی، در ابتدا توسط وزارت کشور پذیرفته شدند، اما سپس توسط «شورای نگهبان» به غیر از عزت‌الله سبحانی، همه حذف شدند!). نامزدهای انتخاباتی منتصب، صرفاً ۶ روز فرصت تبلیغات برنامه‌های خود را دارند!

رژیمی که یکی از روزنامه‌نگاران در ایران را به جرم طرح یک کارتون و چند مقاله انتقادی محکوم به شلاق خوردن می‌کند، چگونه می‌تواند «آزادی» را برای سایر سازمان‌ها تضمین کند؟ این چه دولت «سالم» و «آزادی» است که حتی به موافقین نظام که ایرادات سطحی‌ای به عملکرد دولت دارند، اجازه نفس کشیدن نمی‌دهد؟ می‌گویند، «آزادی» برای آنانی است که با «ولایت فقیه» توافق دارند. اگر چنین است، سخن از «آزادی» نمی‌توان بمیان آورد، زیرا که کلیه نظام‌های دیکتاتوری نیز به چنین سخنان متناقضی پای بند هستند!



این انتخابات فرمایشی است، زیرا که «وزارت کشور»، «شورای نگهبان»، «مجلس خبرگان» و سپس خود مجلس، حتی مخالفان خود را گام به گام از شرکت در مجلس حذف می‌کنند. اضافه بر اینها، کلیه جناح‌های شرکت‌کننده از درون یک طیف خاص و با یک اعتقاد مشخص ظاهر می‌شوند. اعتراض‌های توده‌ای شهرهای ایران و بخصوص قیام مردم «اسلام شهر» به وضوح نشان داد که همه این به اصطلاح «مخالفان» دولت، در سرکوب و ارباب مردم ایران یکپارچه و بصورت واحد عمل می‌کنند. زمانی که حیات رژیم به خطر می‌افتد، همه مخالفان و موافقان «ولایت فقیه» و «آمریکا» فوراً به توافق می‌رسند!

در نتیجه، علت اصلی برگزاری انتخابات در وجود اختلاف نظر و برنامه‌های متفاوت نمی‌تواند باشد، که ریشه در جای دیگری دارد.

رژیم با براه اندازی انتخابات و «دمکراتیک» جلوه دادن آن قصد دارد به دولت‌های غربی نشان دهد که

جامعه‌ای دمکراتیک و عاری از هر گونه اجحافی را ایجاد کرده است. زیرا که یکی از شروط اصلی بانک‌های جهانی و دولت‌های غربی برای برقراری و تداوم ارتباطات اقتصادی با کشورهای «جهان سوم» همواره اصرار بر تضمین شکلی از «دمکراسی» در آن کشورها است (حتی ظاهری و نمایشی!). علت اصلی آن اینست که فشار افکار عمومی مردم این کشورهای غربی بر دولت‌های غربی و بنابراین بانک‌های بین‌المللی، اجازه برقراری رابطه عادی با رژیم «فاشیستی» و «دیکتاتوری» را نمی‌دهد. تحت این فشارها امپریالیزم مایل به نزدیکی سیاسی با دولت‌های به اصطلاح «معتدل» است. یکی از اهداف «تحریم اقتصادی» اخیر دولت کلینتون نیز چنین است. حتی سردمداران رژیم نیز به این مسئله اذعان دارند. برای مثال، علی اکبر ولایتی در هفته نامه «صبح» چنین می‌گوید:

"موقعی که ما می‌رویم از کشوری جنسی بخیریم می‌گویند حقوق بشران را درست کنید تا جنس به شما بفروشم و یا جنس شما را بخیریم وقتی می‌خواهیم با کسی ملاقات کنیم همین شرط را برای ما قائل می‌شوند و اگر این کارها را ما نکنیم بنهای آن را دستگاه اقتصادی مملکت باید بپردازد و آن جنس را از طریق یک دلال ۲۵ درصد گرانتر باید بخیریم."

امپریالیزم در واقع مخالفت اصولی‌ای با سرکوب و ارباب و سلب آزادی زنان و اقلیت‌های ملی ندارد (زیرا خود چنین اقداماتی را در سطح نازلتری انجام می‌دهد). تنها شرط اینست که این قبیل اقدام‌ها علناً صورت نگیرند! رژیم ایران نیز در مسیری که نیانک‌های جهانی برای آن طراحی کرده‌اند گام می‌نهد. انتخابات به اصطلاح «آزاد» و «سالم» رفسنجانی برای چنین منظوری طراحی شده است و بس! دعوت اخیر «موریس دانی کاپیتورن»، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد، به ایران نیز در همین راستا بود.

در جامعه‌ای که حقوق ابتدایی دمکراتیک مانند حق بیان، تجمع، مطبوعات، اعتصاب و آزادی زنان و غیره وجود نداشته باشد، مسلماً هر گونه انتخاباتی صرفاً مضحکه‌ای بیش نیست. کارگران و زحمتکشان و کلیه قشرهای مختلف جامعه این انتخابات را عملاً تحریم می‌کنند، زیرا که بر قلابی بودن آن واقف‌اند. پیشروی کارگری در ایران، برای فراهم آوردن وضعیتی عادی برای برگزاری انتخابات «آزاد» صرفاً یک راه در مقابل خود دارد:

تدارک سرنگونی قهرآمیز رژیم از طریق اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه.

هیئت مسئولین

۱۰ اسفند ۱۳۷۴

پای درد دل مردم

در رابطه با انتخابات مجلس

* مهمان، مهمان را نمی‌تواند ببیند، صاحبخانه هیچ کدام را. این ضرب‌المثل مصادق بارز دو جناح چپ و راست است که همدیگر را تحمل نمی‌کنند و ملت هم هیچکدام از اینها را قبول ندارند و تجربه ۱۷ ساله نشان داد که این دو گروه حکومت‌گردان نیستند ولی مردانگی این را ندارند که این مسئله را بیان کنند. (سلام ۱۲۸۴)

* شما اگر راست می‌گویید حتی برای یکبار انتخابات را آزاد بگذارید و از سازمان ملل بخواهید که بر آن نظارت نماید. همانطوریکه صدام حسین انجام داد. تا دیگر مسائل «خودکامگی» مطرح نباشد. (سلام ۱۲۱۶)

* جایی که تمام کاندیداها از یک صافی عبور خواهند کرد و آن صافی نیز غیر از یک خط فکری به کس دیگری اجازه عبور نخواهد داد، پس شرکت مردم در انتخابات لزومی ندارد چرا که همان‌هایی که از صافی عبور کرده‌اند در مجلس بودند. (سلام ۱۳۳۰)

* الان فقط درگیرهای انتخاباتی بین دو جناح راست و چپ می‌باشد و مردم هیچ نقشی ندارند ولی با این وجود آقایان اعلام می‌کنند که در مملکت آزادی عقیده وجود دارد! (سلام ۱۳۳۰)

* خواهشمندم نمایندگان جناح راست در انتخابات دوره پنجم شرکت نکنند، ما هر چه می‌کشیم تاوان مدیریتهای غلط این آقایان است که پس می‌دهیم. نتیجه کار این آقایان همین تورم و گرانی انسار گسیخته و این بلبشوی اداری و فساد و اختلاس است. (سلام ۱۳۳۰)

* آیا تا به حال به این مسأله توجه کرده‌اید که این آقایان مسؤول و نمایندگان مجلس قبلاً چه داشته و الان چه دارند؟ آیا اموال آنها اصلاً زیاد شده است؟ و بنا به شعارهایشان که حمایت از مستضعفین است خودشان نیز مانند اقشار محروم مملکت زندگی می‌کنند؟! (سلام ۱۳۲۴)

* محصول عملکرد بنایان برنامه‌های تعدیل اقتصادی سردمداران جناح راست که از سال ۶۸ با وعده‌های رفاه و آسایش بیشتر برای مردم زمام امور کشور را به دست گرفتند، بی‌تردید مسئولیت وضعیت اقتصادی اسفناک که اکثریت ملت شهید داده و انقلاب کرده منجمله کارگران و کارمندان، بر عهده جناح راست حاکم می‌باشد، لذا سزاوار است در پیشگاه خداوند و ملت توبه کنند. (سلام ۱۳۲۴)

* بنده یک راننده تریلر خط ترانزیت هستم. خدا شاهد است، من و خانواده‌ام در تمام رأی‌گیریها

تاکنون شرکت کرده‌ایم. اما دیگر به این دلایل رأی نخواهم داد: ۴ سال قبل که این نمایندگان با رأی امثال ما به مجلس راه یافتند، شرکت «ایران کار» که دولتی است، کامیون را ۳ میلیون می‌داد، حال ۲۳ میلیون تومان شده است. خانه متری ۳۰ الی ۵۰ هزار تومان بود، حال متری ۳۰۰ هزار تومان الی ۵۰۰ هزار تومان شده است لاستیک جفتی ۴۰۰ هزار تومان شده است. یعنی قیمت‌ها صد برابر شده، می‌گویند دلالتان گران می‌کنند. مگر زمین را از خارج وارد می‌کنند! (سلام ۱۳۲۴)

* شما می‌فرمایید مردم بایستی در انتخابات شرکت کنند و به نمایندگان مورد نظر خود رأی دهند مگر کمیسیون انتخابات و یا شورای نگهبان اجازه می‌دهند هر کسی خود را کاندیدا کند. شما در دوره‌های گذشته پیدا کنید که یک نماینده و یا چند نماینده مجلس هم فکر اعلامیه‌ای داده باشند و یا با زیاده‌رویهای دولت مخالفت کرده باشند و حتی کل دولت را استیضاح کنند. شما پیدا کنید که یک نماینده را که مخالف با این وضع اقتصادی باشد، و از مردم و منتخبین خود کمک بخواهند. حالا ما یک مجلس آرام و مطیع داریم که فقط از کارهایشان تعریف می‌کنند. پس شما باز هم انتظار دارید که در انتخابات شرکت کنیم. (سلام ۱۳۳۳)

* طبق نظر آقای یزدی در نماز جمعه رأی مردم در مقابل ادیان بی‌تأثیر می‌باشد، از نظر شرعی نمی‌توانم اظهار بکنم اما همین قدر می‌دانم که روحانیون مسیحی هم وقتی قدرت در دستشان بود با تکیه بر همین بحث‌ها برای آرای خود و قدرت خود و حکومت خود مصونیت درست کردند و آن قدر در این مسیر تاختند که سرانجام نهضت علیه کلیسا باشد و در نتیجه به ضرر اصل آیین مسیحیت هم تمام شد. (سلام ۱۳۲۹)

* من یک تهرانی هستم و به این دلیل رأی نمی‌دهم چون در این مملکت خیلی شیر تو شیر است هر کسی به فکر استفاده خود و تأمل خود است. آژانسهای املاک که مراجعه می‌کنی اگر یک مقدار لباس کثیف باشد، بیروفت می‌کنند. نمایشگاههای اتومبیل شبها شده محل بچه پولدارها که تازه پولدار شده‌اند. نان که پنج برابر شده بدون این که دولت اعلام کند و ... پس مملکت شده مملکت دلالتها و پولدارها. (سلام ۱۳۲۹)

* شما همیشه در روزنامه‌تان می‌گویید که نمایندگانی را انتخاب کنید که حرف دل شما را بگویند و طرفدار شما باشند، ما قبلاً هم اینکار را کرده‌ایم اما متأسفانه حالا نتیجه چیز دیگری است. پس چه فایده‌ای دارد در انتخابات شرکت کنیم! (سلام ۱۳۲۵)

* به نظر شما کاندیداهای نمایندگی مجلس چه

شرایطی باید داشته باشند؟ با توجه به اینکه می‌دانیم اولاً هیچ ضرورتی ندارد که سیاسی باشند چرا که سیاسی هم اگر باشند مجلس جای بحث و جدل سیاسی‌کاری نیست، آنها تنها می‌توانند به آمریکا و اسرائیل بتازند که این هم، تکرار کلیشه‌های دیگران است. ثانیاً، خیلی علمی و فنی هم نباید باشند چرا که تکنوکراتها به دنبال جدایی دین از سیاست هستند و گفته‌اند آنها یک روزه کشور را به آمریکا خواهند فروخت. ثالثاً؛ خویشت ندارد که از یکی از شعبه‌های روحانیت هم باشند چون آنان افراد سازگاری نیستند و حاضر نیستند دنباله‌رو جو باشند. رابعاً؛ صلاح نیست که از میان کاندیداهای دانشجویان هم باشند چون آنان هم خامند و هم شلوغ کاری می‌کنند و به درد یک مجلس آرام و بی‌دغدغه نمی‌خورند. به نظر شما در مقابل این ضد تبلیغ، به جز یک لیست برای رای دادن باقی خواهد ماند؟ (سلام ۱۳۲۵)

* روزنامه سلام دائماً مردم را به شرکت در انتخابات مجلس تشویق و ترغیب می‌نماید چه در کاندیدا شدن و چه در رای دادن به کاندیدا، در حالیکه از این نکته مهم غافل است که نارسانی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که حاصل حکمرانی جناح راست در این شش هفت ساله اخیر است آنقدر گسترده است که تا سالها بعد نیز تمام افرادی که به نحوی بخشی از مسؤولیت اداره کشور را عهده‌دار شوند نیز شریک آن نارسانی‌ها قلمداد می‌شوند. (سلام ۱۳۲۵)

* شما که مرتب در مورد شرکت در انتخابات تبلیغ می‌کنید، اول انتخابات را معنی کنید، بعد مردم را تشویق کنید. معنی انتخابات این است که انسان هر کس را که تشخیص می‌دهد و مصلحت می‌داند، انتخاب کند نه بر انتصاب دولت مهر تأیید بزند. این انتخابات نیست، بلکه انتصاب است. وقتی نتیجه از قبل معلوم است و وقتی شما سؤالی می‌کنید که جواب آنرا قبلاً می‌دانید، سؤال کردن آن شرط عقل نیست. این سیاه‌بازها را کنار بگذارید، شما هم اینقدر در لباس دوستی مردم را اغفال نکنید.

* در روز ۷۴/۸/۱۲ نماینده فعلی مردم... در مجلس شورای اسلامی در یکی از مؤسسات دولتی واقع در جاده... میتینگ با ۲۰۰۰ نفر از شهروندان ... و حومه، در ظاهر برای ارائه بیان کار نمایندگی ولی عملاً برای تبلیغ انتخاباتی تشکیل داد و در همان گردهمایی مورد اعتراض بعضی از حاضرین قرار گرفت. اولاً از ایشان سؤال فرمایید که هزینه شیرینی، میوه، شام و ایاب و ذهاب ۲۰۰۰ نفر را چه کسی و چه ارگانی متقبل شده است؟ ثانیاً هنوز چهار ماه به انتخابات باقی مانده است. (سلام ۱۲۸۶)

تهیه و تنظیم: مزدک



در باره‌ی حزب لنینی ماهیت، برنامه، ساختار و عمل

حمید حمید

۱

برای غلبه بر ستم و قدرت اشرافیت ملاک، بقصد توزیع زمین بین کسانی که مالک واقعی آن بودند در سرلوحه‌ی آرمانهای خود قرار داده بود. جز اینها، بلشویکها از جمله حامیان مبارز اصلاحات دموکراتیک اجتماعی در جهت منافع زحمتکشان بودند که در شوراهای کارگران برای حل و فصل مسائل اقتصادی گرده آمده بودند. پیروزی این اهداف در انقلاب اکبر جز با حمایت وسیع توده‌ای و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی همه‌ی توده‌های ستم‌کشی که پیرامون حزب لنین فراهم آمده بودند امکان‌پذیر نبود. همانگونه که جان رید، هفت دهه‌ی پیش در شهادتنامه‌ی کلاسیک خود «ده روزی که جهان را لرزاند» نوشته است:

«اگر توده‌های سراسر روسیه برای قیام آماده نبودند، در اینصورت بایستی قیام شکست میخورد. تنها دلیل توفیق بلشویکها، تعلق آنها به آرزوها و امیال قشرهای عمده‌ی خلق و فراخوان آنها به کار ساقط ساختن نظام کهنه و پس از آن فراخوان آنها برای همکاری در سای نظامی نو بر ویرانه‌های آن نظام فرو رفته بود»^(۱)

سالها پس از رید، رافائل آبراموویچ یکی از مخالفین عمده‌ی لنین، ناچارانه، در تاریخ ضد کمونیستی

سامان یافته بود و هم از حزب او بعنوان پیشاهنگ آزادی زحمتکشان ارائه کنم.

۲

نخستین مسئله‌ای که در نوشته‌ای با چنین هدف باید مورد توجه قرار گیرد لزوماً به اهداف حزب لنینی متوجه است. دیکتاتوری دیسوان سالار استالین، ریشه‌های خود را محققاً در دوران انقلابی لنین در همان هنگام که لنین، بلشویکهای روسی را رهبری می‌کرد، رژیم جدید شوراهای را مستقر می‌ساخت، و نهضت کمونیست جهانی را سازمان می‌بخشید، داشت. مهم است که بر این نکته تأکید کنم که آنچه را که لنین و همزمانش امید برقراری آن را داشتند، اگر که واقعاً گرایش‌ها و تمایلاتشان دموکراتیک بود، چرا به راهی کشیده شد که خودکامگی و توتالیتاریانسم نتیجه‌ی منطقی آن بود؟ بیان و تحلیل این پرسش اساسی جوهر و نقطه‌ی عطف و موضوع محوری این بخش از این نوشته است. تنها پس از تحلیل و برون رفت از این معضلی که پرسش بالا پیش روی مینهد، می‌توان بنحو مطلوبی ماهیت حزب لنینی را برشساند و از مختصات آن الگویی برای سازمان‌دهی همه‌ی جریانهای لنینی ارائه کرد.

مورخین صاحب نامی طی بیست سال گذشته یک واقعیت بسیار مهم را مستند کرده‌اند و آن اینکه، انقلاب بلشویکی که توسط ولادیمیر ایلیچ لنین و لئون تروتسکی رهبری میشد، محصول مانورهای و توطئه‌های یک گروه بنحبه‌ی خودکامه نبود. چنان رویدادی محصول قیام ریشه‌دار و مردمی‌ای بود که برقراری یک حکومت دموکراتیک، متضمن شوراهای زحمتکشان، اهداف اساسی آن را تشکیل می‌داد. علاوه بر این، انقلاب بلشویکی، برآوردن آرزوی اکثریت مردم روسیه برای دستیافتن به صلح، از طریق متوقف ساختن خصومت با آلمان و خروج از جنگ جهانی اول را از جمله هدفهای خود داشت. انقلاب آرزوی دیرینه‌ی دهقانان روسیه را

پیکره‌های ولادیمیر ایلیچ لنین، همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی و با توطئه‌ی ارتجاع دیوان سالار روسی و مدد سازمانهای اطلاعاتی جهان سرمایه‌داری و نهادهای ارتجاع دینی و با دستهای آلوده‌ی ایادی باند‌های بزرگ تاجاق، محافل گانگستری و لومین‌های اجیر شده بزیور کشیده شد و از همان لحظات آغازین این رویداد، مطبوعات غرب و بویژه نمایندگان رسانه‌های خبری وابسته به امپریالیسم و مفسرین آنها، از چپ و راست به «راه» و «حزب» لنین و آرمانهای او یورش آوردند. از طریق همین رسانه‌ها، میلیون‌ها انسان در سراسر جهان در معرض این آوازه‌گری قرار گرفتند که «انقلاب سوسیالیستی زحمتکشان که در اکثر انوامیر ۱۹۱۷ به پیروزی رسیده بود، چیزی جز راه به هیچ آباد نبوده است»^(۱) چنین ادعای خیرسرانه‌ای تنها از قلم مفسر «نیویورک تایمز» بعمل نیامد، بلکه حتی در میان بسیاری از سوسیالیست‌های جناح چپ غربی نیز این اظهاریه عنوان شد که «نه، ما آن راه را اتخاذ نخواهیم کرد، راه لنین، راه مانیت»^(۲) سرمایه‌داری غرب سرمست از پیروزی تبلیغاتی‌اش، فرصت طلایی بدست آورد تا تمامی نوک پیکان حمله‌ی خویش را به حزب انقلابی لنین متوجه سازد و تمامی آنچه را که ماهیت دموکراتیک حزب لنینی است بعنوان بسذری که از آن ثمرات مسموم و اجتناب‌ناپذیری حاصل آمده است توصیف کند و بر این ادعای کینه‌توزانه پای بفشرد که «لنین الگویی را ایجاد کرد که بر پایه‌های آن بسیاری از احزاب خودکامه بنیاد گرفتند» و به این اعتبار لنین را «پیشاهنگ خودکامه‌گرایی و توتالیتاریانسم قرن ما» قلمداد کند.^(۳)

چنین دواعی پتیاره در باب لنین و حزب او بنحو اصولی آنچه را که در تاریخ روی داد تحریف می‌کند. قصد من در این نوشته آن است تا تصویر روشنی از لنین بعنوان یک انقلابی که اهداف سوسیالیستی، دورنماهای استراتژیک و مفاهیم سازمانی‌اش با تمهیدی دموکراتیک و انسان سالارانه

۱-رونالد هینگلی، «هفتاد سال در راه هیچ آباد»

نیویورک تایمز، اکتبر ۱۹۹۰ ص ۷

۲-این کلمات به لنین منسوب است که پس از شنیدن خبر اعدام برادرش بدلیل اقدام تروریستی علیه جان تزار بکار برده است. دیده شود، پ.س. پوسپه‌لوف، ولادیمیر ایلیچ لنین: یک زندگینامه. چاپ مکتب انتشارات پروگرس، ۱۹۶۵، ص ۲۴. برای نادرستی این ادعا دیده شود، تروتسکی، لنین جوان، ص ۱۱۸

۳-آلفرد مه‌یر، لنینیم، نیویورک، فردریک پراژر، ۱۹۶۷

ص ۱۹

۴-جان رید، ده روزی که جهان را لرزاند، نیویورک،

انتشارات بین‌الملل ۱۹۲۶ ص ۲۹۲

خود بنام «انقلاب شوروی» به این واقعیت اعتراف کرد که:

"در میان کارگران پطروگراد، فضای اجتماعی بنحو روزافزونی، پس از کنگره دوم شوراهای که در اکتبر ۱۹۱۷ برگزار شد، حاد و وخیم میشد. شعارهای بلشویکها در میان کارخانه‌های بزرگ از حمایت وسیعی برخوردار می‌گردید. همین امر در واحدهای صنعتی مسکو و دیگر مراکز صنعتی نیز وجود داشت... احزاب انقلابیون سوسیالیست و منشویکها می‌دانستند که ناراضی‌های اجتماعی و سیاسی، حزب بلشویکها را به سوی پیروزی سوق می‌دهد." (۵)

سوسیالیستهای میانه‌رو که پس از سقوط تزار نیکولای بر صحنه‌ی سیاسی سلطه یافته بودند، بر اساس اتحاد دموکراتیک «چسند طبقه» - سرمایه‌داران - کارگران و دهقانان - خواستار حکومت الکساندر کرنسکی بودند و در این شرایط بلشویکها توانستند تا بر پایه‌ی نا شکیبایی و عدم تمایل عمومی به معیارهای نیمه کاره‌ی رژیم کرنسکی، خواست اکثریت جامعه را در شوراهای پیروزی رسانند.

لنین و حزب او پس از رسیدن به قدرت، در پی ایجاد یک دیکتاتور حزبی بر کل جامعه گامی برنداشتند. در حقیقت آنچه که بنام «انقلاب بلشویکی» خوانده می‌شود تلاش مشترکی بود که از سوی بلشویکها، جناح چپ انقلابیون سوسیالیست (اس‌ار) بیشتر سازمانهای آنارشیزم و حتی عناصری از منشویکها بعمل آمد. لنین و حزب او بیش از آنکه در اندیشه و تلاش در جهت ایجاد سلطه‌ی بلشویکی بر قدرت دولتی باشند، میکوشیدند تا آنچه را که برای آن مبارزه کرده بودند، یعنی حاکمیت زحمتکشان روسیه بر جامعه بر قرار سازند. نخستین اطلاعاتی رژیم بلشویکی بنحو آشکاری مبین این حقیقت است:

"رفقای کارگر، سربازان، دهقانان، همه‌ی زحمتکشان! کارگران و دهقانان، انقلاب در پطروگراد، در مسکو به پیروزی رسیده است. از جبهه، از روستاها، هر روز و هر ساعت تیریکانی به حکومت جدید می‌رسد... پیروزی انقلاب مؤید این نکته است که از طرف اکثریت خلق مورد پشتیبانی قرار گرفته است... رفقای کارگر، بخاطر داشته باشید که خود شما حکومت را رهبری کنید. هیچکس قادر به کمک شما نیست، مگر اینکه خود شما خودتان را سازمان دهید و امور دولت را در دست بگیرید. شوراهای شما اینک ارگانه‌ی قدرت حکومتی‌اند. رفقای کارگر، سربازان، دهقانان و همه‌ی زحمتکشان، بی‌درنگ همه‌ی قدرت محلی را در دست خویش بگیرید، کم کم و با مشارکت اکثریت دهقانان ما محکم و استوار سوی پیروزی سوسیالیسم... که همه‌ی خلقها را از هر نوع بردگی و بهره‌کشی آزاد خواهد ساخت گام خواهیم برداشت" (۶)

شاهد دیگری که در این باره می‌تواند مددکار ما باشد، سر روبرت بروس لوکهارت، دیپلمات

انگلیسی است که توصیف او از ماههای نخست حاکمیت بلشویکها در کتابش بنام «مأمور انگلیسی» حکایت گویای برای قصد ماست، لوکهارت می‌نویسد:

"زندگی در طرنبورگ طی این دوران (اوایل ۱۹۱۸) امری غریب بود. بلشویکها هنوز در برقراری انضباط آهنینی که امروز [تحت حکومت استالین در سال ۱۹۳۰] مشخصه‌ی رژیم آنهاست توفیق نیافته بودند. آنها در حقیقت کوشش ناچیزی برای تحقق این امر بعمل می‌آوردند. در آن هنگام نه تروری وجود داشت و نه مردم از اربابان جدید خود می‌ترسیدند. روزنامه‌های ضد بلشویکی به انتشار خود ادامه می‌دادند و به سیاست بلشویکها با وضع خشنی حمله می‌کردند... بورژوازی هنوز اطمینان داشت که آلمانها بزودی جمعیت بلشویکها را بدینال کارش خواهد فرستاد. مردم گرسنه بودند، اما اغنیا هنوز پول داشتند. رستورها و کاباره‌ها هنوز باز و پر از مشتری بودند... تنها خطر جدی برای حیات انسانی طی این روزهای اولیه‌ی انقلاب بلشویکی نه از سوی بلشویکها بلکه از سوی آنارشیزمها، بانداهای سارق، افسران پیشین ارتش و حادثه‌جویانی بود که زیباترین خانه‌های شهر را اشغال کرده بودند... در تمامی شب صدای شلیک سلاحها بگوش می‌رسید، بلشویکها کاملاً ناتوان در مقابله با این وضع بنظر می‌آمدند. برای سالها آنان علیه عدم آزادی بیان نزاری رنج کشیده بودند و هنوز خود بر کشتی منع آزادی دیگران سوار نشده بودند. من بدون جانبداری به این مقایسه‌ی بلشویکها دست می‌زنم، زیرا بیرحمی‌ای که بعدها اعمال گردید نتیجه‌ی تشدید جنگ داخلی بود. برای تشدید آن جنگ خوین، مداخله‌ی بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده و دیگران، با امید کاذبی که در میان روسهای ضدانقلاب بوجود آورده بودند، تا حد وسیعی مسئولیت داشت. من نمی‌گویم که سیاست مداخله در امور داخلی روسیه می‌توانست سیر انقلاب روسیه را تغییر دهد، من تنها تأکید می‌کنم که مداخله‌ی ما زود و خونریزی را تشدید کرد." (۷)

در سال ۱۹۴۷ بسترtram، د. ولف، نویسنده‌ی اثر کلاسیک «سه نفری که انقلابی را ساختند» قبل از آنکه خود بصورت نظریه‌پرداز جنگ سرد بخدمت دولت آمریکا درآید نوشت: لنین هرگز قصد آن نداشت تا به غیر قانونی کردن احزاب و ایجاد یک سیستم تک حزبی اقدام کند و تا زمانی که رژیم بلشویکی خود را با مداخله‌ی خارجی، محاصره‌ی اقتصادی و جنگ داخلی ویرانگری مواجه ندید، چنان نیاتی حتی از ذهن لنین نیز نمی‌گذشت. تنها در بهار سال ۱۹۱۸ بود که انقلاب چهره‌ای خودکامه بخود گرفت. جورج له‌گت در تحلیل ضد لنینی خود تحت عنوان «چکا: پلیس سیاسی لنین» تصدیق می‌کند که تا ژوئیه ۱۹۱۸ «چکا» بنحو نمایانی تحت نظارت بود و هنوز با اعمال تروریستی درگیر نشده بود. دو نویسنده‌ی آشتی‌ناپذیر ضدکمونیست، در سال ۱۹۴۷، یعنی داوید دالین و

بوریس نیکلیفسکی خاطر نشان ساختند که حزب کمونیست، بعنوان نماینده‌ی یک نهضت قدیمی انقلابی که در آن ایدالها و هدفهای انسانی، از خود گذشته‌گی، بخاطر اهداف سیاسی را می‌طلبید بوجود آمد. اما در جنگ‌های داخلی، رژیم بلشویکی ناچار به دست یازیدن به قهر گردید. هم آندو می‌نویسند که لنین و رفقایاش در یک راه قدم می‌زدند، سپس در ایام جنگهای داخلی اما بناچار در مبارزه‌ی دو گرانش انسان‌گرایی و تروریسم دومی پیروز شد. برتراند راسل در یکی از نقدهای تند خود از ساستهای توتالیترستی بلشویکها بدانگونه که در سال ۱۹۲۰ وجود داشت، بعنوان شاهده‌ی دیگر تأکید کرد که «در آن شرایط بلشویکها ناچار بودند تا از ایدالهایی که اساساً به آن علاقه داشتند، سخت فاصله بگیرند.» او سپس اضافه می‌کند که «بلشویکها ضمن مواجهه با میراث تاریخی روسیه تزاری، به اضافه‌ی سیاستهای خصمانه‌ی بریتانیا، ایالات متحده و فرانسه، تنها از سهم ناچیزی در قبال مصیبتهایی که به روسیه وارد آمد برخوردارند.» (۸)

یادآوری این نکته مهم است که بلشویکها انتظار داشتند که رژیم انقلابی کارگران در روسیه با حمایت هرچه سریع‌تر دولتهای کارگری که در بیشتر کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی روی کار خواهند آمد تقویت شود. لنین خطاب به شورای کارگران مسکو در آوریل ۱۹۱۸ ضمن عنوان این مطلب اعلام کرد "ما نابود خواهیم شد، مگر اینکه تا زمانی که از سوی کارگران انقلابی دیگر کشورها مورد حمایت جدی قرار گیریم مقاومت بورژم" او چنین باوری را به این اعتبار عنوان کرد که عقیده داشت:

"شرایط عینی جنگ امپریالیستی این نکته را مسلم ساخته است... که انقلاب نمی‌تواند به روسیه محدود باشد" (۹)

۵- رفائل آبراموویچ، انقلاب شوروی ۱۹۱۷-۳۹.

نیویورک، انتشارات انترناسیونال یونیورسیتی، ۱۹۶۲ ص ۷۶-۷۷

۶- این اعلامیه در کتاب رید نقل شده است. رجوع شود به مرجع شماره ۴ ص ۳۶۴-۳۶۳.

۷- ا.ج. بروس، لوکهارت، مأمور انگلیسی، نیویورک، جی. پی. سسسی، پوتنام سائز، ۱۹۲۳ ص ۴۰-۲۳۹

۸- دیده شود بترtram، د. ولف، لنین و قرن بیستم، ۱۹۸۴ ص ۱۷۹. گئورگ له‌گت، چکا پلیس سیاسی لنین.

اکسفورد ص ۶۷. داوید، جی. دالین و بوریس، ای. نیکلیفسکی کار اجباری در روسیه‌ی شوروی. نیوهاون

ص ۵۶-۱۵۵. برتراند راسل، عمل و تئوری بلشویسم. لندن، ۱۹۴۹ ص ۶۱-۵۴/۶۰

۹- وای. لنین، نامه‌ی بدرو به کارگران سوئیس، منتخب

ایزاک دوچر تراژدی بزرگ انزوای انقلاب روسیه، از پا در آمدن باورنکردنی، نابودی غیر قابل تصور، فقر، گرسنگی و بیماری آن را بعنوان نتیجه‌ی مداخله‌ی جنگهای داخلی و البته جنگ طولانی‌ای که بلشویکها سازنده‌ی آن نبودند گوشزد می‌کند و با قاطعیت می‌نویسد که بلشویکها زیر فشارهایی غیر انسانی و فراگیر عمل می‌کردند.

در مقابل چنین شواهدی، بسیاری از منتقدین لنین و بلشویکها بر این داعیه‌اند که حتی پیش از این بحرانها، شالوده‌های یک نظام خودکامه ایجاد شده بود. از میان چنین کسانی سیدنی هوک این ادعا را عنوان می‌کند که انتخابات مجلس سراسری مؤسسان که بلشویکها در دوران حکومت کرنسکی برای آن تبلیغ می‌کردند، در ژانویه ۱۹۱۸ و پس از آنکه بلشویکها قدرت را بدست گرفتند بعمل آمد. انتخاباتی که بدین ترتیب بعمل آمد نزدیک‌ترین مورد به یک انتخابات آزاد بود که در روسیه از ۱۹۱۷ تا اگوست ۱۹۱۸ برگزار می‌شد. بیاور هوک بلشویکها در این انتخابات کمتر از ۲۵ درصد آراء را بدست آوردند و بدین ترتیب انعقاد مجلس مؤسسان از طریق کاربرد زور ناکام ماند. آیا چنین ادعایی حتی سابه‌ای از واقعیت در خود دارد؟ ببینیم واقعیت از چه قرار بود. اولاً ۲۵ درصد آرای که در این انتخابات به بلشویکها تعلق گرفت بنا به نظر مورخینی که مسائل را با وسعت نظر و بی‌غرضی نگریسته‌اند به اکثریت بزرگی از زحمتکشان روسیه تعلق داشت. البته این طبقه در آن روزگار طبقه‌ی کوچکی بود و اکثریت مردم روسیه را دهقانان تشکیل می‌دادند. آراء این طبقه‌ی اکثریت در جریان آن انتخابات به اس.ارها تعلق گرفت که ۵۸ درصد از کل آراء را به خود اختصاص داد. «الکساندر کرنسکی» در آن زمان رسماً عضو این حزب بود، اما اکثریتی از این حزب بمنظور حمایت از بلشویکها و بقصد بر انداختن حکومت کرنسکی از آن جدا شده بودند. اکثریت نامزدان اس.ارها برای مجلس را کسانی تشکیل می‌دادند که به جناح راست این حزب تعلق داشتند که پس از انشعاب اکثریت خود را از دست دادند. اما نکته‌ی اساسی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که ائتلاف بلشویکها با جناح چپ حزب انقلابیون سوسیالیست (اس.ار) در حقیقت اهداف اساسی‌ای را تعقیب می‌کرد که اجرای فوری اصلاحات ارضی از مهم‌ترین آنها بود، اگرچه جناح راست آن حزب با شدت با آن به مخالفت پرداخت. بدین ترتیب بلشویکها تنها جریان سیاسی‌ای نبودند که الفام مجلس مؤسسان و ایجاد شوراهای دموکراتیک را بجای آن میطلبیدند. «ماریا اسپیری دونوا» رهبر جناح چپ اس.ار در همان زمان در ارتباط با همین مسئله نوشت «در دورانی که ما به آن ورود می‌کنیم، میزانهای کهنه دیگر کفایت نمی‌کند. تا همین اواخر عبارت مجلس برای

انقلاب هجی می‌شد. تنها در همین اواخر، یعنی زمانیکه سرشت انقلاب خود را بیش از بیش آشکار ساخت، بروشنی احساس شد که اوام پارلمانی باید از اذهان ما رخت به بندد. این مردم‌اند و نه پارلمانها که باید رهایی اجتماعی انسانیت را متحقق سازند. به زمانی که مردم رمز قدرت خویش را درک کردند، زمانیکه آنها شوراهای به مثابه بهترین حامیان اجتماعی خویش یافتند آنگاه آنها یک مجلس ملی واقعی را ایجاد خواهند کرد».

و اما این ادعای هوک که گویا «لنین» عامل عدم انعقاد مجلس مؤسسان بوده است از بقیه‌ی ادعاهای او کاذب‌تر است. بگذارید در این باره از خود لنین اعتراف بگیریم: «ما در آغاز دوران مزبور مردم را به سرنگون ساختن دولت دعوت نمی‌کردیم بلکه توضیح می‌دادیم که بدون تغییرات مقدماتی در ترکیب اعضا و در روحیات شوراهای سرنگون ساختن دولت ممکن نیست. ما پارلمان بورژوازی، یعنی مجلس مؤسسان را تحریم نمی‌کردیم، بلکه می‌گفتم و از هنگامی که کنفرانس حزبی آوریل ۱۹۱۷ رسماً از جانب حزب اعلام داشته‌ام که جمهوری بورژوازی یا مجلس مؤسسان بهتر از چنین جمهوری بدون مجلس مؤسسان است و جمهوری کارگری - دهقانی، یعنی جمهوری شوروی بهتر از هر جمهوری بورژوا دموکراتیک پارلمانی است... در فوریه - اکتبر سال ۱۹۱۷ منبویکها که بعلمت عدم توانایی خود در درک نقش و اهمیت شوراهای بورژواستی دچار شده بودند در آنها تعلق کردند و اکنون اندیشه‌ی حکومت شوروی در سراسر جهان پدید آمده و با سرعت پیماندی در بین پروتاریای تمام کشورها اشاعه می‌یابد» (۱۰). یکی از تراژدیهای بزرگ انقلاب روسیه انصراف جناح چپ اس.ار از ائتلاف با بلشویکهاست که تنها دو ماه پس از حیات حکومت شوروی عملی گردید. این جناح با دلایل ناموجهی با اعضا انعقاد صلح «برست لیونسفک» که توسط اکثریت بلشویکها مورد قبول قرار گرفته بود به مخالفت برخاستند. آنها این ادعا را عنوان کردند که گویا بلشویکها از طریق این صلح به مصالحات فراوانی نسبت به امپریالیسم آلمان تن در داده‌اند. این مخالفت که قتل سفیر آلمان در روسیه را نیز پی‌آمد داشت، با این هدف انجام شد که خصومت‌های جدیدی را که بتواند «جنگی انقلابی» را علیه آلمان موجب شود، بوجود آورد. این نیت اگرچه آنچنان که منظور بود به هدف نائل نیامد اما قیامی نظامی علیه بلشویکها را تدارک دید. (۱۱) گروه‌های آتارشیست نیز فعالیت‌های مشابهی را آغاز کردند. جناح راست اس.ار نیز به قتل و ترور پاره‌ای از رهبران بلشویکها اقدام کرد و در جریان این اقدامات بود که خود لنین از سوی «دوراکاپلان» فردی از همین جناح با شلیک گلوله به سختی مجروح شد. جنگ داخلی و مداخله‌ی خارجی، بناچار بلشویکها را به مقابله با مخالفان بالفعل و بالقوه‌ی خود واداشت و به این ترتیب، احزاب مخالف یکی پس از دیگری ممنوع

گردید. «تروتسکی» بعدها ضمن اشاره به این واقعیت و اقدام ناچارانه نوشت: «این اقدام که آشکارا با روح دموکراسی شوروی منافات داشت، از سوی رهبران بلشویسم نه بعنوان یک اصل، بلکه بمثابة عملی اتفاقی در دفاع از خود اتخاذ گردید» (۱۲). «ویکتور سرگه» به نتایج غم‌انگیزی که این اقدام ناچارانه که دشمنان انقلاب به بلشویکها تحمیل کردند ببار آورد اشاره می‌کند و می‌نویسد: «غیر قانونی شدن سوسیالیست‌های ضد انقلاب و پراکنده ساختن آتارشیستها و اس.ارهای چپ، انحصار سیاسی حزب کمونیست (بلشویکها) و فراموشی تشکیلات دموکراتیک شوروی را در پی آورد. با از میان رفتن مباحث و برخوردهای سالم سیاسی بین احزابی که معرف منافع اجتماعی متفاوتی بودند، نهادهای شورایی که با شوراهای محلی آغاز و با کمیته‌ی ملی اجرایی شوراهای کبساریهای شورای خلق پایان یافت، اینکه در خلا، عمل می‌کردند» (۱۳). در سال ۱۹۲۱ در گیر و دار شورش «کرونشات» و

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه قبل)

آثار جلد ۶. انتشارات بین‌الملل ص ۱۹

۱۰- وای.لنین. بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم.

منتخب آثار ص ۷۳۸

۱۱- لنین در همان زمان در مقام پاسخ به آن به اعتراض برخاست و نوشت: «آکنون وقتی می‌شنوم که مثلاً سوسیالیست رولونرها به تاکتیک ما در مورد امضاء قرارداد صلح برست حمله می‌کنند... در پاسخ آنها مقدم بر هر چیز این مقایسه ساده و «غامه فهم» را می‌نمایم: فرض کنید که اتومبیل شما را رهنان مسلح متوقف ساخته‌اند، شما پول و شناسنامه و طابعه و اتومبیل را به آنها می‌دهید و از هم‌نشینی دلپذیر با آنان خلاص می‌شوید. بدون شک این یک مصالحه است... ولی مشکل بتوان آدم عقل نابخردی را پیدا کرد که چنین مصالحه‌ای را از نظر اصولی غیر مجاز بخواند. یا شخصی را که به چنین مصالحه‌ای تن داده است هم‌دست راهزنان بشمارد. ولو اینکه راهزنان پس از تصاحب اتومبیل و اسلحه بتوانند از آن برای راهزنیهای جدید استفاده نمایند. مصالحه ما با راهزنان امپریالیسم آلمان به چنین مصالحه‌ای شبیه بود». وای.لنین. بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم. منتخب آثار فارسی. از انتشارات حزب توده ایران. ص ۷۴۱

۱۲- برای اشارات تروتسکی در این باره دیده شود.

چگونه انقلاب مسلح شد. جلد اول ۱۹۷۹ ص ۳۵۵-۴۰۷

و انقلابی که به آن خیانت شد. ترجمه فارسی ص ۱۱۵

۱۳- سرگه. سال اول از انقلاب روسیه. ص ۲۶۴

بلشویسم پیش از ۱۹۱۷ نبود.

برای درک ماهیت انقلاب روسیه، واقعیتی که باید با دقت و صراحت ارزیابی شود، توجه جدی به سرشت، ماهیت، عمل و ساختار حزب بلشویکی لنین قبل از ظهور استالینسم اساسی است و این مطلبی است که من در بخش سوم این نوشته به آن خواهم پرداخت.

۳

آنچه که در این بخش بر سر بیان آنم این است که زمینه‌های سازمانی لنین و هم اندیشانش چه در رابطه با اهداف و چه در ارتباط با سمت‌گیریهایش برای دستیابی به آن هدفها، بطور اساسی دموکراتیک بود. در بخش دوم از این نوشته من به دلایلی اشاره کردم که برای قبول تمایلات لنینسم بمثابه تمایلاتی دموکراتیک ارائه شده بود. در آن بخش همچنین اشاره کردم که کسانی نیز وجود دارند که به مواردی اشاره می‌کنند که تحقق چنین اهداف دموکراتیکی را مانع آمده و با آن هدفها معارض بوده‌اند، نظری که تا همان حد که اشاعه داده شده‌اند خطا نیز هستند. اینک به معنای لنینی حزب انقلابی پیشاهنگ می‌پردازم، حزبی که لنین آن را برای فروپاشیدن سرمایه‌داری و انتقال به سوسیالیسم اساسی می‌دانست.

زمینه‌های سازمانی لنینی، به تعبیر دیگر بنمایه‌های سازمانی که لنین به ایجاد آن کوشید اساساً از تعهدی ریشه‌ای به یک سمتگیری سیاسی ناشی می‌شد. آنچه که چنین سمتگیری بطور مشخص بیانگر و منادی آن بود این نکته‌ی عمده بود که پلیدیها و مصیبت‌های سیستم سرمایه‌داری نمی‌تواند جز با اراده و عمل زحمتکشان در جهت تدارک یک سازماندهی آگاهانه برانداخته شود و مستعاقب آن بازسازی جامعه در مسیر سوسیالیستی تحقق یابد. چنین سمتگیری و بویژه درک آن جدا از درک سمتگیری برنامه‌ای لنینی نه ممکن و نه دریافتنی است و همین بی‌توجهی به همینین این دوسویه از تفکر سازمانی لنینی است که سوء تفاهات فراوانی را موجب شده است. عناصر زنده‌ای تاروپود «حزب» و «برنامه»ی لنینی را بهم پیوند میزد. اینکه سوسیالیسم اگر بخواهد تحقق یابد باید در مبارزه و آگاهی طبقه‌ی کارگر ریشه داشته باشد و اینست که طبقه‌ی کارگر باید آزادی خویش را از طریق تلاشهای خود بدست آورد، و هم اینکه طبقه‌ی کارگر اگر بخواهد رهایی خویش را متحقق سازد و آن را به کل جامعه سواست دهد باید سوسیالیست باشد، مواردی از آن عناصر جانداری لنینی بشمار می‌آیند. طبیعی است که نتایجی که از این عناصر بار می‌آمد حوزه‌ی وسیعی را فرا می‌گرفت. از جمله تبعاتی که این

همزمان با تهدیداتی که نسبت به سیاست جدید اقتصادی (نپ) بعمل آمد، محدودیت‌های سیاسی بیشتری اعمال گردید. علاوه بر غیرقانونی شدن احزاب، سرکوب جناحهای درون حزبی حزب کمونیست نیز با شدت عملی گردید. آنچه که واقعیت است، انجام چنین اقداماتی تا آنجا که مسئله به منع دیگر احزاب مربوط می‌شد در حقیقت از روح و تنوری بلشویسم ناشی نمی‌شد، بلکه ناشی از خصلت دفاعی دیکتاتوری پرولتاریا در کشوری عقب‌مانده بود که دشمن آن را از هر سو احاطه کرده بود. با درک همین واقعیت بود که تروتسکی با صداقت تصریح کرد "برای بلشویکها از آغاز روشن بود که این اقدام که بعدها از طریق منع جناحهای درون حزبی حزب حاکم تکمیل گردید نشانه‌ی یک خط عظم است." او با توضیح بیشتری بر همین عارضه انگشت گذارد و نوشت:

"در واقع تاریخ بلشویسم تاریخ مبارزه جناح‌هاست. و برآستی مگر یک سازمان اصیل انقلابی که وظیفه سرنگون کردن و بازسازی جهان را بعهده گرفته، سازمانی که می‌خواهد شجاع‌ترین بت‌شکنان، رزمندگان و طاعیان را بزر پرچم خود گرد آورد، مگر چنین سازمانی می‌تواند بدون جدل‌های فکری، بدون گروه‌بندی‌ها و تشکلات جناحی موقت به حیات و توسعه خود ادامه دهد؟ دوراندیشی رهبران بلشویک غالباً باعث می‌شد که جدل‌ها ملایم‌تر شود و دوران مبارزات جناحی کوتاه‌تر، ولی کاری بیش از این نمی‌کرد، کمیته مرکزی همواره متکی بر این پایگاه دموکراتیک پرجوش و خروش بود و از همین تکیه‌گاه بود که جسارت لازم برای تصمیم‌گیری و صدور فرمان را اخذ می‌کرد... ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت جناح‌ها را به دنبال داشت و ممنوعیت جناحها منجر به این شد که هر گونه تفکری بر خلاف اندیشه‌ی رهبران منع شود." (۱۴)

تروتسکی در جای دیگری نتیجه‌ی منطقی‌ای را که از این واقع عاید گردید مورد اشاره قرار داده نوشت: "سرکوب این جناحها، تاریخ فیرمانی بلشویسم را به پایان آورد و راه را بر مسخ دیوان سالارانش هموار ساخت." حاصل آنچه که تاکنون گفتیم اینکه نمره‌ی بلشویسم همانگونه که که شاهدان و مورخین غربی به آن تصریح کرده‌اند تحقق انقلاب دموکراتیک زحمتکشان روسیه بود. بذره‌ای حاکمیت خودکامانه‌ی استالین در دوره‌ی بحرانی جنگ داخلی و مداخله‌ی خارجی، یعنی در یک دوران خشونت بی‌امان که سیاستهای خودکامانه را برای بقا به بلشویکها تحمیل می‌کرد پاشیده شد. ملزم به این یادآوری‌ام که بیان من هرگز به معنای تأیید یا موجه ساختن هر عملی که بلشویکها در این دوران انجام دادند نیست. ولی بهر ترتیب در این ایام است که زمینه‌های لازم برای برقراری و ظهور استالینسم فراهم آمد. اما هر آنچه که بدین نحو شکل و مضمون استالینسم را سامان داد نتیجه‌ی طبیعی و منطقی

عناصر متضمن آن بودند این نکات بود که مبارزه‌ی کارگران نمی‌تواند و نباید به عرصه‌ی تنگ اقتصاد محدود شود. زحمتکشان ملزم‌اند که مطالبات و مبارزه‌ی خویش را در همه‌ی زمینه‌های اصلی و مسائل حیاتی جامعه بسط دهند و علاوه بر این نه تنها به منافع خویش بلکه به منافع و نیازهای ستم‌کش‌ترین کارگران علاقه نشان دهد و برای این منظور با آنها متحد شود و پیکار خویش را با پیکار عمومی برای پیروزی طبقه‌ی کارگر پیوند دهد. عناصر برنامه‌ای دیگری نیز وجود داشت که حزب لنینی و پیشاهنگ آن طرح و اجرای آن را پیش روی داشت. اعتقاد به این بود که که چون سرمایه‌داری، بویژه در شکل امپریالیستی‌اش سیستمی جهانی است، لذا پیوستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر، نه در چهارچوب شعارهایی پندارگرایانه، بلکه بصورت سیستم عملکردی‌ای جهانی و لذا بصورت سیاستی عملی امری جدی است و مبارزه برای سوسیالیسم در روندی جهانی پیشرفت خواهد کرده پیروزی را بکف خواهد آورد. لنین در جهت متحقق ساختن چنین اهداف برنامه‌ای و سازمانی بود که بطور جدی کوشید تا به ایجاد یک سازمان بین‌المللی به سوسیالیستهای انقلابی کمک کند و چنین یاری بیدریغی نخست از طریق تدارک بین‌الملل دوم و پس از آنگاه از طریق بین‌الملل سوم جامعه‌ی عمل پوشید.

سمت‌گیری برنامه‌ای لنینسم، بعنوان جریانی سیاسی که طبقه‌ی کارگر روسیه و متحدانش را در انقلاب ۱۹۱۷ به پیروزی رسانید بنحو نمایانی در راستای اندیشه‌ای عرضه شده که لنین آن را زیر تأثیر نخستین جنگ جهانی در سال‌های ۱۶-۱۹۱۵ و بخصوص در بحث خویش از دموکراسی متحول ساخت. لنین نوشت "پرولتاریا تنها از طریق دموکراسی، یعنی از طریق اعمال کامل دموکراسی و پیوند دادن هرگام از پیشرفت آن با مطالبات دموکراتیک به معنای کامل کلمه می‌تواند پیروز شود... ما باید مبارزه‌ی انقلابی علیه سرمایه‌داری را با برنامه و تاکتیکی انقلابی، با توجه به همه‌ی مطالبات دموکراتیک، از جمله گزینش مقامات مبارز حکومتی توسط مردم، حقوق برابر زنان، خود مختاری ملل و غیره پیوند زنیم... زمانیکه سرمایه‌داری وجود دارد همه‌ی این مطالبات تنها بصورت ناکامل و تحریف شده تحقق پذیر است. ما ضمن متکی ساختن خود به دموکراسی و عیان کردن بی‌کتابانی آن در شرایط سرمایه‌داری، برانداختن سرمایه‌داری و خلق ید از

۱۴- لئون تروتسکی. «استالینسم و بلشویسم» در نروم آن و گئورگ بریت‌مان. نوشته‌های لئون تروتسکی ۷-۱۹۳۶ انتشارات پات فایندر. ۱۰۷۸ و همچنین لئون تروتسکی. جناحها و بین‌الملل چهارم. همان ۲۶-۱۹۳۵ ص ۶-۱۸۵

بورژوازی را بعنوان اساسی برای امحاء فقر نوده‌ها و همچنین برای اجرای نام و نام تغییر شکلهای دموکراتیک فراوی خود قرار خواهیم داد. لنین چنین رویکردی را بعنوان مطلوب‌ترین رویه در مبارزه‌ی انقلابی سوسیالیستی در هر کشوری می‌دانست و تأکید می‌کرد که "پاره‌ای از این تغییر شکلهای می‌تواند

پیش از سرنگونی بورژوازی، و پاره‌ای در جریان این سرنگونی و باقی مانده‌ی آنها پس از آن آغاز شوند. انقلاب اجتماعی یک نبرد تک وجهی و بریده نیست، بلکه دوره‌ای از یک سلسله نیروها در همه و هر مسئله‌ی اقتصادی و تغییر شکلهای دموکراتیک است که تکمیل آن تنها با خلع بد کامل بورژوازی تحقق خواهد یافت" (۱۵)

لنین ضمن نقد کم‌دشمن خود علیه کائوتسکی که در بهترین حالت دموکراسی را تبعیت اقلیت از اکثریت تلقی میکرد و سپس در «دولت و انقلاب» توضیح داد که "نه، دموکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت همانند نیست... ماهداف نهایی خود را نابودی دولت، یعنی از بین بردن هرگونه اعمال قوه‌ی قهریه‌ی متشکل و سیستماتیک و بطور کلی هرگونه اعمال قوه‌ی قهریه نسبت به افراد قرار

می‌دهیم. ما در انتظار فراریدن آن نظام اجتماعی نیستیم که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نگردد، ولی ما که در راه سوسیالیسم می‌کوشیم یقین داریم که سوسیالیسم با رشد خود... هرگونه ضرورت اعمال قوه‌ی قهریه نسبت به افراد بطور کلی و تبعیت یک فرد از فرد دیگر و یک بخش اهالی از بخش دیگر را از میان خواهد برد" (۱۶) اینک این پرسش لازم مطرح می‌گردد که

لنین چنین هدفهای بلند را با تدارک چه نوع سازمانی تحقق پذیر می‌دانست؟ آنچه که در آغاز مسلم بود اینکه چنان سازمانی لزوماً باید بر اساس اصول مرکزیت دموکراتیک عمل کند. در توضیح از پاره‌ای ابهامات که بر سر ترکیب این دو اصطلاح بوجود آمده بود لنون تروتسکی نوشت: "ترکیب این دو مفهوم، یعنی دموکراسی و مرکزیت ابتدا متناقض نیست، حزب بدقت مراقب بود که نه تنها مرزهایش همیشه بطور اکید مشخص باشد، بلکه مراقب اینهم بود که تمام کسانی که بادر داخل این محدوده می‌گذاشتند از حق واقعی تعیین جهت سیاست حزب برخوردار باشند. آزادی انتقاد و مبارزه‌ی فکری محتوای فسخ ناشدنی دموکراسی حزبی بود." (۱۷) اصطلاح مرکزیت دموکراتیک برای نخستین بار توسط منشویکها در نهضت سوسیالیستی روسیه عنوان گردید، ولی لنین آن را در چهارچوب «آزادی بحث» و «وحدت عمل» خلاصه کرد. بیاور لنین حزب انقلابی باید یکپارچه و متحد باشد، اما در چنین سازمان متحدی، بحث آزاد و گسترده درباره‌ی مسائل حزب و نقد آزاد و رفیقانه و ارزیابی حوادث مربوط به حیات حزب باید وجود داشته باشد. اصل مرکزیت دموکراتیک و استقلال داخلی سازمانهای محلی حزبی بنحو

بارزی مؤید آزادی عمومی و کامل انتقاد تا بدان حدی بود که به وحدت عمل آسیب وارد نیارود و به

همین معنی معارض با هر نقدی تلقی می‌شد که وحدت عملی حزب را مخدوش یا مختل سازد. در چنین چهارچوبی زمانی که اکثریت بر سر عملی اتخاذ تصمیم می‌کند و چنین تصمیمی را پس از گذر از تمامی گفتگوهای رفیقانه‌ی مخالف و موافق بعمل می‌آورد، اقلیتی که در نهایت با آن موافق نیست لزوماً مجاز به متوقف ساختن اجرای آن تصمیم نیست. بر این واقعیت تأکید می‌شد که حقانیت تصمیم تنها در عمل آزموده میشود. روح رویکرد حزب لنینی نسبت به آراء مخالف با چنان تصمیم‌گیریهای در این حقیقت قرار داشت که عدم توافق اقلیت حزبی، در چهارچوب سازمانی‌ای که لنین برای تحقق مرکزیت دموکراتیک پی رخته بود، زمانی که بمثابه حربه‌ای برای متوقف ساختن تصمیم بکار گرفته نمی‌شد، چون عاملی مثبت در جهت روشن ساختن ستمگری حزب تلقی میشد و به حزب و به اقلیت مدد میکرد تا از تجربه بیاموزد، با واقعیهتهای پیچیده مواجه شود و اشتباهاتش را تصحیح کند.

پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، همزمان با این امر که احزاب کمونیست در سراسر جهان بوجود آمدند تا پیروزی انقلابی سوسیالیستی را به دیگر کشورها بسط دهند، در باره‌ی نحوه‌ی درک مفهوم مرکزیت دموکراتیک ابهاماتی جدید بوجود آمد. در کنگره‌ی سوم بین‌الملل کمونیستی ۱۹۲۱ در جهت گذراندن قطعنامه‌ای که این مفهوم را تبیین کند تلاشهایی بعمل آمد. بنابر آن قطعنامه مرکزیت دموکراتیک سازمان حزب کمونیست باید ترکیبی واقعی از مرکزیت و دموکراسی پرولتری باشد. چنین ترکیبی تنها زمانی که سازمان حزب در همه‌ی زمانها چون کلی متحد کار و مبارزه کند تحقق پذیر تلقی می‌شد.

مفاد این قطعنامه با مضمون عمل منفی مرکزیت صوری و مکانیکی که بعدها چون موازینی سازمانی در حزب استالین اعمال گردید منافات جدی داشت. مرکزیت دموکراتیکی که روح حزب استالینی را تشکیل می‌داد در حقیقت تمرکز ساختن قدرت در دستهای دیوان‌سالاری حزب بود. تا بدان وسیله بر دیگر اعضا و حزب و توده‌های پرولتر اعمال سلطه کند. لنین بنحو درخشانی در سال ۱۹۱۷ بروز چنین فاجعه‌ای را پیش‌بینی میکرد و بهمین دلیل با توجه به رأی انگلس نوشت "دموکراسی پیگیر از یکسو به سوسیالیسم تبدیل می‌شود و از سوی دیگر سوسیالیسم را طلب می‌کند، زیرا برای محو باید وظایف خدمت دولتی را به آنچنان اعمال ساده کنترل و حساب بدل نمود که از عهده و قوه‌ی اکثریت عظیم اهالی و سپس از عهده و قوه‌ی فرد همه اهالی ساخته باشد. و اما برانداختن کامل جاه‌طلبی لازم‌اش اینست که مقامات «افتخاری» در دستگاه دولتی، ولو بدون مداخل هم باشند... توانند پلی برای رسیدن به مشاغل پر مداخل قرار گیرد." (۱۸) لنین درست یکسال پس از کنگره‌ی سوم، در کنگره چهارم

بین‌الملل کمونیست، به پاره‌ای ابهامات قطعنامه سال ۱۹۲۱ اشاره کرد و سرشت صرفاً روسی آن را مورد انتقاد قرار داد، و در این باره اصرار ورزید که نحوه برخورد با مفهوم مرکزیت دموکراتیک از سوی سازمانهای کمونیستی هر کشور باید به عهده خود آنها، با توجه به راه و سیاست مبارزاتی و سازمانی هر کشور و خصوصیات ویژه‌ی اقتصادی، فرهنگی و ترکیب ملی آنها واگذار شود. (۱۹)

اینک با توجه و بر شالوده‌ی آنچه که تاکنون گفتیم، ضروری است که به این نکته‌ی اهرمی اشاره کنیم که اساساً ساختار حزب لنینی چگونه است و خود لنین به آن چگونه می‌نگریست. اگرچه بنا به رأی قاطعی که لنین ابراز میکرد و من در چند سطر پیش به آن اشاره کردم، یک حزب انقلابی با گرده‌ای از روح سازمانی لنینی، میبایستی از لحاظ تاریخی و فرهنگی بازنمای شرایط خاص جامعه‌ای باشد که آن حزب در آن به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری اقدام می‌کند. اما از این واقعیت نیز نباید چشم پوشیده و به آن بی‌توجه ماند که حزب لنینی در عین حال واجد ماهیت، ساختار و مکانیسم عملکردی عامی نیز هست. لنین بعنوان یک مارکسیست، بنحوی اصولی معتقد بود که یک سازمان انقلابی لزوماً باید حزبی پرولتری باشد. با التفات به چنین مشخصه‌ای است که من ضروری می‌دانم، حتی اگرچه به اجمال، در شرایط کنونی مبارزه‌ی چپ و پیکار گروههایی که بنحوی خواستار حفظ میراث لنینی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استثمار می‌باشند ویژگیهایی را که از آموزش لنین برای شناخت یک حزب انقلابی لنینی بر می‌آید برشمارم و با آن این نوشته را پایان آورم.

۱- حزب کارگران که علی‌الاصول حزب پیشیناز زحمتکشان و پرولتاریاست قبل از هر چیز باید بر شالوده‌ی برنامه‌ی انقلابی مارکسیستی استوار باشد و باید بتواند چنان برنامه‌ای را بنحوی که مبارزه برای سوسیالیسم را به پیش ببرد در واقعیت اعمال کند.

۲- اعضاء حزب لنینی باید فعالینی باشند که با

۱۵- وای. لنین. پرولتاریای انقلابی و حق ملل برای خودمختاری. مجموعه آثار، ج ۲۱، مسکو. پروگرس ص ۷۳-۷۲

۱۶- وای. لنین. دولت و انقلاب. منتخب آثار. از انتشارات حزب توده ایران ص ۵۴۶

۱۷- لنون تروتسکی. انقلابی که به آن خیانت شد. ترجمه فارسی. بی تاریخ و بدون مترجم. تکثیر نشر کارگری سوسیالیستی. ص ۱۴-۱۱۳

۱۸- وای. لنین. مرجع شماری ۱۶ ص ۴۵-۵۴۴

۱۹- لنین. مجموعه آثار، ج ۲۱ ص ۲۲-۲۱

از پناهجویان ایرانی در آنکارا دفاع کنیم!

طبق گزارش‌های رسیده از آنکارا ۹۰ تن از پناهجویان مستحق در مقر حزب متحد سوسیالیست، ۳ بعد از ظهر روز ۱۰ فوریه ۱۹۹۶، از این ساختمان بیرون آمده و به تظاهراتی در خیابان ایران مقابل سفارت جمهوری اسلامی دست زدند. در این تظاهرات آنها با شعارهایی (مانند «زنده باد آزادی»، «زنده باد دموکراسی»، «مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران»، «مرگ بر ارتجاع»، «مرگ بر فاشیسم» و «زندانیان سیاسی آزاد باید گردند»، پرچم جمهوری اسلامی را سوزاندند و مترسک خامنه‌ای و تابلوی خمینی / دراکولا را پاره کردند. پلیس ترکیه که ابتدا از تظاهرات با خبر نبود پس از مدتی در تعداد زیادی حضور یافت و به تظاهرات کنندگان که مشغول خواندن قطعه‌نامه خود بودند یورش برد. پناهجویان در حلقه‌ای یکدیگر را محکم گرفته و در مقابل حمله پلیس مقاومت کردند و صدای اعتراض‌آمیز خود را از طریق شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی که در محل حضور داشتند، به جهانیان رساندند. در این هنگام سفارت جمهوری اسلامی مشغول برگزاری «جشن» سالگرد انقلاب و پذیرایی از «مهمانان» خود بود! سپس تظاهرکنندگان به پارک «او» رفتند و با برخورد خشونت‌آمیز و ضرب و شتم پلیس روبرو شدند. ۵۹ نفر از آنان دستگیر و به اداره مرکزی پلیس، بخش خارجی، منتقل شدند. آنان پس از ۲ ساعت، با دریافت نامه‌ای رسمی از پلیس مبنی بر حل دستگیری خود، آزاد شدند. در اداره پلیس کوشش شد که از آنان تعهد بگیرند که دیگر تظاهراتی علیه کسی انجام ندهند، که پناهجویان نپذیرفتند. آنان مجدداً به مقر حزب متحد سوسیالیست بازگشتند. خبر این واقعه در برخی از شبکه‌های تلویزیونی ترکیه منعکس گردید. به دنبال این تظاهرات، حزب الهی‌های رژیم در تهران دست به تظاهراتی در مقابل سفارت ترکیه زدند و عکس «آتاترک» را آتش زدند. این نشان می‌دهد که رژیم از هر اقدامی برای فشارگذاری بر پناهندگان کوتاهی نمی‌کند. تحت چنین وضعیتی، پناهجویان بیشتر از هر زمان به حمایت همه نیروهای مترقی نیازمند هستند.

ما در ادامه‌ی حرکت‌های اعتراضی گذشته خود، در همبستگی با پناهجویان متحصن در آنکارا، و علیه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، دولت ترکیه و رژیم ایران، به مبارزه خود ادامه داده و کلیه نیروهای مترقی را به تظاهرات ایستاده در مقابل دفتر سازمان کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل فرا می‌خوانیم. (رجوع شود به صفحه ۱۸)

برنامه‌ی حزب و در مقام دفاع از حزب بعنوان یک کل عمل کنند. اما در دوران همان چهارچوب، همان واحدها باید بطور مستقل و نظارت دموکراتیک عضویت محلی عمل نمایند.

آنچه که گفتم راهی را می‌نمایاند که بیاور لنین یک سازمان انقلابی مارکسیستی ملزم به اتخاذ آن است، راهی که حزب بلشویک لنینی از ۱۹۱۲ تا پیروزی انقلاب در سال ۱۹۱۷ پیمود. (۲۰)

سالت لیک سیتی. ۳۱ ژانویه ۱۹۹۶

۲۰- در تدارک مستندات این نوشته از کتاب پائول له بلانک تحت عنوان لنین و حزب انقلابی استفاده فراوان برده‌ام

دیدگاه

سوسیالیسم انقلابی

گمانه بحث و مباحثات مارکسیستی

شماره ۳

● مفهوم سوسیالیسم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی

مراد شیرین

● نقدی به تز «سرمایه‌داری دولتی»

۲- دزازی

● شوروی در راه گذار از سرمایه‌داری دولتی به سرمایه‌داری خصوصی؟

ج. رامین

● لنین و سرشت تحلیل واقعیتهای تاریخی

حمید حمید

● انقلاب روسیه

روژا لوکزامبورگ

● بازسازی سرمایه‌داری در روسیه

کارولین پتروسیان
مراد شیرین

این گمانه اخیراً انتشار یافت. از دوستانی که مایل به دریافت آن هستند، تقاضا می‌کنم که معادل ۲۵ دلار، ۵ پوند، ۱۵ مارک، ۵۵ کرون، بابت پهای نشریه و مخارج پست ارسال فرمایند.

برنامه‌ی اساسی حزب توافق داشته باشند و بطور جمعی بر این تعهد گردن گذارند که برنامه‌ی اساسی حزب را اجراء کرده پیشبرده و بنحو دسته‌جمعی بر سازمان بعنوان یک کل نظارت داشته باشند.

۳- تا حدودی که امکان پذیر است، یعنی تا بدان حد که برنامه و بدنه‌ی انقلابی حزب آسیب نبیند، حزب باید بنحو دموکراتیک و باز و با اتخاذ اصل انتخاب از صدر تا ذیل عمل کند.

۴- بدنه‌ی عالی تصمیم‌گیری حزب، کنگره‌ی حزبی است از نمایندگانی که بطور دموکراتیک و توسط هر واحد حزبی برگزیده شده‌اند فراهم آمده است. کنگره‌ی حزبی باید هر دو سال یکبار برگزار شود و موظف است تا تمامی مسائلی را که اعضاء حزب مهم تلقی می‌کنند مورد رسیدگی و بحث کامل قرار دهند.

۵- در فاصله‌ی تشکیل کنگره‌های حزب، یک کمیته‌ی مرکزی موظف است تا کار حزب را بر اساس برنامه‌ی مصوب و تصمیمات کنگره، بنحو یکپارچه عملی و اجرای آن را تضمین کند. علاوه بر این کمیته‌ی مرکزی در قبال دریافت تجارب و فعالیت‌های واحدهای حزبی مسئول است. در شرایط سخت سرکوب سیاسی و در هنگامه‌ی مبارزات حیاتی، سلطه‌ی رهبری مرکزی حزب بیش از هر زمان دیگری از اهمیت برخوردار است. با اینهمه هنوز آن رهبری به وفادار ماندن به برنامه‌ی انقلابی مارکسیستی ناظر بر تصمیمات کنگره‌های حزب است.

۶- غالباً چنین اتفاق می‌افتد که در چهارچوب کلی برنامه‌ی انقلابی، مواردی از اختلاف نظر بر سه مسائل مربوط به برنامه، تاکتیک و عمل بروز می‌کند. چنین مواردی باید بطور علنی و پیش از انعقاد کنگره‌های حزبی مورد گفتگو قرار گیرد. چنین اختلاف نظرهایی بسته به شرایط زمانی و مکانی و موقعیت‌ها، می‌توانند بصورت مسائل حزبی، بطور عمومی به بحث گذاشته شوند و همه‌ی اعضا و حزب باید بتوانند امکان مشارکت در این گفتگوها را بیابند و باید از این فرصت برخوردار شوند که آراء خود را در معرض آگاهی همه‌ی حزب قرار دهند. علاوه بر آنچه گفتم غالباً ممکن است که پیرامون این یا آن نقطه نظر مشخص، گروه‌بندی معینی در حزب بوجود آید. چنانچه چنین گروه‌بندی‌هایی از سرشت گرایشهای فردی و یا خوش‌آیند این و یا آن شخصیت بدور باشد می‌توانند شالوده‌ی مناسبی برای روشنتر ساختن روند سیاسی یا تحول برنامه‌ی حزب تلقی شوند و بالاتر دید وجودشان برای سلامت و رشد حزب اساسی‌اند.

۷- همه‌ی تصمیم‌گیریهایی که به مسائل مبهم برنامه‌ای و تاکتیکی حزب مربوط می‌شوند، باید بر اساس رأی‌گیری دموکراتیک عملی شود.

۸- واحدهای محلی حزب باید در چهارچوب

در سهای اعتصابات دسامبر فرانسه

این مقاله توسط رفقای سازمان تروتسکیستی «مبارزه کارگری» (Lutte Ouvrière) برای انتشار در «کارگر سوسیالیست» تهیه شده که توجه شما را بدان جلب می‌کنیم.

دو ماه از فروکشی عظیم‌ترین موج اعتصابات دسامبر سال گذشته در فرانسه، که از مقطع اعتصابات ۱۹۶۸ تاکنون بی‌سابقه بود می‌گذرد. ترانامه این اعتصابات چیست؟

این موج اعتصابات بدنبال دوره بسیار طولانی «صلح اجتماعی» بوقوع پیوست. دوره‌ای که در طول آن فعالیتهای کارگران، در نازل‌ترین سطح خود برای دهه‌های متمادی قرار داشت.

سرمایه‌داری فرانسه، همچون سرمایه‌داری دیگر کشورهای غنی صنعتی، با تکیه بر ارتش ذخیره بیکاران، فشار را بر طبقه کارگر جهت استخراج هر چه بیشتر سود بشدت ادامه می‌داد.

برخی از حق و حقوق کارگران از جمله تثبیت حداقل دستمزدها، ساعات کار تضمین شده، بیمه بیکاری و غیره که برای دهه‌ها از سوی طبقه کارگر حق و حقوقی مسجل و گرفته شده به حساب می‌آمد، یا از سوی سرمایه‌داران نادیده گرفته می‌شد و یا بطور کلی کارگران از آنها محروم گشته بودند. نتیجه اینکه از قبل استثمار شدید کارگران، بورژوازی به پر کردن جیب خود مشغول بود. در حالی که دولت میلیاردها فرانک به صورت سوبسید دولتی به جیب صاحبان کمپانی‌ها، جهت به اصطلاح بوجود آوردن شغل‌های جدید، سرازیر می‌کرد، همین کمپانی‌ها با وتاحت تمام سالیهای سال به اخراج هزاران هزار کارگر دست می‌زدند.

با این وجود هیچیک از این حملات که عمدتاً در دهه ۱۹۸۰ که حزب سوسیالیست حکومت را در دست داشت صورت گرفت، بنا عکس العمل گسترده‌ای روبرو نگشت. عامل اولیه همانا فشار بیکارسازی‌ها بود، اما عامل دیگر خرابکاری در هرگونه تقابل کارگران با سرمایه‌داران توسط رهبران اتحادیه‌ها در طول حکومت حزب سوسیالیست بود. بوروکراسی حاکم بر اتحادیه‌ها، و متحدین چپ آنها در حکومت، نه تنها از هرگونه ستیز کارگران مقابل طمع سودسازی سرمایه‌داران در دهه ۱۹۸۰ جلوگیری به عمل آورد، بلکه کارگران را بطور کلی برای دوره بعد به لحاظ ذهنی و سیاسی خلاء سلاح کرد.

این وضعیت تا مقطع ۱۹۹۵ منجر به حاکم شدن جو سرخوردگی در میان کارگران شد. در سطح کارخانجات تعداد «شاپ استوارت»ها (نمایندگان

کارگران) به مقدار زیادی کاهش یافت. محدود شدن اعضای شعبات اتحادیه‌ها به تعدادی «شاپ استوارت» امری عادی شده بود. تعداد زیادی از فعالین کارگر حزب کمونیست و حزب سوسیالیست پاسیف و گوشه‌گیر شده بودند. در میان توده کارگران، نسل قدیمی دیگر اعتقاد خود مبنی بر اینکه می‌توان از طریق به نمایش گذاشتن رادیکالیزم به نتیجه‌ای رسید را از دست داده بود، و نسل جوان هم هیچگونه تجربه اعتصابات محلی را نداشت، چه رسد به اعتصابات سراسری.

تحت چنین شرایطی بود که اعتصابات دسامبر سال گذشته بوقوع پیوست. بنابراین تنها همین حقیقت که این اعتصابات بوقوع پیوست را می‌توان به عنوان گشایشی بزرگ در عرصه مبارزه کارگران به حساب آورد. بهر حال، اینکه این اعتصابات نشانگر دور تسلسلی در روند مبارزه طبقاتی است یک مسئله است، و اینسکه نشانگر تغییر توازن قوای اجتماعی است، کاملاً مسئله دیگر. با وجود قابل توجه بودن این موج اعتصابات آنها دارای محدودیت‌های اساسی‌ای نیز بودند.

اول، بایستی بر این نکته تأکید کرد که، در حالی که این اعتصابات نشانگر تنفر عمیق توده‌های کارگر بود اما به هیچوجه سیمای انفجار خود بخودی خشم آنان نبود. بلکه بر عکس، ابتکار این اعتصاب در دست قشر بالای بوروکراسی اتحادیه‌ها، رهبری حزب کمونیست که از سوی کنفدراسیون سی.ج.تی. و اف. او. هدایت می‌شوند، قرار داشت. از اوایل اکتبر در پی اعلام حکومت مبنی بر انجماد دستمزدها در بخش خدمات، این دو کنفدراسیون، بدلائل خودشان که هیچ ربطی به تنفر کارگران از وضعیت موجود نداشت، به سازماندهی یک سری حرکت‌ها تحت عنوان «روزهای آکسیون» پرداختند.

این سازماندهی در ابتدا بسیار گشت و با مشکلات زیادی روبرو بود. مکرراً با تردید کارگران در راستای سازماندهی حرکتی گسترده روبرو شد و حالتی همچون اعتراضات سبلیک بخود گرفته بود. از همه مهمتر این تردید بخاطر عدم اعتماد کارگران به رهبری اتحادیه‌ها بود که در گذشته مدام به آنها نارو زده بودند. البته در چنین شرایطی رهبری اتحادیه‌ها نگرانی‌ای در مورد از دست دادن کنترل اوضاع نداشت و حتی برای ارتقاء رادیکالیزم کارگران متدهایی نیز اتخاذ کرد که در گذشته بطور سیستماتیک با آنها مخالفت کرده بود. بنابراین در اواخر نوامبر، هنگامی که کارگران راه‌آهن تمایل خود را در جهت انجام آکسیونهای مشخصی در رابطه با تصمیمات اعلام شده دولت علیه آنها،

نشان دادند، رهبری اتحادیه‌ها قدم جلو گذاشت و اعتصاب‌کنندگان را به اتخاذ مکانیزم دمکراسی مستقیم تشویق کرد (برگزاری جلسات عمومی روزانه). و از این طریق اعتماد کارگران اعتصابی‌ای که هنوز در مورد اهداف رهبری تردید داشتند را بدست آورد. این رهبری همزمان با این مسئله رادیکالترین کارگران اعتصابی راه‌آهن را در گروه‌هایی سازماندهی کرد و آنها را در ابتدا به دیگر بخشهای کارگران راه‌آهن، و پس از آن به صنایع در حال اعتصاب دیگر فرستاد. تا از این طریق کارگران را متقاعد کنند که این اعتصابی محدود به کارگران راه‌آهن نیست، بلکه مبارزه‌ای است که هدف آن تقابل علیه آخرین حملات حکومت («طرح آلن ژوپه») است. و بالاخره از این طریق کارگران دیگر را هر چه بیشتر درگیر مبارزه کردند. این تاکتیکی موفقیت‌آمیز بود. زیرا نتیجه آن این شد که نه تنها همه کارگران خطوط راه‌آهن (در ابتدا تنها رانندگان قطارها اعتصاب کردند)، بلکه رانندگان اتوبوسها و مترو پاریس و پس از آن اداره پست و شرکت برق را در سراسر فرانسه به اعتصاب کشاند.

بدون شک، اتخاذ چنین متدهایی که به همت بسیاری از متعهدترین و رادیکالترین اعتصابیون به اجرا گذاشته شد و مبارزه را به همه جا کشاند، به اعتصابات سیمایی متفاوت بخشید. به طور مشخص کاراکتر غیر محلی این اعتصابات و جهت‌گیری دمکراتیک آنها به عنوان ابزاری در راستای گردآوردن سمپاتهای بسیاری در درون طبقه کارگر عمل کرد.

دومین ضعف اعتصابات دسامبر، محدود ماندن آن در بخشی دولتی و عدم گسترش آن به صنایع خصوصی (سنگرهای محکم سرمایه خصوصی) بود.

اما این بخاطر عدم کوشش کارگران و رهبری اتحادیه‌ها نبود. رهبری اتحادیه‌ها از همان اول بر لزوم کشاندن بخش خصوصی به اعتصاب تأکید داشت. گروه‌های سازماندهی شده برای متقاعد کردن کارگران اعتصابی مکرراً به صنایع بخش خصوصی هم فرستاده شدند. بویژه به کارخانجات بزرگ اتوموبیل‌سازی که کارگران در این صنایع از سابقه رادیکالیزم بالایی برخوردار بودند و خود از سازماندهندگان اعتصاباتی بزرگ در گذشته بودند. همزمان با این مسئله یکی از فانکسیون‌های برگزاری تظاهرات و راهپیمایی‌های که از سوی اتحادیه‌ها در شهرهای بزرگ سازمان داده شد، جلب کردن اعتماد کارگران بخش خصوصی بود. از طریق این راهپیمایی‌ها شرایطی فراهم می‌شد که کارگران بخش خصوصی بتوانند به صفوف توده کارگران اعتصابی

بخش دولتی در خیابانها پیوندند و اعتماد و اطمینان آنان تقویت گردد.

علیرغم تمام این تلاشها حتی یک کارخانه بزرگ در بخش خصوصی به اعتصابیون نیبوست. از لحاظ اهداف اعتصابیون دو مسئله حائز اهمیت بود. از یک سو، حکومت از سیاستهای تضییقاتی خود عقب‌نشینی کند، و از سوی دیگر، نیاز مبرم به برقراری توازن قوا بین طبقه کارگر و بورژوازی. لذا تأثیر اعتصابات بر سرمایه خصوصی از اهمیت زیادی برخوردار بود. این واقعیت که اعتصاب تأثیر خود را بخشاً بر بخش خصوصی گذاشت حکومت را مجبور کرد که از برخی از سیاستهای تضییقاتی خود عقب‌نشینی کند و از این طریق از تضعیف هرچه بیشتر موقعیت سرمایه‌داران جلوگیری به عمل آورد.

و بالاخره، محدودیت دیگر این موج اعتصاب در اهداف آن نمایان گشت. این اعتصاب در ابتدا به صورت عکس‌العملی در مقابل "طرح ژوپه" آغاز گردید. عکس‌العمل در مقابل حملاتی که این طرح در خود داشت. یعنی، شکلی که مالیات جدیدی که قرار بود وضع گردد، قطع مزایای سیستم رفاه اجتماعی - و همچنین علیه تضییقاتی که شامل بخشهایی از کارگران بخش دولتی می‌شد. از این لحاظ، این اعتصاب که برای اولین بار پس از سالها منجر به عقب‌نشینی حکومت گردید، بسیار موفقیت‌آمیز به شمار می‌آید.

اما این اهداف بخودی خود نمی‌توانست قانونی برای ساختن یک حمله سراسری توسط طبقه کارگر ایجاد کند. این اعتصاب به تهدیدات اصلی علیه طبقه کارگر یعنی، بیکاری و تنزل شرایط و سطح معیشت زندگی کارگران در شرایط کنونی، نپرداخت. به طور مشخص حرکتی دفاعی بود، در صورتیکه آنچه به آن نیاز بوده و هست یک ضد حمله علیه عطش سودسازی بورژوازیست با هدف باز پس گرفتن تمام سنگرهای از دست رفته در دوره گذشته. در واقع، علیرغم نقاط قوت و نیروی حرکت آنی، این اعتصاب هرگز مرزهای دفاعی را پشت سر نگذاشت و این امر نتیجه دیکته کردن اهداف آن از سوی رهبری اتحادیه‌ها به کارگران اعتصابی نبود. مسلماً بورکراسی اتحادیه‌ها هرگز خیال پشت سر گذاشتن چنین مرزهایی را نداشت. و در این مورد به شکل مطلوبی خود را در قالب رادیکالیزم و سطح آگاهی اعتصاب‌کنندگان، و از جمله فعالترین آنها، قرار داده بود. برای مثال، این واقعیت که همه‌جا اعتصاب‌کنندگان بر این اعتقاد بودند که در مورد ادامه اعتصاب باید هر روز رأی‌گیری شود، نشانگر محدودیت تعهد آنها به ادامه اعتصاب و عزم آنان به مبارزه بود. و البته که بوروکراتهای اتحادیه‌ها کاملاً خواهان قرار گرفتن در قالب چنین خُلق و خوی همگانی‌ای بودند.

البته موارد استثنایی‌ای نیز وجود داشت. برای مثال کارگران ترانسپورت در «مارسی» که تا ژانویه به اعتصاب ادامه دادند و تغییرات اساسی‌ای در سطح دستمزدها و شرایط شغلی خود ایجاد کردند. اما بخش عمده‌ای از اعتصاب‌کنندگان هرگز حتی اشتیاق خود برای پیش نهادن مطالبات اساسی، چه رسد به قصد آن را، نشان ندادند. تنها در بخشهایی از راه آهن و به درجه‌ای کمتر در میان کارگران اداره پست، آنهم پس از اینکه اعتصاب‌کنندگان تصمیم گرفته بودند که به سرکارهای خود برگردند، تعدادی مطالبات همگانی تر مطرح گردید. برای مثال، دائمی شدن قراردادهای کوتاه مدت، خواسته‌ای که در موارد زیادی به اجرا گذاشته شد. اما این مطالبات که می‌توانستند به مرکز ثقلی همگانی برای همه اعتصاب‌کنندگان، و نقطه جاذبه‌ای برای کارگران بخش خصوصی تبدیل گردند، هرگز در دستور کار قرار نگرفت.

بنابراین در تمام طول این حرکت بورکراسی اتحادیه کنترل مطلق موج اعتصاب را در اختیار داشت. به علاوه، با توجه به محدودیت‌های خُلق و خوی مبارزه در میان طبقه کارگر بطور کلی، و اعتصاب‌کنندگان بطور مشخص، آنها شاید اعتصاب را تا آنجایی پیش بردند که امکان آن وجود داشت. این مسئله در خود به اندازه کافی مسئله‌ای غیر عادی بود.

اما واضح است که این بدین معنی نیست که ماهیت و تمایلات بورکراسی اتحادیه تغییر کرده است. آنها همان چیزی که بوده‌اند باقی مانده‌اند. برای دهه‌ها، مثلاً در مورد سی.ج.تی، و در مورد اف.او. از همان زمان بسته شدن نطفه آن، ماشین اتحادیه تنها در خدمت حفظ وضعیت اجتماعی موجود بکار گرفته شده است. در واقع دلایل رادیکال شدن آنی آنها هیچ ربطی به دفاع از منافع کارگران ندارد.

عکس‌العمل ماشین اتحادیه در وهله اول علیه تهدیداتی بکار گرفته شد که موقعیت اجتماعی آنها را به خطر انداخته بود.

در میان تمام مفاد "طرح ژوپه" که اعلام گردیده بود، مفادی وجود داشت که هدفش خارج کردن حداقل بخشی از اداره انواع صندوق‌های مالی رفاه اجتماعی دولتی از کنترل اتحادیه‌ها بود. به طور کلی این کنترل در حال حاضر بدین معنیست که اتحادیه‌ها در حدود ۴ هزار کارمند تمام وقت، که دستمزد آنها تماماً از طرف دولت پرداخت می‌شود (این رقم سواى تعداد بسیاری از کارمندان نیمه‌وقت و غیره است) را بین خود تقسیم کرده‌اند. به شکرانه همین امتیازاتی که سالهاست بورژوازی به اتحادیه‌ها اعطا کرده ماشین اتحادیه توانسته به حیات خود، مستقل اراده از تمام اعضا، ادامه دهد. در این مقطع «آلن ژوپه» تنها در صدد آن بود که در مقابل رأی‌دهندگان دست راستی چنین تظاهر کند

که محکم جلوی اتحادیه‌ها ایستاده است. اما، با توجه به فروکنشی مبارزه طبقاتی، اگر حکومت موفق می‌شد از این مهلکه، بدون مقاومت، بیرون آید، بورژوازی ممکن بود تصمیم بگیرد که پس از آنجا که بورکراسی اتحادیه مقاومت چندانی سازمان نداده، دیگر انگیزه‌ای واقعی برای حفظ حیات آن وجود ندارد. برای اف.او. عدم تداوم این حیات می‌توانست به معنی تقریباً فروپاشی آن به عنوان یک کنفدراسیون سراسری باشد. و حتی اگر این تهدیدات برای سی.جی.تی از درجه‌ای پایین‌تر برخوردار بود، اما به اندازه کافی جدی بود که آن را مجبور به نمایش دادن نیروی خود کند.

به علاوه، سی.جی.تی و یا بهتر بگوئیم برای بخشی از کادرهای حزب کمونیست فرانسه در آن، به نمایش گذاشتن چنین نیرویی دلایل سیاسی خود را داشت. تنها چشم‌انداز سیاسی برای آنها، همانطور که در طول ۶۰ سال گذشته بوده، متحد شدن با حزب سوسیالیست برای باقی ماندن در قدرت است. اما اگر فرض کنیم که این اتحاد در مقطعی به پایان خواهد رسید، حزب کمونیست انتظار چه شرایطی را برای حفظ این اتحاد می‌تواند داشته باشد؟ مگر اینکه حزب کمونیست بتواند به حزب سوسیالیست ثابت کند که هنوز دارای چنان نفوذی در میان طبقه کارگر هست که بتواند از به قدرت رسیدن آن (حزب سوسیالیست)، بدون توافق حزب کمونیست، جلوگیری کند. نیروی اصلی‌ای که به بورکراسی اتحادیه این امکان را داد که به نمایش چنین قدرتی دست بزند، هزاران فعال حزب کمونیست بودند که هنوز در واحدهای تولیدی در سراسر کشور وجود دارند، علیرغم اینکه آنها در گذشته چندان فعال نبودند. آنان با مجهز کردن خود به سیاسی که راه نشان دادن انزجار کارگران از وضعیت موجود را در خود داشت، بلافاصله وارد کارزار مبارزه شدند و نقش پر اهمیتی در گسترش اعتصاب به تمام بخشهای دیگر ایفا کردند. پر اهمیت‌تر از آن نقشی که فعالین پراکنده اتحادیه‌ها می‌توانستند ایفا کنند.

بنابراین در این اعتصاب یک درس وجود دارد. این درس برای انقلابیون چپ بطور کلی، و بویژه برای آن جریاناتیست که برای مدهای متممادی بحث می‌کنند که حزب انقلابی را می‌توان روی هیچ و پوچ ساخت. یعنی، از طریق نفوذ پیدا کردن در میان اشرار گوناگون طبقه متوسط، بویژه در میان روشنفکران، بدون متمرکز شدن روی ایجاد ریشه‌های محکم در میان سنگرهای محکم و استوار طبقه کارگر. درس دیگر برای آنهاست که بر این باورند که چون وزنه انتخاباتی حزب کمونیست فرانسه کم شده، این حزب دیگر قادر به ایفای نقشی اساسی در مبارزه طبقاتی نیست.

البته این بدین معنی نیست که نقش انقلابیون چپ

در این اعتصاب ناچیز بود. رفقای ما، بویژه، قادر گشتند که نقش رهبری کننده‌ای، حتی در مناطقی که از موقعیت مساعدی برخوردار نبودند، ایفا کنند. اما آنها تنها به این دلیل قادر به ایفای چنین نقشی شدند، زیرا این نقش مطلوب ماشین استالینیستها بود. استالینیستهایی که نه تنها به فعالین انقلابی اجازه دادند، بلکه حتی از آنها دعوت هم کردند که در کارزار این مبارزه نقش برجسته‌ای داشته باشند. برای مثال در جلسات عمومی محلی. و بطور کلی در رهبری اعتصاب، چه در سطح منطقه‌ای، و چه سراسری، رهبری در دست بورکراتها قرار داشت.

علیرغم تمام صفاتی که تاکنون برشمرده شد، این موج اعتصاب بدون هیچ قید و شرطی در شرایط کنونی موفقیتی اساسی به شمار می‌آید. این اعتصاب یک پیروزی بود. علیرغم اینکه پیروزی کارگران بخش دولتی بر حکومت بود، تا پیروزی طبقه کارگر بر طبقه سرمایه‌دار. در واقع بورژوازی چیزی در این مبارزه از دست نداد.

در حال حاضر هیچکس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که پیامد این اعتصاب بر ذهنیت طبقه کارگر و مبارزاتی که باید در آینده انجام دهد چه خواهد بود. در این لحظه این آتش به کُنده‌ای در حال سوختن تبدیل گشته است. هنوز مناطقی هم در بخش دولتی، و هم در بخش خصوصی هستند که در آنجا کشمکش‌هایی ادامه دارد که قبل از اعتصاب دسامبر قابل تصور نبود. بخش عظیمی از اعتصاب‌کنندگان نه تنها به جسارت و تهور خود که نتیجه اعتصاب توده‌ای ست پی برده‌اند، بلکه همچنین به این واقعیت که آنها، با توسل به ابزارهای خود، می‌توانند مرزهای منطقه‌ای را پشت سر گذاشته و با قوت بخشیدن به خود مبارزات را به بخشهای دیگر سوق دهند. این اعتصاب می‌تواند به مثابه آغازگامی برای مبارزات تعیین‌کننده در آینده که طبقه کارگر از طریق آنها مطالبات اساسی‌تر خود را مطرح می‌کند، به شمار آید.

بهر حال، این آنچیزی‌ست که ما آرزوی آنرا داریم. اما در حال حاضر هر گونه پیش‌بینی در این مورد می‌تواند گمراه‌کننده باشد. بویژه در شرایطی که جو رخوت و سرخوردگی در بخش خصوصی همواره ادامه دارد. از این گذشته، حتی اگر بورکراسی اتحادیه تصمیم بگیرد که بر مبنای دستاوردهای اعتصاب دسامبر (که تاکنون هیچگونه علائمی دال بر این وجود ندارد) اعتصابات عمومی دیگری را در آینده سازمان دهد، این کار را بر مبنای اهدافی انجام نخواهد داد که تغییراتی در توازن قوای طبقاتی ایجاد کند. در بهترین حالت این حرکت در آینده به دستاوردهای ناچیزی که در طول اعتصاب ۱۹۶۸ بدست آمد، بسنده خواهد کرد. اما این دستاوردها در چارچوبی خواهد بود که در آن گرفتن امتیازات بیشتر از بورژوازی، نیاز مبرم طبقه کارگر

خواهد بود.

بنابراین آنچه می‌توان بدان امیدوار بود اینست که رادیکالیزم و آگاهی طبقه کارگر به چنان سطحی ارتقاء پیدا کند که اینبار اهداف خود را خود تعیین کند و اجازه ندهد که این اهداف توسط بورکراسی اتحادیه به آن تحمیل شوند. و از این طریق رهبری مبارزات خود را خود بدست گیرد. اهدافی که ما در اینجا از آن سخن می‌گوییم اهدافی هستند که به زدودن تعفنی که برای دو دهه به طبقه کارگر تحمیل شده، کمک رسانند. ما مشخصاً در مورد اهداف اساسی‌ای همچون، کنترل کارگری کمپانی‌ها و دخل و خرج حکومت، لغو اسرار بازرگانی، کنترل سرمایه‌های مالی سرمایه‌داران منفرد، قدغن کردن بیکارسازی و اشتراک مشاغل بین کارگران بدون کسر درآمد و دیگر مزایا، سخن می‌گوییم.

در حال حاضر توپ هنوز در میدان بورکراسی اتحادیه قرار دارد. همچنین آینده مبارزه به اراده آن برای جنگیدن بستگی دارد. اما انقلابیون می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده ایفاء کنند، بهر رو آنها می‌توانند اکنون تنها خود را برای چنان فرصتی آماده کنند که به ایفای این نقش بپردازند. برای آن مقطع احتمالی‌ای که محدودیتهای تحمیل شده بر اهداف مبارزه توسط بورکراسی اتحادیه در تضاد با آمال و آرزوهای طبقه کارگر قرار می‌گیرد.

اینجاست که نیاز به یک حزب کارگری، یعنی حزب طبقه کارگری که به طور واضح و محکم بر پایه برنامه کمونیست انقلابی استوار گردیده، حیاتی‌ست و می‌تواند در آینده عاملی تعیین‌کننده باشد. حزبی که ایجاد آن از سوی رفیق ما «آرلت لاگیه» در سخنرانی برای ۱/۵ میلیون رأی دهندگان که به او در انتخابات ریاست جمهوری گذشته رأی دادند، مطرح گردید. اگر این اعتصاب چیزی برای نشان دادن داشت، آنچیز همانا مشخصاً نقشی بود که حزب کمونیست ایفا کرد. اگر ما خواهان رهایی مبارزات طبقه کارگر از غل و زنجیری که رفرمیزم حزب کمونیست بر آن زده هستیم، و اگر خواهان آن هستیم که مبارزات آتی به تغییر توازن قوایی واقعی بین طبقات منجر گردد، بنابراین باید ساختمان چنین حزب کارگران انقلابی‌ای را فوراً در دستور کار خود قرار دهیم. برای ما، وظیفه ساختن چنین حزبی از وظیفه قوام بخشیدن به نیروی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی، جدائی ناپذیر است.

مبارزه کارگری

۱۲ فوریه ۱۹۹۶

ترجمه م. سهرابی



دیدگاه

سوسیالیزم

انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱

● در باره حزب پیش‌تاز انقلابی

م. رازی

● شوراها و حزب در

انقلاب پرولتری

لئون تروتسکی

● نقد برنامه

سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

● کمونیسم و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

● حزب کارگران برزیل

و رفرمیزم

این گاهنامه آوریل ۱۹۹۴ انتشار یافت. از دوستانی که مایل به دریافت آن هستند، تقاضا می‌کنیم که معادل ۱۵ دلار (۵۰ پوند، ۱۵ مارک، ۵۵ کرون، ۵۰ فرانک) بابت بهای نشریه و مخارج پست ارسال فرمایند.

گزارش‌های جنبش کارگری

فرانسه

در ماه دسامبر، دولت «آلن ژوپه» نخست وزیر فرانسه در مقابل جنبش کارگری مجبور به عقب‌نشینی در مورد بعضی از مطالبات کارگران، بویژه بخش دولتی، شد. از جمله این عقب‌نشینی‌ها می‌توان به سن بازنشستگی (۳۷/۵ سال) اشاره کرد. اما «طرح ژوپه» در مورد دیگر مطالبات کارگران از جمله ۵ درصد پرداخت بدهی‌های اجتماعی همچنان پا برجاست.

اعتصابات کارگران در فرانسه اگر چه در پاریس به پایان رسیده، اما در برخی از شهرها همچون «مارسی» و «روان» ادامه دارد.

در شهر «مارسی» ۱۸ تن از اعتصابیون شرکت ترانسپورت اس.ان.سی.اف. به جرم ممانعت از «آزادی کار» به دادگاه کشیده شدند. این اعتصابیون مورد حمایت رانندگان این شرکت قرار گرفتند.

یکی دیگر از دلایل مهم اعتصاب در مarseille مربوط به قانون ۱۹۹۳ است. بنابرین قانون ۳۰۰ نفر از کارگران استخدامی بعد از این تاریخ حقوقی کمتر از دیگران (۳۶/۹۰ فرانک به جای ۴۰/۲۳) و مدت کار آنها بیشتر (۳۹ ساعت و ۴۰ دقیقه به جای ۳۹ ساعت) خواهند داشت.

همچنین پس از اعتصاب ۱۰ روزه اداره پست در مarseille کارگران در ۹ ژانویه دست به یک گردهمایی زدند. این گردهمایی به منظور نشان دادن خشم خود در برابر عدم پرداخت دستمزدها در روزهای اعتصاب بود. در پی این گردهمایی مدیریت عقب‌نشینی کرد.

در شهر «روان» بدنبال اعتصابات دسامبر از ابتدای ژانویه تاکنون هر شب تظاهراتی جلوی ساختمان سازمان بیمه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد. این تظاهرات ابتدا علیه «طرح ژوپه» و بویژه علیه تمرکز بخشیدن (یکی کردن چند اداره) سازمانهای بیمه‌های اجتماعی و صندوق کمکهای خانوادگی صورت گرفت. اجرای چنین طرحی به بیکار شدن ۴۰۰ نفر از کارکنان این سازمان منجر خواهد شد.

* در شهر «سرل» حومه پاریس ۴۰ کارگر نظافتچی کارخانه اتومبیل سازی «شوسون» از ۱۵ دسامبر در اعتصاب بسر می‌برند. خواسته آنها حق بازپرداخت اخراج است که برای ۳۱ مارس ۹۶ پیش‌بینی شده است.

ادامه این اعتصاب و حمایت کارگران دیگر از آن باعث گردیده که کارفرمایان مجبور به امضاء قراردادی مبنی بر پرداخت باز خرید اخراجی‌ها شوند. منتهی این فعلاً در سطح یک قرارداد است و

هیچگونه تضمین اجرایی برای آن وجود ندارد.

* در پی قراردادی، به تمام سندیکاها کارگری شرکت ترانسپورت فرانسه امتیازاتی داده شد. این امتیازات نه شامل کارگران اعتصابی بلکه در جهت بهتر کردن وضعیت شغلی کارکنان این سندیکاها است. از جمله این امتیازات می‌توان به افزایش تعداد کارکنان، بهتر شدن رتبه‌های شغلی، افزایش تعداد نمایندگان سندیکا به بیش از آن تعدادی که در قانون کار قید شده و غیره، اشاره کرد.

لازم به یادآوری است که تحکیم وضعیت و موقعیت سندیکاها در سیستم موجود یکی از انگیزه‌های اصلی آنها برای روی آوردن به اعتصابات بود.

* یکی از اعتصابات مهم در فرانسه مربوط به کارخانه «کلیسم» Clecim در منطقه «سن شمان» است. بنابر طرح کارفرمایان قرار است ۱۳۶ نفر از کارکنان این کارخانه اخراج و ۱۴۰ نفر از آنان به شهرهای دیگر فرستاده شوند. در روز سه شنبه ۹ ژانویه کارگران این کارخانه دست از کار کشیدند و در محل کارخانه دست به اعتصاب زدند. ۱۵۴ نفر از آنان به محل مرکزی کارخانه در «سرژی» در حومه پاریس رفته تا با رؤسای دیدار و حمایت کارکنان سرژی را بدست آورند. کارگران با آگاهی به اینکه بقیه کارگران تهدید به اخراج شده‌اند و اینکه مبارزاتشان نباید منفرد و ایزوله باقی بماند به برگزاری یک گردهمایی در ۲۲ ژانویه اقدام کردند. در این گردهمایی پیشنهاد شد که نامه‌ای به «آلن ژوپه» علیه اخراج‌ها فرستاده شود. در پی این گردهمایی کارگران تظاهرات دیگری در ۳۱ ژانویه جهت جلب حمایت شهروندان «سن شمان» از مطالبات خود سازمان دادند.

* یکی دیگر از اعتصابات مهم در ماه اخیر مربوط به کارخانه تلویزیون سازی «تامسون» TTA در «انرژ» است.

این کارخانه در حال حاضر ۱۳۳۰ نفر کارکن دارد که ۸۰۰ نفر از آنها در بخش تولید کار می‌کنند. در پی اعتصاب دوهفته‌ای حقوق همه آنها ۲/۲ درصد و حقوق فردی برای بخش زنجیره‌ای ۵/۰ درصد و برای تکنیسین‌ها ۷/۲ افزایش یافت.

در ۱۲ ژانویه بدنبال فراخوان سی.جی.تی. و سی.اف.دی.تی. تقریباً ۲۰۰ نفر از کارگران دست از کار کشیدند. اعتصاب‌کنندگان خواهان ۱۵۰۰ فرانک افزایش حقوق و ۵۰۰ فرانک افزایش نوری دستمزدها، پرداخت پاداش کار گروه‌های کار به مبلغ ۲۰۰ فرانک و همچنین کاهش ساعات کار بدون کسر دستمزدها شدند. از آن زمان به بعد تعداد

اعتصاب‌کنندگان به ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر رسید. همچنین کارگرانی هستند که یکروز در میان اعتصاب می‌کنند و یا چند ساعت در روز. در طی این مبارزه اعتصاب کنندگان تصمیم گرفتند که از عبور و مرور کامیونهای بارگیری ممانعت کنند. مدیر کارخانه علیه اعتصابگران به دادگاه تحت عنوان ممانعت از «آزادی کار» شکایت کرد. دادگاه شکایت مدیریت را رد کرد. روز بروز بر تعداد اعتصاب‌کنندگان افزوده می‌شد. در ۲۶ ژانویه ۱۰۰۰ نفر از کارکنان در رأی‌گیری‌ای که به پیشنهاد مدیریت مبنی بر افزایش حقوق ۱۸۰ فرانک از اول ژانویه و ۷۰ فرانک از اول ژوئیه صورت گرفت، شرکت کردند. پس از ۳ هفته اعتصاب، کارگران رأی دادند که برگردند سر کار. ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از آنها به اعتصاب خود ادامه دادند و چندین تظاهرات بر پا کردند. اما مدیریت در مقابل درخواست افزایش دستمزد پیشنهادی از سوی کارگران سرسختانه مقاومت کرد.

پس از آن کارگران سعی کردند کارخانه را اشغال کنند که با دخالت پلیس دولتی سی.آر.اس. مواجه شدند. در ۶ فوریه اعتصاب‌کنندگان بدلیل عدم پشتیبانی در داخل و خارج کارخانه تصمیم گرفتند که به کارهای خود بازگردند.

* کارخانه «یونی رویال» Uni Royal در «کلروا» که توسط یک تراست اروپایی خصوصی اداره می‌شود دارای ۱۰۰۰ نفر کارکن است. از زمان اعتصاب ژوئن ۱۹۹۴ تاکنون مدیریت این کارخانه سعی داشته که با سازماندهندگان اعتصابات بویژه اعضای سی.جی.تی. و در وهله اول یکی از رفقای «سازمان «مبارزه کارگری» (Lutte Ouvriere) تصفیه حساب کند. تاکنون بسیاری از این مبارزین بنام «اخراجی اقتصادی» محکوم به اخراج از کار شده‌اند. این کارخانه از فعالترین کارخانه‌های بخش خصوصی است. کارگری اخراجی که عضو سی.جی.تی. توسط اداره کار رد و پس از آن توسط وزارت کار پذیرفته و در نهایت توسط دادگاه اداری رد شد. این مسئله باعث گردیده که این رفیق بتواند مدت ۲ سال در کارخانه باقی بماند. با این وجود او دوباره اخراج شد.

* سی.جی.تی. روز ۵ تا ۱۱ فوریه را بنام هفته آکسیون اعلام کرد و از کارگران دعوت به اعتصاب علیه «طرح ژوپه» بعمل آورد. این دعوت با استقبال مواجه نشد. احتمالاً بدلیل کم کاری‌های خود سی.جی.تی.. بدنبال این مسئله، دو سندیکای سی.جی.تی. و اف.اس.یو. (سندیکای آموزش و پرورش) برای روزهای ۱۰ و ۱۱ فوریه در سراسر

هندوستان

اولین جلسه رسمی CWI و بخش هندوستان آن Dudiyora Horaata با حضور ۸۵ نفر برگزار شد. در این جلسه به بحث و تبادل نظر حول مسئله خصوصی سازی پرداخته شد. در این جلسه نماینده ای از اتحادیه کارگری در بریتانیا سخنرانی کرد. ۲۰۰ عدد پوستر و ۱۰۰۰ عدد اعلامیه برای دعوت به این جلسه توزیع گردید.

در این جلسه مبلغ ۵۵۰ روپیه جمع آوری شد که به مصرف مخارج برگزاری جلسه رسید. در این جلسه یک نفر به عضویت در آمد و قرار است دو نفر دیگر بعداً به عضویت درآیند. ۹۹۰ نسخه روزنامه بین ۱۵ نوامبر و ۲۰ دسامبر به فروش رسید.

ایرلند

یکی از رفقای میلیتانت که در حال حاضر به عنوان یکی از نمایندگان در شهرداری محلی فعالیت میکند، در انتخابات محلی پارلمانی در غرب «دوبلین» که قرار است در ماه آوریل و یا مه صورت گیرد، به عنوان کاندید میلیتانت شرکت خواهد کرد. کاندیداتوری این رفیق تاکنون از سوی جریان که رفقای میلیتانت هم در آن به فعالیت مشغولند «کمپین علیه پرداخت بهای آب آشامیدنی» (جریانی که از مردم محلی تشکیل شده و دارای ۳۰۰۰ عضو است) حمایت شده است.

سوئد

در تظاهراتی که از سوی جریان Workers' League Offensive (AFO) علیه قوانین جدید پناهندگی، سازمان داده شد ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر شرکت کردند. با توجه به دیپورت اخیر دو خانواده، مسئله پناهجویان در سوئد از اهمیت بسیار برخوردار گشته است. در این تظاهرات ۱۳۹ نسخه روزنامه بفروش رسید و ۲۰۰ پوند کمک مالی برای کمک به ادامه مبارزه در راستای حقوق پناهجویان جمع آوری شد. در این تظاهرات سخنگوی AFO رفیق «پر-اک وستریوند» Per-Ake Westerlund و «لیبرال» سخنرانی کردند.

جریان AFO درگیر برگزاری کنفرانس و تظاهرات «لیست عدالت» (Justice List) در روز ۱۶ مارس امسال است. «لیست عدالت» ائتلافی ست از سوسیالیستها و فعالین اتحادیه ها که برای اولین بار در انتخابات اخیر اروپا شرکت کردند.



گزارش اخبار

«کمیته برای بین الملل کارگری»

کمیته برای بین الملل کارگری جریانی ست بین المللی در برگرنده سازمانها و سوسیالیستهای بیش از ۴۰ کشور. گزارشات ذیل از روزنامه «میلیتانت» ۱۶ فوریه ۹۶ به فارسی برگردانده شده است.

برزیل

در «کُرشیا» شهر کوچکی در حومه «ساو پائولو»، رفقای CWI «چپ انقلابی» به عنوان بخشی از «جبهه چپ» در کنار حزب سوسیالیستی PSTU خود را برای شرکت در انتخابات شهرداری های محلی آماده می کنند. در این منطقه «حزب کمونیست»، «اتحادیه معلمان» و «اتحادیه کارگران فلز» از لیست کاندیدهای انتخاباتی حمایت کرده اند. این رفقا امیدوارند که از حمایت بیشتر شهروندان این منطقه که در حال حاضر آنها را به عنوان مبارزین میلیتانت می شناسند، برخوردار گردند.

آلمان

در ژانویه امسال جریان Alternative Socialist Voran (SAV) تظاهراتی علیه قطع سوبسیدهای محلی در «راشتاک» سازمان داد. جوانان راشتاک، بازنشستگان، بی خانمانان، کارگران و معلولین در این تظاهرات ۲۰۰۰ نفری شرکت کردند. این تظاهرات از سوی اتحادیه کارکنان بانکها، اتحادیه معلمان، کارکنان بخش دولتی، حزب سوسیال دمکرات و دانشجویان، مورد حمایت قرار گرفت.

فرانسه دعوت به راهپیمایی کردند. در این تظاهرات، علیرغم عدم دعوت از «سی.اف.دی.تی.» و «اف.او» اعضای آنها باضافه اس.ان.سی.اف. - جنوب (بخشی از سی.اف.دی.تی.) بود که بعد از جریان اعتصابات نوامبر - دسامبر از آن جدا شد و تحت این نام به فعالیت خود ادامه داد شرکت کردند. استقبال و وسعت این تظاهرات به اندازه ماه نوامبر و دسامبر نبود. چنانچه امکان داشت در پاریس در ماه نوامبر و دسامبر ۲۰۰ هزار نفر را به خیابان فرا خواند، در تظاهرات روز یکشنبه ۱۱ فوریه تنها ۲۰ هزار نفر شرکت کردند. در مارس در مقایسه با ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر شرکت کننده در تظاهرات نوامبر و دسامبر در ۱۰ فوریه تنها ۸۰۰۰ نفر در تظاهرات شرکت کردند.

نستون - ۱۶ فوریه ۱۹۹۶



گزارشی از وضعیت کارگران مهاجر و فعالین سیاسی ایرانی در ژاپن

به قلم: Yacida Hiroshi

وضع نه چندان مناسب کارگران مهاجر ایرانی در ژاپن شاید موضوعی باشد که با وجود اهمیت فراوانی که داراست؛ تاکنون هیچ نشریه، گروه و سازمانی درباره آن تأکید خاصی نکرده است. نظر به اینکه این مسئله از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، توجه خوانندگان را به گزارشی از وضعیت این کارگران در ژاپن جلب می‌کنیم. این گزارش از جمله گزارشاتی است که توسط بخش ارتباطات بین‌المللی اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران تهیه و در اختیار نشریه «کارگر سوسیالیست» قرار گرفته است.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ما ژاپنی‌ها از جامعه و فرهنگ ایرانیان شناختی خاص و روشنگرانه نداشتیم، برای ما همواره فرش ایرانی و گریه ایرانی، یادآور نام ایران بود! البته در بین طیف‌های سیاسی (به‌خصوص چپ) ژاپن، اطلاعات مختصری از وضعیت چپ ایران وجود داشت. مثلاً چپ ژاپن بخوبی می‌دانست که تجربه «جمهوری خودمختار آذربایجان ایران» قربانی سیاست‌های معامله‌گرانه دستگاه استالینیستی گردیده است. و یا اینکه «حزب توده» ایران با اتخاذ سیاست‌های ماوراء چپ خود تا چند روز قبل از کودتای ۱۳۳۲ شمسی (۱۹۵۳) توسط سیا (CIA) در ایران، بنحوی زمینه‌ساز این کودتا بوده است!

در دهه ۷۰ میلادی بر اثر توران دلارهای نفتی بر روی اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، کم‌کم پای تجارت و سرمایه‌داران ایرانی نیز به ژاپن باز گردید که عموماً در قالب واردکنندگان عمده لوازم خانگی به ایران و صادرکنندگان «فرش ایرانی» به ژاپن باید قلمداد شوند. شرکت‌های واردات و صادراتی که هم‌اکنون دفاتری در توکیو دارند و آتلیه‌های «فرش ایرانی» در شهر (Ropoongi) از جمله این مواردند؛ پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و متعاقب آن به اصطلاح سیاست ضد آمریکائی هیئت حاکمه ایران^(۱) باعث شدت مبادلات اقتصادی بین ایران و ژاپن گردید.

با شروع جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ میلادی، دهه طلانی دو شرکت اتومبیل‌سازی نیشان

(Nissan) و تویوتا (Toyota) آغاز گردید، در این دهه این دو شرکت بالاترین ارقام تولید و ارسال خودرو در جهان را از آن خود نمودند، چرا که سیستم لجستیک ارتش ایران و نیروهای نظامی تازه تأسیس شده «سپاه» و «سپج» بطور کامل با خودروهای ژاپنی تجهیز شدند، ضمن اینکه مقامات کشوری و لشگری ایران نیز از خودروهای به نوبه مرغوب ژاپنی استفاده می‌نمایند. اطلاعات تأیید شده‌ای وجود دارد دال بر اینکه در خلال جنگ ایران و عراق، دولت ژاپن، به دولتین درگیر در این جنگ تکنولوژی پیشرفته نیز فروخته است، که در نهایت، این وسایل الکترونیکی پیشرفته باعث افزایش بُرد موشک‌هایی می‌گردیده است که بعضاً روی سر ساکنین تهران، اصفهان و بغداد فرود می‌آمده است. سرکوب شدید فعالین سیاسی در ایران، در خلال جنگ ایران و عراق، باعث مهاجرت بخش وسیعی از ایرانیان [به کشورهای خارج] گردید - که عموماً به اروپا، آمریکا، استرالیا، و کانادا مهاجرت نموده‌اند؛ و ژاپن به علت بُعد مسافت با ایران و مهمتر اینکه، به دلیل عدم اطلاع پناهجویان از وضعیت سیاسی و اجتماعی حاکم بر ژاپن، این کشور نتوانست پذیرای حتی بخش کوچکی از این سیل مهاجرین باشد.

از سال ۱۹۸۱ ایرانیانی در قالب دانشجوی و توریست سفرهایی از کشورهای همجوار ژاپن (فیلیپین، تایلند، کره جنوبی، مالزی، ...) به ژاپن انجام داده‌اند که به علت عدم ساکن شدنشان در ژاپن، آمار دقیقی از این عده در دست نیست. از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷)، بعد از کشتار خونین و بی‌رحمانه زندانیان سیاسی در ایران، ورود مهاجرین ایرانی شتاب فزاینده‌ای می‌گیرد. عده‌ای بالغ بر ۱۵۰۰ نفر که ۵۰ درصدشان به طور حرفه‌ای به کار سیاسی می‌پرداختند از همان ابتدا ورود، یعنی در فرودگاه بین‌المللی (Narita) شروع به افشاکاری علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران می‌نمایند؛ که مورد توجه شدید رسانه‌های گروهی و جراید کثیرالانتشار قرار می‌گیرند^(۲)

در بین این عده گرایش سیاسی «مجاهدین خلق» و «فدائیان خلق - اکثریت» محسوستر می‌نمودند. به‌خصوص «مجاهدین» که آرام بزرگ سازمانی‌شان در پارک‌های عمومی از ایستگاه‌های مرکزی راه آهن دیده می‌شده است.

از سلسه فعالیتهای چشم‌گیر این عده می‌توان به تحصن در جلوی سفارت‌خانه آمریکا، تحصن در وزارت امور خارجه ژاپن، تحصن در جلوی دفتر UN، ایراد سخنرانی در مراسم سالگرد فاجعه هیروشیما و... اشاره نمود.

این عده دارای بولتن یا نشریه‌ای نیز بودند که بصورت گاهنامه منتشر میشد. و تمام جریانات سیاسی فعال، بدون در نظر گرفتن خط سازمانی خود در آن به ارائه مقالاتی علیه جمهوری اسلامی

می‌پرداختند، این نشریه که «کانون» نام داشت تا چند شماره بیشتر منتشر نگردید.

ژاپن اساساً کشوری ضد مهاجر است. از عمده دلایل این سیاست می‌توان به: الف) وضعیت جغرافیائی ژاپن (کشوری کوچک با جمعیت زیاد) ب) عدم بالندگی سیاسی و فرهنگی مردم ژاپن نسبت به اروپا، آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته. ج) حکومت مطلقه دولتهای دست راستی در چند دهه اخیر. د) عدم حمایت یکپارچه چپ و اتحادیه‌های کارگری، از حضور خارجی‌ان را نام برد. آمار و ارقام نشان می‌دهد از سال ۱۹۸۱ که ژاپنها «کنواسیون ژنو» را پذیرفته‌اند (یعنی فقط قبل از کشورهای تازه تأسیس شده شوروی سابق و یوگسلاوی سابق) تا ۱۹۹۲، ۱۰۰۰ مورد درخواست پناهندگی داده شده است که ۵۵۷ مورد درخواست در ابتدای امر مردود اعلام شده - ۲۴۳ مورد درخواست هنوز در جریان بررسی است - ۲۰۰ مورد پذیرفته شده‌اند، که بین این تعداد پذیرفته شده، ۱۵۶ نفر ویتنامی، ۲۳ نفر ایرانی، ۹ نفر افغانی، ۳ نفر برمه‌ای و بقیه از جمله کشورهای متفرقه می‌باشند. در سال ۱۹۹۳ فقط ۶ نفر پذیرفته شده‌اند که ۱ نفر از آنها ایرانی می‌باشد (به دلیل بهائی بودن).

در سال ۱۹۹۴ فقط یک نفر پذیرفته شده است. و در سال ۱۹۹۴، ۲۲ نفر درخواست داده‌اند که ۱ نفر پذیرفته شده، ۸ مورد در ابتدا امر مردود اعلام شده و بقیه در حال بررسی است.^(۳)

در تمام دنیا قوانین مربوط به مهاجرت و پناهندگی کاملاً صریح و واضح تدوین گردیده است بنحوی که پناهجو دقیقاً می‌داند در صورت تمایل به درخواست پناهندگی، باید پاسخگوی چه سئوالاتی بوده و یا چه مدت زمانی در انتظار پاسخ درخواست خود باشد. اما متأسفانه هیچ یک از این ضوابط در کشور ژاپن تدوین شده و روشن نیست، بنحویکه وکلای مربوط به این امر نیز اساساً از اینکه موکلین آنها باید پاسخگوئی چه مراحل باشد ابراز بی

۱ - اکثر نیروهای سیاسی ژاپنی از جمله حزب کمونیست ژاپن (استالینیست‌ها)، هیئت حاکمه ایران را ضد امپریالیست میدانستند. فقط بخشی از گروههای تروتسکیستی و گروه اسپارتاکیست، سیاست ضد رژیم ایران اختیار نمودند.

۲ - رجوع شود به کتاب «سفرهای دور و دراز» نوشته (Higashizawa Yasushi) - تاریخ انتشار ۱۹۹۳ توکیو.

۳ - این آمار برگرفته از کتاب «مراحل درخواست و پذیرفتن پناهندگی در ژاپن» نوشته دکتر (Abe) استاد دانشگاه ملی توکیو می‌باشد.

اطلاعی می‌کنند. حتی اداره AMNST نیز سالیانه آمار دقیق خود را در مورد وضعیت پناجویان و تعداد رد یا قبول این درخواستها را در سطحی وسیع اعلام نمی‌دارد.

بعد از پایان جنگ خلیج در سال ۹۱ میلادی، با ورود مهاجرین ایرانی مواجهیم. قریب به ۵۰ هزار نفر به امید پیدا کردن کار، و تهیه ملزومات یک زندگی بهتر در ایران، از طریق پروازهای مستقیم تهران - توکیو و یا عده‌ای نیز از طریق کشورهای ثالث پای به خاک ژاپن می‌گذارند. ژاپن قبل از ورود کارگران ایرانی نیز، پذیرای کارگرانی از آمریکای لاتین، شرق آسیا و حتی غرب آسیا بوده است. اما، ورود ایرانیان برآستی مودی استثنائی و قابل بررسی می‌باشد.

فروش نیروی کار ارزان به کارفرمایان ژاپنی، فروش موقعیت‌های کاری به همدیگر با قیمت‌های بالا (از طریق دلالت‌های کاریاب)، بی‌خانمانی و بیکاری عده قابل توجهی از این جمع، پیگیری تعدادی در امر کارهای خلاف قانون از طریق ارتباط‌گیری با «یاکوزا»^(۴)، پخش مواد مخدر، قتل، دزدی، خرید و فروش کالای واسطه‌ای و توزیع وسیع کارت‌های تلفن راه دور بصورت غیر قانونی از جمله مواردی هستند که در اذهان مردم ژاپن تأثیری بسیار منفی و جبران‌ناپذیر گذارده است.

اما بر رغم پیگیری عده‌ای از ایرانیان در امر کارهای خلاف قانون، حدیث قالب ایرانیان، حدیث درد است و رنج، استثمار و تحقیر شدن، سرکوب شدن و بردباری نشان دادن. کارگر ایرانی را عموماً به کارهای 3K گماردند. (کشیف آلوده - Kittanai - سخت و دشوار - kitsui - دردآور - رنج و عذاب دار - Kurushii)^(۵)

کارگر ایرانی‌ای در حین کار جان خود را از دست داد، دچار سانحه قطع عضوی از بدن گردید، با کوچکترین تغییرات بازار بورس و سهام موقعیت کاری خود را از دست داد. اما هیچ قانونی در برابر این همه بی‌عدالتی کارفرمایان، از آن در مقام دفاع بر نیامد.

کارگر ایرانی همواره در مقابل نوک تهاجم پلیس و رسانه‌های گروهی قرار گرفته، کوچکترین مورد خلاف او، در سطح وسیعی در رسانه‌های گروهی منعکس گردیده است، در حالیکه در این رهگذر کارگر ایرانی فقط یک وسیله بود و بس! شاید دور از واقعیت نباشد اگر بگوئیم: کارگران ایرانی به نمایندگی از تمام کارگران جهان سومی حاضر در ژاپن، گناه جهان سومی بودن خود را پرداخته و می‌پردازد.

با این وجود اگر خواسته باشیم حق مطلب را در مورد ایرانیان ادا کرده باشیم باید اعتراف نمائیم که: ایرانیان برغم زمان کوتاهی که در ژاپن حضور دارند (نسبت به دیگر کارگران مهاجر) نشان دادند

که در هر زمینه از کارگران دیگر کشورها بسیار فاعل‌ترند، از جمله این موارد می‌توان به درآمد اقتصادی ایرانیان، فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی ایرانیان، فراگیری زبان و وقف دادن خود با شرایط دشوار زندگی در ژاپن را نام برد. نویسنده بر این اعتقاد است که از جمله دلایلی که باعث گردیده ایرانیان خود را در هر زمینه‌ای از ملیتهای دیگر متمایز نمایند، می‌توان به: الف) اکثر ایرانیان در سنینی هستند که تجربه یک انقلاب تمام عیار را شخصاً تجربه کرده و چه بسا نقش مؤثری در آن ایفا نموده‌اند؛ ب) تعداد زیادی از این جمع، یک جنگ فرسایشی را در مدت ۸ سال از سر گذرانده‌اند؛ ج) از پانزده سال پیش تا به امروز، حاکمیت رژیم کاملاً پلیسی و دیکتاتور را به الاجبار پذیرفته و بعضاً در مقابل آن واکنشهایی نیز نشان داده‌اند؛ اشاره کرد.

در حال حاضر تعداد ایرانیان زیر ۵۰ هزار نفر است که در حدود ۱۰ هزار نفرشان در شهرداری‌های محل سکونت خود ثبت نام نموده و کارت ویزه خارجی‌ان (Turokchu) دریافت داشته‌اند و بقیه نیز یا همسر ژاپنی اختیار نموده و یا اصلاً به شهرداری محل زندگی خود مراجعه ننموده‌اند.

کارگران ایرانی به شکل وسیع در جغرافیای ژاپن پراکنده شده‌اند از شمالی‌ترین جزیره ژاپن یعنی هکایدو (Hokaido) تا جنوب‌ترین جزیره یعنی کیوشیو (Kyushu) مشغول کار و فعالیتند، اما عموماً نه به انگیزه‌های صرف اقتصادی، بلکه بیشتر بدلیل غیرقابل تحمل بودن شرایط حاکم بر کشور ایران. عده‌ای عملاً درگیر کارهای اقتصادی شده‌اند از قبیل، دایر نمودن دفاتر ارسال ارز به ایران، دایر نمودن فروشگاههای مواد غذایی ایرانی، فروش فیلم‌های ویدئویی، نوار کاست و دیسک CD خوانندگان و هنرپیشگان ایرانی، که عموماً این اقلام از آمریکا وارد می‌شود. عده‌ای نیز هم در کنار کار یدی روزانه، به کارهای جنبی فرهنگی و سیاسی مشغولند. این دسته را باید به دو طیف مجزا تقسیم نمود.

الف) طیفی که از نظر دیدگاههای سیاسی و اجتماعی و در برخورد با سیاستهای جمهوری اسلامی عملاً یک موضع خنثی اختیار نموده‌اند از طرف این طیف دو روزنامه «روشنایی» (از قرار معلوم به علت عدم استقبال در حال تعطیل شدن است) و روزنامه «چاهه ابریشم» (تا تاریخ نامعلومی رایگان است) منتشر میگردد.

ب - طیفی است که عملاً از فعالین سیاسی ضد رژیم جمهوری اسلامی ایران هستند و اصطلاحاً موضع اپوزیسیونی اختیار کرده‌اند. در بین این طیف انواع و اقسام گرایشات سیاسی پیدا می‌شود، بدین جهت بارزترین وجهه عینی این طیف «غیر قانونی» بودن آن است بنحویکه در کوچکترین «اتحاد عمل» نیز قادر به تحمل عقاید همدیگر نیستند (از قرار معلوم

این مسئله در فرهنگ سیاسی ایرانیان کاملاً جا افتاده است). در بین این طیف گرایش سیاسی «مجاهدین خلق» (بخصوص) و حزب کمونیست ایران «کومله» از نظر کمی از تمام گرایشات دیگر سرترند. برای هواداران «مجاهدین» روزنامه «ایران زمین» و کومله روزنامه «جهان امروز» از سطح اروپا می‌رسد، این دو گرایش در حصار کاملاً بسته با رعایت کامل نکات امنیتی به فعالیت مشغولند.

هواداران «حزب دمکرات کردستان ایران» نیز در ژاپن حضور دارند و عموماً از مناطق غربی کشور ایران هستند؛ برای آنها نشریه «کردستان» می‌رسد. از گرایشات حاضر در ژاپن که عموماً در شهرهای مرکزی و در قالب اتحادیه‌های کارگری به فعالیت مشغولند می‌توان به هواداران «حزب کمونیست کارگری» و «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» اشاره نمود، اخیراً فعالیت این دو گرایش سیاسی تا حدودی نیمه علنی شده به نحویکه به کرات دیده‌گاهها و مواضع خود را در جمع دوستان ژاپنی به بحث گذارده‌اند. برای هواداران «حزب کمونیست کارگری»، نشریه «انترناسیونال» و «کارگر امروز» و برای هواداران «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» نشریه «کارگر سوسیالیست» و «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی» می‌رسد.

با امید به اینکه گزارش ارائه شده حداقل اطلاعات لازم، [در مورد کارگران ایرانی مهاجر در ژاپن را]، در اختیار ایرانیان ساکن در اقصی نقاط جهان بنماید و با تشکر و سپاس خالصانه از دوست و همکار ارجمندم «علی» (دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه توکیو) که مرا در جهت ارتباط با محافل ایرانی (بخصوص محافل سیاسی) و دادن اطلاعات اولیه در مورد گروهها و احزاب ایرانی آشنا نموده‌اند، گزارشم را به پایان می‌برم. ■

۲ - یاکوزاها (Yakuza) عموماً از بازماندگان خانواده‌های اشراف و نظامیان رده بالای نظام کهنه ژاپن می‌باشند (قبل از جنگ بین الملل)؛ و عموماً در کارهای خلاف قانون بخصوص ترور و قاچاق مشارکت فعال دارند. آنها در جامعه سیاسی و اجتماعی ژاپن همان نقش را ایفا می‌نمایند که «مانیا» در ایتالیا!

۵- گاه‌ها تصاویر گویاتر از هر چیزند: در مورد وضعیت رقت‌انگیز ایرانیان در ژاپن، رجوع شود به کتاب (The Photo Document of Iranian's life in Japan) (Tsuysshi Nishiyama)، گردآوری: 1981-1994.

گاهی تصاویر گویاتر از هر واقعیت است

عکس‌هایی در مورد وضع کارگران مهاجر ایرانی در ژاپن



تصویر فوق متعلق به شخصی به نام ارژنگ می‌باشد که بعد از دستگیری توسط پلیس ژاپن در اثر ضرب شتم آنها جان باخته است (همسر ژاپنی وی در حال بوسیدن صورت مرده اوست).



جراحات ناشی از عدم ایمنی در محیط کار سوختگی پا و قطع انگشتان



عکس یک کارگر ایرانی و فرزندانش در ژاپن



کارگران ایرانی در ژاپن

گزارش فعالیت‌های دفاعی

در رابطه با پناهندگان متحصن در آنکارا

دفاع از حقوق پناهنجویان ایرانی در ترکیه بطور کلی، و در حال حاضر پناهنجویان متحصن در آنکارا بطور مشخص، همواره یکی از وظایف اساسی همه نیروهای انقلابی و مترقی بوده و هست.

در حال حاضر ما و برخی دیگر از این

نیروها به طرق گوناگون به دفاع از تحصن پناهنجویان در آنکارا ادامه می‌دهیم. اما در حال حاضر اشاره به یک نکته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و آن اینکه، نباید همزمان با ادامه این دفاع، از دفاع از حقوق دیگر پناهنجویانی که بدلائی در این تحصن شرکت نکرده‌اند غافل ماند. در حال حاضر تعداد بسیاری دیگر از پناهنجویان در ترکیه بسر می‌برند که هر لحظه خطر دستگیری و یا استرداد، توسط دولت ترکیه، آنان را تهدید می‌کند.

در پی تظاهرات موفقیت‌آمیز ۱۰ فوریه پناهنجویان متحصن (آنکارا)، در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در آنکارا، تظاهرات ایستاده‌ای در دفاع از این حرکت از سوی برخی از جریانات سیاسی ایرانی و خارجی در تاریخ ۱۴ فوریه در مقابل ساختمان بانک ملی ایران - لندن برگزار گردید. محل ساختمان بانک ملی از آن جهت در نظر گرفته شده بود زیرا محل عبور و مرور بسیاری از ایرانیان توریست و یا مقیم در لندن است.

متأسفانه، علیرغم اطلاع قبلی، جریاناتی همچون «اتحاد چپ کارگری - واحد لندن»، و «چریک‌های فدائی خلق ایران» و برخی دیگر از تشکلات سیاسی مدعی حقوق پناهنجویان، همچون «انجمن کارگران مهاجر و پناهنده ایرانی» (بریتانیا)، به بهانه‌های مختلف و غیر موجه از شرکت در این حرکت امتناع ورزیدند.

در این حرکت اعلامیه مشترکی به زبان فارسی و انگلیسی که از سوی جریانات زیر انتشار یافته بود توزیع گردید.

* اتحاد چپ کارگری (واحد فعالان شمال لندن)

* اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران (لندن)

* کمیته برای بین‌الملل کارگری (CWI)

* میلیتانت (بریتانیا) (Militant Labour)

گزارش و متن اطلاعیه این حرکت در نشریه سازمان میلیتانت (۱۶ فوریه) انتشار یافت.

در رابطه با تظاهرات پناهنجویان در آنکارا اطلاعیه جداگانه‌ای به تاریخ ۱۱ فوریه از سوی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» انتشار یافت.

در پی تظاهرات فوق «کارگر سوسیالیست» با یکی از اعضای کمیته منتخب پناهنجویان متحصن در دفتر حزب متحده سوسیالیست - آنکارا گفتگویی داشت که در زیر نظر شما را به متن آن جلب می‌کنیم.

عضو کمیته:

عرض کنم که در پی این حرکت ما در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، وزارت امور خارجه ایران، تا آنجایی که ما خبر داریم، در روز ۲۴ بهمن سفیر ترکیه در تهران را احضار کرده و شدیداً به او در رابطه با این حرکت اعتراض کرده است. وزارت امور خارجه به سفیر ترکیه گفته است که این حرکت توسط مجاهدین خلق انجام گرفته و شما اجازه دادید که این کار صورت گیرد. این خبر هم در روزنامه «ایران امروز» در ایران درج یافت.

روژیم به این شکل سعی می‌کند مسئله ما را لوٹ کند. یعنی می‌خواهد این حرکت را خیلی عادی جلوه دهد و اینطور وانمود کند که حرکتی بوده معمولی که از طرف یکی از جریانات اپوزیسیون انجام گرفته و ربطی به تحصن ما و پناهنجویان نداشته. لازم به یادآوری است که ایران قبلاً در مورد ما گفته بود که اینها پناهنده نیستند و می‌توانند برگردند ایران. در نتیجه امروز هم باید چنین موضعی بگیرد که خودش را از زیر سؤال بیارود بیرون. و نمی‌خواهد به این مسئله اعتراف کند. البته مجاهدین خودشان فوراً چنین چیزی را تکذیب کردند. و ما هم اکنون در حال انتشار بیانیه‌ای در این رابطه هستیم که به زودی منتشر خواهیم کرد.

در مورد وضعیت پناهندگی فعلی خودمان عرض کنم که دولت ترکیه اکنون به این نتیجه رسیده که دیپورت کردن ما عملی بسیار غیر اصولی خواهد بود. اما هنوز هیچ نامه رسمی‌ای به ما نداده‌اند. حتی برخی از نمایندگان در پارلمان ترکیه این را مطرح کرده‌اند که در حال حاضر دولت ترکیه نمی‌تواند این پناهنجویان را دیپورت کند. اما همانطور که گفتم هنوز واکنش رسمی مثبتی ندیده‌ایم.

در رابطه با UNHCR هم بگویم که فعلاً سکوت کرده و چیزی در این مورد نگفته است. تنها بعد از تظاهرات با برخی دوستان تماس گرفته‌اند و گفته‌اند که چه کمکی می‌توانیم بکنیم. دوستان هم گفته‌اند که شما اگر می‌خواهید کمکی انجام دهید بیاید موضع رسمی بگیرید. آنچه که تاکنون گفته‌اید که کمکی برای ما نبوده است. فعلاً ارتباط ما با این سازمان در همین حد مانده است.

در حال حاضر تمام مدارک و شواهد به نفع ماست و اینها نمی‌توانند در مورد این مسائل بی تفاوت باشند. مستها چون در گذشته موضع دیگری گرفته‌اند، حالا نمی‌خواهند که پرستیژشان پائین بیاید و فعلاً سکوت کرده‌اند. در واقع بی تفاوتی UNHCR در مقابل وضعیت ما کماکان ادامه دارد.

در حال حاضر وضعیت ما بسیار مشخص و واضح است و هیچگونه پیچیدگی حقوقی ندارد. ما تنها به یک وکیل احتیاج داریم که از لحاظ حقوق بین‌المللی وضعیت حقوقی ما را به ما توضیح دهد که بر مبنای آن ما بتوانیم دوباره با UNHCR برخورد کنیم.

فعلاً در مورد تحلیل از وضعیت خودمان چیز دیگری برای اضافه کردن ندارم. تنها اشاره بکنم که قراردادهای امنیتی بین دولت ترکیه و ایران کماکان به قوت خود باقی است. اما دولت ترکیه فعلاً در مقابل این مسئله ما سکوت کرده است.

کارگر سوسیالیست: ممکن است مقداری در مورد وضعیت زندگی خودتان توضیح دهید؟

در حال حاضر در محل هم‌کف یک ساختمان زندگی می‌کنیم. در حدود ۹۰ نفر هستیم و ۴۵ کودک داریم. زندگی در این ساختمان برای ما بسیار مشکل است. زیرا فضای بسیار کوچکی در اختیار داریم. برای خواب همه مشکل داریم. با توجه به سردی هوا گرم نگاه داشتن این جا که از طریق سوزاندن ذغال سنگ انجام می‌گیرد باعث بوجود آمدن بسیاری مشکلات شده است. در حال حاضر از لحاظ تغذیه و مواد دارویی به شدت در مضیقه هستیم. این بچه‌ها مجبورند چه موقع خواب و چه موقع بیداری و دیگر اوقات همیشه با ما باشند، در نتیجه همین مسئله باعث بوجود آمدن بسیاری مشکلات روحی و جسمی هم برای بچه‌ها و هم برای پدر و مادرها شده است. پس از تحمل تقریباً ۷ ماه صبر و تحمل‌ها مقداری ضعیف شده و فشارها هم مرتب در حال بالا رفتن هستند. هر چند که ما با توجه به شرایطمان این مسائل را برای خودمان مهم نمی‌دانیم و تحمل می‌کنیم، ولی بهر حال این شرایط برایمان وجود دارد. بسیار متحد و مصمم هستیم و به حرکتمان ادامه خواهیم داد. ولی بهر حال فشار روی ما زیاد است. به طور کلی بگویم هر روزمان را شب می‌کنیم به امید اینکه فردا به شکلی بتوانیم به حرکتمان ادامه دهیم.

کارگر سوسیالیست: رفتار پلیس ترکیه پس از این حرکت اخیر با شما به چه صورتی بوده؟ آیا سواغتان آمده‌اند؟ بله، بعد از آن حرکت پلیس تاکنون تقریباً سه بار

«پیام به شرکت‌کنندگان در تظاهرات استاده در مقابل دفتر سازمان ملل در لندن»

«گرمترین سلامها و درودهای ما پناهجویان متحصن در دفتر مرکزی حزب سوسیالیست متحد بر شما مدافعان آزادی و حقوق انسانی باد! بی‌تردید مبارزات پیگیر شما در دفاع از ما متحصنین و سازماندهی حرکات اعتراضی، بویژه تظاهرات در مقابل دفتر سازمان ملل در لندن، نقش مهمی در زیر فشارگذاشتن این سازمان در حمایت از خواسته‌ها و مطالبات ما تاکنون ایفا کرده است.»

سازمان ملل، در تاریخ ۲۶ فوریه، صورت گرفت. در این تظاهرات متأسفانه روی انتشار اطلاعاتی مشترکی توافق به عمل نیامد. اما بین جریان‌ها توافق شد که همه در یک زمان در جلوی دفتر یو. ان. در لندن تجمع کرده و اعتراضات خود را بیان دارند.

لازم به یادآوری است که دوستان متحصن در دفتر حزب متحد سوسیالیست در آنکارا، در تاریخ ۷/۱/۹۶ طی نامه‌ای تحت عنوان «پیام به شرکت‌کنندگان در تظاهرات استاده در مقابل دفتر سازمان ملل در لندن» از این حرکت‌های دفاعی تقدیر کرده بودند. در ابتدای این پیام می‌خوانیم:

آمده و هر بار لیست خود را تکمیل کرده که ببیند چه تعدادی اینجا مانده‌اند و چه تعدادی نیستند. سؤال کرده‌اند که شما تا چه وقت می‌خواهید ادامه بدهید و حتی سعی کرده‌اند که با حرف‌هایی که می‌زنند جو ناامیدی ایجاد کنند. ما هم که با این برخوردها آشناییم و هیچ تأثیری روی ما ندارند. اما از این هم صحبت کرده‌اند که در واقع تهدید دیپورت همیشه وجود دارد. حتی حکم‌های دیپورت هم صادر شده‌اند، ولی فعلاً همه چیز را راکد گذاشته‌اند. ■

* آخرین حرکت دفاعی در رابطه با پناهندگان متحصن، در پی توافق برخی از نیروهای سیاسی، در لندن در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان



16 February 1996 MILITANT 13

Defend Iranian asylum seekers in Turkey

IRANIAN refugees in Turkey recently held a demonstration outside the Iranian embassy and later the police arrested 59.

The 90 Iranians have been seeking asylum for some time and have had to take refuge in the HQ of the United Socialist Party because of deportation arrangements between the Turkish and Iranian government and the refusal of the UN High Commission for Refugees to acknowledge that they were anything other than 'tourists' or 'merchants'. The UNHCR refuses to accept that they are political asylum-seekers. The recent demonstration shows the UNHCR position to be utterly false.

The embassy demonstration condemned the Islamic regime for lack of basic freedom and democracy and demanded the immediate release of political prisoners. They set the Iranian flag alight and tore up pictures portraying Khamenei and Khomeini as vampires.

Once the Turkish police found out about the demonstration they responded in large numbers and attacked the demonstrators. The refugees resisted the attacks and managed to get their message across through Turkish radio and television. The demonstration wrecked embassy plans to celebrate the Iranian revolution's anniversary.

Demonstrators then left the area around the embassy and went to a park where police

the demonstration. Police arrested 59 demonstrators and took them to the aliens' section of the central police station.

After two hours, they were given formal letters setting out the reasons for their arrest. Attempts were made to get the demonstrators to sign a declaration that they would not hold any more protests. The refugees refused. After their release they returned to the United Socialist Party HQ.

A joint statement by the Committee for a Workers' International, the Iranian Revolutionary Socialist League (London), Iranian Workers' Left Unity (North London) and Militant Labour rightly says: 'The protests of the refugees deserve the full support of all progressive forces, and instead of preventing them from staging such demonstrations, we must actively defend their democratic right to live outside the dungeon that the capitalist Islamic regime in Iran has in store for them.'

The joint statement affirms that 'as part of our protest campaign of the last few months against the UNHCR and the Turkish government, together with other revolutionary forces, we will continue our solidarity work in support of all protesting refugees.'

These organisations hold frequent protests. The next is on Monday 26 February at the UNHCR, 21 Milbank, London SW14 1J, noon.

Capitalists' attack on democratic rights

The Iranian Revolutionary Socialist League sent out the following statement:

THE home secretary, Michael Howard, under the cover that '80 per cent of asylum seekers are bogus' began an extended attack on the democratic rights of asylum seekers in this country.

This attack is part of the extended attack upon the working class as a whole. If the home secretary succeeds in expelling the refugees, the next step will be expulsion of other political refugees and eventually suppression of other democratic rights of all sections. This attack is also in line with the policies of the home secretary's counterparts in other European countries.

In Turkey for example thousands of Iranian refugees are at the mercy of the vicious attacks of the Turkish police. Since last summer, there are some 100 Iranian refugees who are about to be expelled from Turkey and returned will face death in Iran.

We believe that all the progressive forces should resist these anti-immigration attacks over Europe and in particular the asylum bill in this country which, if implemented, would put the lives of many refugees in danger.

■ IRS, PO Box 14, Putney, Bar, 1101

مروری بر پاره‌های مبانی نظری «ولایت فقیه»

حمید حمید

(قسمت آخر)

۴

با آغاز دوران مشروطیت و طرح اصل اعلیت در میان اصولیین و پیش از آن با بوجود آمدن مقوله «واحد ناطق» در مکتب شیخیه کرمان روحانیت فقهائی شیعه به عصر جدیدی از حیات سیاسی خود رو کرد و در دوران ما این دو اصل بدنه نظری باوری را که با آقای خمینی تحت عنوان مشخص «ولایت فقیه» عنوان گردید و با انقلاب بهمن ۵۷ عملاً با طرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی سلطه سیاسی یافت کمال بخشیدند. نباید ناگفته گذاشت که در میان علمای اصولی شیعه ابوالصلاح حلبی و پس از او نراقی در «عواید الایام» خود وجه خامی از این مفهوم را عنوان کرده بودند ولی چنانکه گفتیم وجه نظام‌واره آن محققاً بر محور «ناطق» واحد شیخیه و اصل «اعلمیت» قرار و مدار گرفت. تحقق دستگاهی استدلالی در جهت کشاندن مستقیم فقیه به قدرت واحد و مطلقه سیاسی در دو مرحله عملی گردید. در مرحله نخست ظهور مقوله «واحد ناطق» شیخیه که با در گذشت حاج محمد کریم خان کرمانی توسط حاج محمد خان فرزند او بنحو نظام‌واره‌ای توأم یافت مبانی نظری اولیه آن را فراهم آورد و به مثابه مایه پیوند دهنده در خدمت موارد ناشی از «اصول فقه» قرار گرفت. در مرحله دوم بویژه پس از درگذشت آقای بروجردی و بنحو اخص پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ از طریق آراء آقای خمینی از یکسو و از طریق احتجاجات پیروان او نظیر علامه طباطبائی، مرتضی مطهری، حاج سید ابوالفضل موسوی، مجتهد زنجانی، سید محمود طالقانی و سید مرتضی جزایری و طرح مقال «شورای فتوی» از سوی دیگر، مفهوم «ولایت فقیه» بعنوان وسیله‌ای برای حکومت سیاسی شکل نهایی خود را یافت.

در جهان‌بینی شیخیه مبانی عنوان «حاکم واحد» از سوی آقا سید کاظم رشتی و سپس توسط حاج محمد کریم خان کرمانی رکن ارشد و ناب شیخیه پی ریخته شد. ولی در آثار آن دو بدلیل تاویلات گوناگونی که خود آنان از امر «واحد» بعمل آورده‌اند امکان حصول به معنایی که متضمن «ولایت فقیه» به تصریح باشد دشوار است. با تلاش حاج محمد خان، آقای ثانی بود که قاعده «واحد ناطق» سامانی دقیقاً استدلالی یافت و پس از او سرکار آقا حاج ابوالقاسم خان، آقای رابع در دو اثر عمده خود

«اجتهاد و تقلید» و «تنزیه الاولیاء» آن را پی گرفت. حاج محمد خان مقوله «واحد ناطق» را نخست در رساله‌ای تحت عنوان «برهان قاطع» با توجه به همه جهات تحقق آن در آفاق و انفس عنوان کرد. وی در سال ۱۲۹۵ در رساله دیگری با عنوان «اسحقیه» نکات ناگفته دیگری را در همان باب عنوان کرد. او بوجهی منطقی نخست در بیان معنای «ناطق» می‌کوشد و پس از توضیح معنای لغوی کلمه به این نکته اشاره می‌کند که از «ناطق» مراد کسی است که «به حق» نطق می‌کند و «تاسیس» اساس می‌نماید و ضمناً «ریاست خلق» بعده اوست. ولی صرف نطق موید عنوان واحدیت نیست و بهمین لحاظ پس از ذکر معنای آن اضافه می‌کند که «و اما در میان شیعه علما و صلحا و اتقیا که شک نیست تاسیس اساسی مطلقاً ندارند و ریاست عامه برای ایشان نیست پس چه ضرر دارد که متعدد باشند...» لکن مؤسس اساس و متقن قانون و حجت کلیه شخصی است ناطق و او دست امام و چشم و گوش و اسم و وصف اوست. و پس از غیبت امام «آنکه ظاهر می‌شود یکی است لامحاله زیرا که او را ظاهر می‌فرمایند از برای رفع خلاف و تشاجر و نزاع و فرمانفرمایی و تاسیس امری جدید... پس چگونه می‌شود که متعدد باشند. ابد... بهرحال اگر یک وقتی زمان اقتضا نمود که ناطقی برخیزد... او یگانه و فرد است و با وجود او جمیع اختلافات رفع می‌شود.»^(۲۳) همین معنی با تعبیر مختلف در آثار دیگر زعمای شیخیه تکرار گردید و از همه آن تعبیر این معنا بر می‌آید که «آن چیزی که در آن شبهه‌ای نیست آن است که عالم بدون حاکم قائم نمی‌شود و این زمان، عصر حضرت حجت بن الحسن ولی دوازدهم است و چون غایب است خلیفه‌ی حسی قائمی هم برای آن بزرگوار ضرور است»^(۲۴) چنانکه بعداً خواهیم دید این معنای دقیقاً نکته‌ای است که آقای خمینی نیز در مقام اثبات «ولی فقیه» به آن استناد می‌کند. بدین روال شیخیه از اوایل قاجاریه زمینه اصلی ورود به مقوله‌ای را که لزوماً اصل «ولایت فقیه» را از پی آورد هموار ساخت. مسئله اعلیت در حقیقت بدون آن که پیوند صریحی با مقوله واحد ناطق داشته باشد باطناً ادامه همان مقوله در میان علمای اصولی شیعه بود. تقارن طرح آن همزمان با طرح مفهوم «واحد ناطق» یعنی از آغاز قاجاریه این ادعا را تصریح می‌کند. این که علمای اصولی از قبول مرجعیت شیعه در زمینه قاعده ولایت فقیه پرهیز



روا می‌دارند ریشه در مسائلی دارد که جای طرح آنها در این مجیزه نیست. به هر ترتیب مسئله اعلیت که گاه به گاه در میان فقهائ شیعه موضوع محاجه قرار داشت از آغاز قاجاریه بنحو جدی مورد توجه قرار گرفت و در نهایت این قاعده تثبیت شد که «در صورت اتفاق نظر در میان مجتهدین تکلیف مقلد روشن است و بهر یک از آنها می‌تواند رجوع بکند. ولی در صورت اختلاف نظر و تعارض آراء می‌باید به اعلم آنها رجوع نماید.»^(۲۵) مقوله اعلیت اگر چه در ظاهر به تکالیف مقلد مربوط می‌شد ولی در عمل فقها را با این واقعیت مواجه ساخت که گویا در ساختار مرجعیت استقلالی آنها شکافی در حال وقوع است و پدیده‌ای به نام اعلیت ضمن گسترش حوزه معنایی خود بر دیواره‌های آن استقلال ضربه وارد می‌آورد. مرجعیت مطلق حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آیه الله بروجردی بر این واقعیت صحنه نهاد ولی بنحو صریحی حوزه عمل فقهائ جامع الشرایط را تابع صرف اعلم نداشت.

با در گذشت آیت الله بروجردی و نفوذ روزافزون

۲۳- شیخ حسن بن شهید ثانی. معالم الاصول.

کتابفروشی شیعی - علمی. ص ۴۴.

۲۴- حاج محمد خان کرمانی. اسحقیه. چاپ سعادت

کرمان صص ۲۰۱-۲۰۳.

۲۵- همانجا

با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و پس از شکست به تقصیر نیروهایی که آن انقلاب را با قربانیهای بسیار به ثمر رسانیده بودند نهال «اصول فقه» و طرح «ناطق واحد» شیخیه به گل نشست و روحانیت فقهاتی شیعه به دوران پیروزی نهایی خویش و متحقق ساختن هوای هزار ساله خود ورود کرد. ■



امر» یا «ولایت فقیه» بود: رکنی که از سوی آقای خمینی در اثرش تحت عنوان «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی» استوار شده بود. بر افراختن دیواره‌های «ولایت فقیه» لزوماً بایستی بر مبنای دوام و بقای تکلیف از یکسو و استمرار ضروری اجرای احکام مبتنی می‌شد و آقای خمینی از همان آغاز بر آن همت گماشت. «بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد»^(۲۸) لذا حکومتی که لزوماً باید مظهر حکومت پیامبر در این دوران باشد مشتمل بر موسسات اجرایی و قانونگذاری است، اما قدرت حاکم‌ای که در راس چنین حکومتی باید قرار داشته باشد کیست؟ پاسخ به این پرسش از پیش روشن است. امروز نیز «کسی» که مظهر حاکمیت رسول خداست و در راس نهادهای قانونگذاری و اجرایی کشور است فرد «واحد» ای است که وظایف پیامبر را عهده دار است. لذا «ولی امر» علاوه بر قانونگذاری «متصدی قوه مجریه نیز هست»^(۲۹) موارد عدیده‌ای از سلب مصونیت از اعضای «شورای نگهبان» توسط «ولی امر» به روشنی باز می‌بینیم. «شورای فتوی» را علنی ساخت و موکد نمود که تنها جباریتی در مقام «ولی امر» و «امام امت» در روزگار فریاد ملت‌ها برای آزادی و دموکراسی حاکم مطلق العنان حکومت است. همه اموری که بر حسب ظاهر و با عناوین مجلس، شورا، ارتش، سازمانهای اداری و جز اینها مشخص شده‌اند تماماً اجزاء حکومت‌اند و «حکومت شعبه‌ای از وظایف ولایت مطلقه است». اصل پنجاه و هفتم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جای هیچ‌گونه شبهه‌ای را در مورد حاکمیت مطلقه «ولی امر» باقی نگذاشت و بر سیر تاریخی مفهوم «سائنس حاکم واحد» نقطه فرجام گذاشت. «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت... اعمال می‌گردند»^(۳۰) دل سپردن به وعده‌های نظریه پردازان «شورای فتوی» پس از تصریحاتی که در کتاب «حکومت اسلامی» بعمل آمده بود تنها از سادگی اندیشانی بر می‌آمد که هر یک پس از دیگری پرده و مردار شدند. آقای خمینی سالها پیش از آنکه در مقام «ولی امر» و «ناطق واحد» ظاهر شوند با بیانی صریح از حاکم سیاسی در دوران غیبت سخن گفته بود. «اکنون که دوران غیبت امام (ع) پیش آمده و بناس است احکام حکومتی اسلام باقی بماند... اگر فرد لایقی... برخاست که دارای این دو خصلت [علم به قانون و عدالت] بود همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند»^(۳۱)

آقای خمینی مسئله اعلیت بحث روز حوزه‌های علمیه قرار گرفت. تدبیر دو مرحله‌ای یا بعبارت روشن‌تر نظریه ترکیبی «ولایت فقیه» و «شورای فتوی» که اولی در دیگری مرجعیت مطلقه داشت و بنیان اصلی اعتقاد آقای خمینی برای دستیابی به یک سلطه سیاسی در آن مستتر بود در جوهر خویش از همان بانی برخوردار بود که شیخیه برای یک «سائنس» حاکم و «موسس» اساس در دوران غیبت می‌شناخت. وجود «شورای فتوی» که سپس رسماً نام «شورای نگهبان» را به خود گرفت در واقع تدبیری در جهت ارضاء خاطر فقهای شمار می‌آمد. چنین تدبیری اگر چه قربانیان معینی نظیر شریعت‌مداری را گرفت ولی عملاً یا علی‌الظاهر با اقبال فقها روبرو گردید، همچنان که کسانی چون مرعشی و گلپایگانی که عملاً نقشی در «شورای نگهبان» نداشتند معزاً نه تنها در قبال مرجعیت مطلق آقای خمینی و ولایت او بعنوان «ولی امر» کمترین مقاومتی بروز ندادند بلکه در اکثر فتاوی مربوط به مسائل جدی دینی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی و نظامی بر فتاوی او ناظر بودند. فقهایی که پیروان آقای خمینی گرد آمده بودند درست بیست ماه پس از درگذشت آیه الله بروجردی به بهانه حساسیت مسئله اعلیت به نشستی مشورتی اقدام کردند و تحت عنوان بحث در باره «مرجعیت و روحانیت» موضوع را با رعایت حفظ بدنه «ولایت فقیه» مورد رسیدگی قرار دادند. در این نشست که در واقع امر به تثبیت مبنای «شورای نگهبان» پس از انقلاب بهمن انجامید عمدتاً تثبیت مقوله «ولایت فقیه» منظور بود. دیباچه مجموعه سخنرانیهای آن گرد همایی روشنی بر این منظور صحنه می‌گذارد. «مقصد ابتدایی تحقیق در باره شخصیت نامزدان مرجعیت و انتخاب و معرفی اعلم یا اصلع بدوستان و علاقه‌مندان است»^(۳۲) علامه طباطبایی در جمع سخنرانان به اثبات نظریه «ولایت» کوشید و بر این باور تاکید کرد که «نسبت ولایت و حکومت اسلامی به سازمان دینی و جامعه اسلامی همان نسبتی است که رئیس خانواده به سازمان خانوادگی و افراد خانواده خود دارد. احکام و قوانین آسمانی اسلام که بواسطه وحی به رسول اکرم نازل شده و ما آنها را شریعت اسلام و احکام الله می‌نامیم به موجب مدارک قطعی که در کتاب و سنت است مقرراتی است ثابت و غیر قابل تغییر و اجرای آنها و مجازات متخلفین آنها به دست مقام «ولایت» اسلامی انجام می‌گیرد و در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها «ولی امر» می‌تواند یک سلسله تصمیمات مقتضی به حساب مصلحت وقت به موقع اجرا بیاورد»^(۳۳) مرحله دوم ورود به قاعده «ولایت فقیه» بدانروال که گفتیم با طرح پیشنهاد «شورای فتوی» در سال ۱۳۴۱ دقیقاً به نکته‌ای صحنه نهاد که رکن اساسی حکومت اسلامی یعنی حجیت «ولی

۲۶- یعنی در باره مرجعیت و روحانیت. از انتشارات شرکت سهامی انتشار چاپ دوم ۱۳۴۱ ص ۴.

۲۷- علامه سید محمد حسین طباطبایی. «ولایت و زعامت» مرجع ۴ ص ۷۴.

۲۸- آیه الله روح الله خمینی. «ولایت فقیه حکومت اسلامی» در «نهضت روحانیون ایرانی». علی دوانی. ص ۲۷۲.

۲۹- آیه الله روح الله خمینی. «ولایت فقیه حکومت اسلامی» در «نهضت روحانیون ایرانی». علی دوانی. ص ۲۷۲.

۳۰- همان ص ۲۷۱.

۳۱- به نقل از تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه.

نهضت آزادی ایران ص ۸.



خاطرات یک بلشویک - لنینیست

قسمت اول*

لیکن نیروهای اجتماعی از تمایلات لنین قوی‌تر بودند و بوروکراسی به رهبری استالین بالاخره بر حزب و دولت توفیق یافت. لنین چندی پیش از مرگ نیز از تروتسکی مدد خواست تا مشترکاً علیه استالین و بوروکراسی مبارزه کنند. لیکن پیش از آنکه این امر عملی گردد، درگذشت. در آخرین نامه‌ای که به حزب نوشت و به "وصیت‌نامه" او معروف گردید، لنین، لزوم برکناری استالین را از مسئولیت دبیر کلی حزب گوشزد کرد - در مقاله مکرراً با این مسئله مواجه خواهیم شد. پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، تروتسکی مبارزه‌ای را که با لنین مشترکاً آغاز کرده بودند به تنهایی ادامه داد.

تروتسکی در سال ۱۹۲۳ اپوزیسیون چپ را در حزب بلشویک ایجاد نمود. هدف اپوزیسیون، اصلاح انحرافات راست و ستروستی در حزب، صنعتی کردن کشور، بازگرداندن آزادی سوسیالیستی و بازگشت به مشی لنین بود. هر چه انقلاب جهانی بیشتر به تأخیر افتاد، بوروکراسی شوروی بیشتر رشد نمود، در سال ۱۹۲۷ لئون تروتسکی به «آلمان» در روسیه و در سال ۱۹۲۹ به خارج روسیه - ترکیه - تبعید گردید. در طی همین ایام و سالهای بعد بوروکراسی استالینیستی از طریق کشتارهای دسته‌جمعی و اعدام، اپوزیسیون چپ را در روسیه از میان برد.

تبعید تروتسکی، فعالیت انقلابی او را پایان نداد، وی تا سال ۱۹۳۳ مداوماً برای اصلاح حزب کمونیست شوروی و بین‌الملل سوم، مبارزه پیگیر کرده و از طریق کتب و مقالات متعدد کوشید تا سنن انقلابی بلشویزم را زنده نگاهدارد. و در سال ۱۹۳۳، پس از آنکه سیاست استالین به فاجعه فاشیسم در آلمان منجر گردید، وی حزب کمونیست را اصلاح ناپذیر یافته بین‌الملل چهارم را بعنوان حزب انقلاب سوسیالیستی جهانی و رهبری طبقه کارگر جهان پایه‌گذاری نمود.

استالین نیز در شوروی به کشتار بلشویکهای قدیمی دست زده، تقریباً تمام اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک در سالهای انقلاب را یا کشته و یا زندانی کرد. این واقعه در سالهای «محاکمات قلابی مسکو» اتفاق افتاد و در نوشته حاضر به نمونه‌هایی از آن مراجعه خواهد شد.

سند زیر ترجمه یکی از اسناد «سامیزدات»^(۱) می‌باشد. خاطرات یک بلشویک قدیمی که طی سالها بروی هم انباشته شده و در اواخر سالهای شصت پایان یافته و در سال ۱۹۷۰ بر دنیای خارج روسیه آشکار گردید. مؤلف در این نوشته از شیوه خاصی استفاده نکرده و مانند کسی می‌نویسد که تذریجاً، خاطراتی را که در طول سالها پراکنده بوده،

تکامل سیاسی اتحاد شوروی از زمان تولدش در سال ۱۹۱۷، سه مرحله را طی نموده است. دوره اول از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، دورانی است که تحت رهبری بلشویکی ولادیمیرلنین و لئون تروتسکی اولین دولت کارگری برقرار گردید، جنگ داخلی با پیروزی پایان یافت و حمله ۱۴ کشور امپریالیستی دفع گردید. و موقعیت دولت کارگری در عرصه جهانی مستحکم‌تر شد. دوره دوم دوران ظهور و رشد قشر بوروکراسی بود که به رهبری ژوزف استالین در ۱۹۲۳ آغاز شده، در ظرف ده سال، قدرت سیاسی را از جنگ طبقه کارگر خارج ساخته و سلطه کامل خود را بر دولت کارگری برقرار کرد. این دوران تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ ادامه داشت. دوره سوم یا دوره مابعد استالین که از مرگ وی تا فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق ادامه یافت.

بوروکراسی از سال ۱۹۲۳ (زمان بیماری و مرگ لنین) تدریجاً پا گرفت، در آغاز نماینده خود را در حزب بلشویک، در شخص استالین یافت و در زمان حیات او موقعیت خود را مستحکم نمود.

بوروکراسی زائیده شخصیت استالین نبود، بلکه آن در نتیجه فروکش کردن انقلاب جهانی، شکست انقلاب آلمان و شرایط اقتصادی - فرهنگی عقب افتاده روسیه شکل گرفت.

بوروکراسی مانند انگل در بدنه دولت کارگری ریشه دوانیده و چون کنترل توزیع در اختیارش بود، مرتب امتیازات خود را افزایش داد. بوروکراسی برای حفظ این امتیازات از گزند اعتراض طبقه کارگر مجبور بود آزادی سوسیالیستی را از میان بردارد و برای حفظ خفقان، شخصیتی قدرتمند با قدرتی مطلق بیافریند؛ شخصیت استالین بدین ترتیب پرورانده شد. استالین نیز با کشتار بلشویکهای قدیمی و نزدیک‌ترین دستیاران لنین حکومت مطلقه خود را در حزب بلشویک و دولت شوروی برقرار ساخت.

لنین در سال ۱۹۱۹ متوجه امکان خطر رشد بوروکراسی گردید و اهمیت مبارزه بر علیه آنرا تأکید کرد: «بوروکراسی سعی می‌کند که بعضی از مقامهای خود را دوباره بدست آورد. و در اینکار از یک طرف از سطح فرهنگی نامطلوب توده‌های مردم و از طرف دیگر از مشغولیت بی‌اندازه تقریباً مافوق انسانی، پیشرفته‌ترین بخش کارگران شهری در امور جنگ سوء استفاده می‌کند. در نتیجه، ادامه مبارزه بر علیه بوروکراسی مطلقاً لازم است و برای تضمین توفیق رشد سوسیالیستی آینده حتمی است.»^(۱)

جمع‌آوری نموده است. و در وسط ماجرا ناگهان ماجرای دیگر بخاطرش می‌آید و آنرا همانجا نقل می‌کند. لذا متنی است که نه کاملاً ادبی است و نه کاملاً سیاسی.

از این نظر "خاطرات یک بلشویک لنینیست" سندی سیاسی و تئوریک نیست که اطلاعات جدیدی را در مورد اپوزیسیون چپ در اختیار دنیای خارج از روسیه قرار دهد. با این اثر باید بتوان سندی تاریخی نگریست که بیش از آنچه که بر تاریخ مبارزات گذشته تروتسکیزم و اپوزیسیون چپ پرتو افکند، کیفیت و ماهیت بخشی از اپوزیسیون نوین شوروی را آشکار می‌سازد. اهمیت سند بیش از هر چیز در همین نکته نهفته است.

محتویات سند اکثراً با واقعیاتی که قبلاً آشکارا شده بوده، مطابقت دارند. در بعضی مواقع خاطره‌نویس مرتکب اشتباهاتی گردیده، این اشتباهات غالباً جزئی، مربوط به تاریخ، مکان و یا جزئیات می‌باشند. این امر کاملاً قابل درک است، چرا که نویسنده مورخی نیست که به آرشیو دولتی دسترسی داشته باشد، بلکه بالعکس هدفش بیان واقعیتی است که حتی ذکر آنها او را به مخاطره می‌اندازد. واقعیاتی که رژیم استالینیستی بوسیله دستگاه اختناق خود از طبقه کارگر جهان مخفی نگاه داشته بود. لذا نویسنده ناچار است که صرفاً بر پایه حافظه خود و احتمالاً دیگران، نوشته خود را تهیه و تنظیم کند؛ و از این نظر محدود بودن اشتباهات و صداقت نویسنده حیرت‌انگیز است.

از اطلاعات پراکنده "خاطرات" تصویر از نویسنده بدست می‌آید. مؤلف در یک خانواده دهقانی فقیر

*- این مقاله نخستین بار در «پیام دانشجو»، زمستان ۱۳۵۳،

انتشار یافت.

۱- مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹، ص ۱۰۹.

۲- در زمان حاکمیت سیاه استالین جوانان رادیکال اشعار، داستانها، اسناد تاریخی و بیانیه‌های اعتراضی خود را بصورت نسخه‌های دستی، به تعداد معدود نوشته و دست به دست می‌گرداندند. نام این انتشارات «سامیزدات» به معنای «انتشارات خودی» بود.

در منطقه‌ای در حدود ۱۰۰ مایلی جنوب غربی مسکو بدینا می‌آید. در سال ۱۹۱۴، بعد از مرگ پدر، بستگانش او را بشاگردی در یک مغازه کلاه‌دوزی به «پتروگراد» می‌فرستند در اینجا، در دوران جوانی، بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود که درباره تروتسکی می‌شود. اثر نطق تروتسکی در سیرک مدرن - هنگامیکه توده‌های مردم در سالهای طوفانی ۱۹۱۷ به زندگی سیاسی و چشم‌انداز انقلابی آشنا می‌شدند - در متن خاطرات در صحنه بحث در یک واگن اسبی منعکس شده است.

با آغاز جنگ داخلی، خاطره‌گو، علیرغم سن کم بعنوان مأمور رمز در ارتش سرخ به خدمت می‌پردازد. او از سازمانهای نظامی مختلف که در دوران جنگ در آنها خدمت کرده نام می‌برد. و درباره مسئولیت‌های خود در ستاد کل ارتش سرخ در مسکو در اوایل سالهای ۱۹۲۰ توضیح می‌دهد. سپس او، بعنوان دانشجویان مسکو، فعالیت می‌کند. وی درباره اولین دستگیری و محاکمه‌اش توضیحی نمی‌دهد، ولی از زندانها و اردوهای که در سالهای ۱۹۳۰ در آنها بسر برده است نام می‌برد.

با هجوم نازیها در ژوئن ۱۹۴۱، تجربه نظامی او تشخیص داده می‌شود. او از اردو آزاد شده و چنانکه شایسته یک انقلابی پیگیر است، در دفاع از اتحاد شوروی در مقابل مهاجمین امپریالیست به خدمت ارتش سرخ در می‌آید.

بعد از جنگ، شاید بعثت غفلت دستگاه، برای مدتی آزاد بوده و سپس در اردوهای «کاراگاندا» زندانی می‌شود. و ظاهراً تا اعتصاب در اردوهای کار اجباری، بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ در آنجا باقی می‌ماند و در اثر پیروزی اعتصابی که به از بین رفتن سیستم اردوئی منجر شد، آزاد می‌شود.

سالهای بیست (۱۹۲۰) سالهای جدال درونی حزب (و انشعاب واقعی)

انقلاب اکتبر هنگام تولد، هیچ شکی درباره حقانیت تاریخی‌اش باقی نگذاشت چرا که ماهیت بین‌المللی‌اش را به تمام دنیا اعلام کرد. ولی بعد از مرگ لنین، وقتی که "یک فرد" مشخص در رهبری، از قدرت عظیمش در کمیته مرکزی حزب سوء استفاده نموده، و پرچم ملی (سوسیالیسم ملی در یک کشور) را بجای پرچم بین‌المللی انقلاب اکتبر برافراشت - همین امر کافی بود که فوراً آتش شک و تردید، در میان کمونیستهای سراسر جهان شعله‌ور گردیده و مبارزه آغاز شود.^(۳)

کشمکش درونی حزب، در واقع به انشعاب در جنبش کمونیستی جهان انجامید، خصوصاً صفوف حزب کمونیست روسیه، که به سه قسمت منشعب

گردید: «چپ»، «راست» و «مرکز».

جناح چپ حزب کمونیست روسیه، به رهبری لئون تروتسکی، نماینده منافع پرولتاریا شهری، تبه‌دستان روستا و کارگران زراعی بود. اپوزیسیون چپ برنامه‌ای برای صنعتی کردن کشور پیشنهاد کرد که نیاز حیاتی روسیه به تحول تکنولوژیکی و ارتقاء سطح زندگی کارگران و دهقانان ناشی می‌شد. اپوزیسیون چپ، حزب را دعوت کرد تا در تلاش برای قرار کردن قدرت کارگران و دهقانان - قدرت شوراهای - در سراسر جهان پرولتاریای جهانی را مستقیماً کمک نماید. از این نظر (اپوزیسیون) خود را بر شرایطی متکی می‌ساخت که از نظر تسخیر قدرت در ضعیف‌ترین حلقه زنجیر دنیای سرمایه‌داری مساعد بود - یعنی بر آلمان بورژوازی در اولین سالهای دهه ۱۹۲۰.

لنین در مارس ۱۹۲۳ در یکی از مقالاتش «کمتر، ولی بهتر» نوشت: "تمام قدرتهای سرمایه‌داری، آنچه که غرب خوانده می‌شود، به آن منقاد می‌زند و از پیاختن‌اش جلوگیری می‌کند. اکنون تمام جهان به جنبشی قدم می‌گذارد که بایستی به انقلاب سوسیالیستی جهان بیانجامد."^(۲)

لیکن، دسیسه‌های استالین بر علیه تروتسکی که از زمان جنگ داخلی شروع و بعد از مرگ لنین به اوج خود رسید، در جنبش بین‌المللی کمونیست و اول از همه در حزب کمونیست آلمان، اثرات زیان‌آوری پیاورد. کادرهای قدیمی و با تجربه بلشویک - آنهایی که به میراث لنین وفادار بودند - از رهبری این حزب برکنار شدند. انشعاب در حزب آلمان طبقه کارگر آلمان را دچار گیجی ساخت. از طریق شکافی که به این ترتیب باز شد، فاشیست‌ها رخنه کرده، از تخم نفاق و سردرگمی در صفوف طبقه کارگر آلمان که توسط دسیسه‌های استالین پاشیده شده بود بهره‌برداری کردند. در آن زمان حزب کمونیست آلمان از نظر سرنوشت انقلاب سوسیالیستی جهانی بزرگترین، فعال‌ترین و حساس‌ترین حزب بود.

هنگامی که طرفداران تئوری استالینیستی سوسیالیسم در یک کشور با خرد کردن هواداران میراث لنین بتدریج پیر حزب کمونیست روسیه مسلط می‌شدند، حامیان ناسیونال سوسیالیسم در آلمان در حال بنا نهادن پروسه‌ای بودند که در سال ۱۹۳۳، که به قدرت رسیدن فاشیسم هیتلری منجر گردید.

تصادفی نبود که لنین در وصیتنامه‌اش نوشت: "من فکر می‌کنم از که نقطه نظر جلوگیری از یک انشعاب و از نقطه روابط بین استالین و تروتسکی که در بالا بحث کردم، امری اهمیتی نیست، و یا اینکه... ممکن است اهمیت قطعی پیدا کند."

پیش‌بینی لنین دوراندیشانه و صحیح از آب در آمد. فقط مایه تأسف است که حزب به این سخنان لنین

اعتنائی نکرد. دلیل اساسی این بی‌اعتنائی این بود که گروه سرکردگی^(۵) که بلافاصله پس از بیماری لنین در کمیته مرکزی بوجود آمد در سالهای ۱۹۲۰ این وصیتنامه را از حزب پنهان نگاه داشت. این گروه سرکردگی فرقه‌گرا هنگامیکه زینوویف به‌همراه کامنوف به تروتسکی روی آورد درباره‌اش به ما توضیح داد - ابتدا از جناح راست و ستریستها^(۶) تشکیل شده بود و تا حد قابل ملاحظه‌ای با اعتبار زینوویف، کامنوف و یاروسلاوسکی حمایت می‌شد. در میان آنها بوخارین، رایکوف و تامسکی از جناح راست بودند.

جناح راست کمونیست‌های روسیه، به رهبری بوخارین، نماینده منافع صاحبان مالکیت

۳- از فرد مشخص و سوء استفاده از قدرت عظیم منظور استالین است و اشاره‌ای است به آخرین نامه لنین به حزب که به وصیتنامه او مشهور است. در این نامه لنین می‌نویسد: "رفیق استالین با سمت دبیر کلی حزب، قدرت عظیمی در دست‌هایش متمرکز شده است و من مطمئن نیستم که او همیشه قادر به استفاده از این قدرت با احتیاط کافی باشد. و سپس لنین در ادامه یادداشت‌هایش در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ می‌افزاید: "استالین شخصی است گستاخ و..." (مجموعه آثار، جلد ۴۵)

۴- مجموعه آثار لنین، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۶، جلد ۳۳، ص ۴۹۹.

۵- گروه سرکردگی پس از مرگ لنین شامل شش عضو دفتر سیاسی - بجز تروتسکی - می‌شد: زینوویف، کامنوف، رایکف، تامسکی و هفتمین عضو یکی از طرفداران سنت و سخت استالین، بنام کیویشف که رئیس کمیسیون کنترل مرکزی بود. خاطره‌نویس باشباه بجای نام کیویشف از ایملیان یاروسلاوسکی استفاده نموده است. این اشتباه منطقی است زیرا که یاروسلاوسکی در حوزه مرکزی استالین بوده، و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱ سمت ریاست رسمی تحریف تاریخ را به‌عهده داشته است.

۶ - سنتریزم: واژه‌ای است که تروتسکی برای تعریف رفرمیزم (که موضع بوروکراسی و آریستوکراسی کارگری است) و مارکسیزم (که بیان‌کننده منافع تاریخی طبقه کارگر است) نوسان می‌کند. از آنجائیکه گرایش ستریستی پایه اجتماعی مستقلی ندارد، لذا برای ارزیابی این گرایش، باید مبداء دینامیک داخلی و جهتی که این گرایش تحت فشار وقایع به خود می‌گیرد را مورد بررسی قرار داد.

خصوصی، کولاک (دهقانان مرفه)، افراد نپ^(۷)، و روشنفکران قدیمی بود. اپوزیسیون راست با بکار بردن منافع دولتی جهت صنعتی کردن کشور مخالف بود و بر آزاد گذاشتن دست سرمایه‌گذاران خصوصی و الغاء انحصار دولتی بر تجارت خارجی اصرار می‌ورزید. اپوزیسیون راست (با در نظر گرفتن تأخیر انقلاب جهانی) حفظ مالکیت سرمایه‌داری خصوصی را در روستای روسیه عجالتاً ممکن میدید. در این رابطه آنها شعار جدید: کولاک و افراد نپ به طریق مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم گسترش و رشد میکنند را مطرح کردند.

از نظر ذهنی، پوخارین، رایکف و تامسکی نه انسانهای بدی بودند و نه کمونیستهای بدی؛ لیکن با قطع امید از انقلاب جهانی، آنها بطور عینی راه غلط تطبیق سیستم شورائی با منافع عناصر سرمایه‌داری را در پیش گرفتند، عناصری که از نظر لنین فقط برای مدت زمان مشخصی تحت سیاست اقتصادی جدید قابل استفاده بودند.

خطر اساسی از طرف اپوزیسیون راست این بود که آنها از شتاب آهسته در صنعتی کردن کشور دفاع می‌کردند، آنهم در زمانی که شتاب سریع و شدید لازم بود تا قبل از هر چیز یک صنعت دفاعی و یک نیروی هوائی را، در صورت حمله دشمنان دنیای سرمایه‌داری به خاک شوراها تضمین نماید.

تحول تکنولوژیکی کشور، مسلح کردن کشاورزی به تکنولوژی، و سازمان دادن کشاورزی بر پایه برنامه لنین برای تعاونها، تحکیم پیروزی اکتبر را تضمین کرده، نه تنها این آمادگی را بوجود می‌آورد که ضربات محاصره سرمایه‌داری را دفع کند، بلکه همچنین ادامه حمایت مؤثر پرولتاریای جهانی را ممکن می‌ساخت. شکست ناشی از نفوذ دست راستی‌ها و ستریت‌ها، در صنعتی کردن کشور با سرعت لازم - که توسط جناح چپ حزب به رهبری تروتسکی پیشنهاد می‌شد - امروز بر همه کس روشن است. این شکست در زمان حمله آلمان هیتلری به ما و حتی در زمان جنگ داخلی در اسپانیا اثر قابل ملاحظه‌ای داشت.

جناح مرکز حزب، تحت رهبری استالین، نماینده منافع قشر قابل ملاحظه‌ای از صاحب منصبان دولت و حزب - کسانی که قدرت دولت و حزب هر دو، در پایتخت و مناطق دور از مرکز در دستشان قرار داشت - بود. این سلسله مراتب بوروکراتیک با نفوذ، نیروی قابل ملاحظه‌ای در داخل کشور بود که می‌توانست انواع مقاومتها را بر علیه اقداماتی که از چپ و یا راست پیشنهاد می‌شد، سازمان دهد.

ستریت‌ها از خود، برنامه اقتصادی‌ای نداشتند و مجبور بودند که ایده‌های بخصوصی را از چپ و یا راست قرض گرفته، آنها را تغییر شکل داده، با یک «تغییر اصلی» اضافی، به مرحله اجرا گذارند. در تمام احوال، ریاکارانه این ایده‌ها را بعنوان

«خط‌کلی» خودشان عرضه کرده ... آنرا «لنینیسم» می‌خواندند.

ولی ماهیتاً، تمام اعمال ستریت‌ها ضد لنینیستی بود. نه تنها در جنایات درون حزبی‌شان که اول از همه عبارت بود از بکار بردن قدرت عظیم‌شان در اختفاء وصیتنامه لنین و دیگر اسناد اساسی که او قبل از مرگش نوشت، بلکه همچنین انشعاب در جنبش کمونیستی جهانی به انواع وسائل، ممانعت از انقلاب جهانی، و سپس خود را بر پایه به اصطلاح «تأخیر در انقلاب جهانی» قرار دادن به منظور نشر تئوری «پیروزی سوسیالیسم در یک کشور»، و بدین ترتیب برداشتن در امور تجدید بنای اقتصادی و صنعتی کردن کشور؛ و در ادامه همین مشی سیاست بی‌اعتبار ساختن ایده کمونیسم، بوسیله خونریزی‌های دوره «کیش شخصیت».

در طول مبارزات شدید جناحی بین گروههای متخاصم، در حزب یک حالت تمایز سازمانی، بین سه گروه بوجود آمد. هر گروهی با رهبری و مرکز سازمانی خودش.

این نفاق داخلی در حزب بلشویک ثمره اختلافاتی بود که از آوریل ۱۹۱۷ - زمانیکه بحث در مورد تزه‌های آوریل لنین و مسائل اساسی قیام مسلحانه جریان داشت -^(۸) شروع شده بود.

هم چنانکه اکنون آشکارا شده است. استالین حتی در آن روزها از «اعتصاب شکنان اکتبر» که بر علیه لنین و تروتسکی برخاسته، و هواخواه سیاست «فشار آوردن بر حکومت موقت» بودند، حمایت می‌کرد.

بعدها استالین ضمن اقرار به «اشتباه» اش از تذکر اینست که او «بهمراه اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک اشتباه کرد» کوتاهی ننمود، و بدین ترتیب اساساً آنچه را که تروتسکی در درسه‌های اکتبر گفته بود، تأیید کرد.

پس از آنکه لنین در حین جریان معروف «گرجستان» بیمار شد و سپس هنگام قرائت مصوبه کنفرانس سیزدهم حزب، درگذشت، مخالفین در اکتبر ۱۹۱۷ همان کسانی که بعد با وصیتنامه‌اش مخالفت کردند - با یکدیگر علیه تروتسکی و «چهل و شش نفر» - اعضاء کمیته مرکزی و بلشویکهای قدیمی که خواهان اجزای وصیتنامه لنین و برنامه صنعتی کردن سریع بودند - تبانی کرده و مرکز خویش را در درون کمیته مرکزی به شکل گروه سرکردگی تشکیل دادند، که انشعاب بالفعل را در حزب و رهبری حزب پایه‌گذاری نمود.

لذا رهبری استالینیستی کمیته مرکزی وضعیتی را در حزب ایجاد کرد که به گسست کامل از اصول سازمانی بلشویزم منجر شد: هر گروه متخاصم، چه در پایتخت و چه در حوزه‌های محلی، در محافل در بسته خویش مسائل سیاسی را به بحث می‌گذاشت. به همین طریق سرکردگان فرقه‌گرا در داخل کمیته

مرکزی، قبل از اینکه مسائل را به کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کمیته مرکزی بیاورند. بطریق مقدماتی و در پشت سر کمیته مرکزی برای خود تصمیم می‌گرفتند و بدین ترتیب مقدمات حذف طرفداران وصیتنامه لنین - «چهل شش نفر» - را از رهبری پایه‌گذاری کردند.

من به گروهی تعلق داشتم که خواستار اجرای وصیتنامه لنین بود و توسط تروتسکی رهبری میشد. من به خاطر می‌آورم که چگونه بعد از کنگره چهاردهم، لنین‌گرادی‌ها به زینوویف و کامنوف از بلوک استالین از بلوک استالین خارج شده، به فعالیتهای فرقه‌گرا در داخل کمیته مرکزی بر ضد حزب و لنین اقرار نمودند. آنها به اپوزیسیون چپ پیوستند.

در آن زمان در مسکو، کمونیستها از کارخانجات و تأسیسات شهر و از موسسات آموزش عالی در آپارتمانهای متعدد اپوزیسیون چپ به طریق پنهانی جمع می‌شدند. رهبران اپوزیسیون چپ، تروتسکی، زینوویف، کامنوف را درک، لاشویچ، پیاناکوف، سورالوف، ساپرونوف و دیگران به این محل‌ها می‌آمدند. من، کامنوف شخصیت رهبری حزب کمونیست روسیه را غالباً در یکی از آپارتمانها در «پتروفکا» می‌دیدم.

این جلسات در پائیز سال ۱۹۲۶ صورت می‌گرفت. بحثهای کامنوف با ما، بخصوص در مورد حزب و کادرهايش فراموش نشدنی بود.

سعی خواهم کرد تمام آنچه که من در آن زمان شنیدم در طی ده نامه به زبان خود نقل کنم. ■ ادامه دارد

۷- «نپ» سیاست اقتصادی لنین در سال ۱۹۲۱. جایگزین سیاست «کمونیست جنگی». نپ به منظور احیای اقتصاد بعد از جنگ داخلی اتخاذ شد و امتیازات خارجی را همراه با اقتصاد کنترل شده دولتی و ملی تا حد محدودی ممکن ساخت. نپ محرک رشد یک طبقه از دهقانان ثروتمند و بورژوازی تجاری (افراد نپ) و مولد یک سری طولانی از امتیازات سیاسی و اقتصادی برای زراعت و تجارت خصوصی گردید.

۸- تزه‌های ۴ آوریل ۱۹۱۷ لنین، به بحران در درون حزب بلشویک پایان داد. لنین که تازه از سوئیس رسیده بود، حکومت موقتی را که بوسیله انقلاب نوریه تأسیس شده بود محکوم نمود، خواستار پایان جنگ گردید و وظایف بلشویکها را در مورد مهیا کردن خود، برای در دست گرفتن قدرت دولت بوسیله شوراها به منظور ایجاد دولتی پرولتاریائی، مشخص نمود. در درخواستش برای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، در ابتدا لنین مورد مخالفت شدید کلیه رهبران بلشویک قرار گرفت.

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

(بخش پنجم)

ارنست مندل

استحاله فعالیت انقلابی و تشکیلاتی پرولتاریا

تحول در یکی متعاقب سوسیالیزم تخیلی تحت نفوذ سه شخصیت، به عنوان آغازگران مرحله انتقال از فعالیت‌های بشردوستی و تبلیغ‌گرایی پیشا-پرولتری به عمل پرولتری، به مفهوم واقعی کلمه، قرار گرفت. «ویلهلم ویتلینگ»، «ژوزف پیر پرودون» و «اوگوست بلانکی». پرودون در سطر بندی مستقیم سوسیالیزم تخیلی قرار گرفت؛ ویتلینگ تا حدودی با آن (سوسیالیزم تخیلی) همگام شد، اما به سنت انقلابی‌ای که از انقلابات فرانسه و آمریکا بجای مانده بود نزدیکتر بود. از میان این سه نفر بلانکی از همه به سنن انقلابی نزدیکتر بود.

خرده بورژوازی ژاکوبین‌ها، چپ افراطی پیشا-پرولتری که عمدتاً در سام آدامز و توماس پین در آمریکا، و گراشس بابوف در فرانسه مشاهده می‌شد، نتیجه دو انقلاب عظیم قرن هیجدهم بود. چپ افراطی چنان سازمان انقلابی‌ای را ایجاد کرده بود که قادر بود فعالیت سیاسی‌ای دراز مدتی را، فرای پروژیه‌های اصلی انقلابی تداوم بخشد.

تهیج توماس پین و پیروان او متعاقباً به ایجاد «انجمن مکاتبات لندن» به رهبری توماس هاردی و بسیاری از انجمنهای مشابه در دیگر نقاط بریتانیا منجر گشت. از جمله مشهورترین این انجمن‌ها می‌توان به «ایرلندی‌های متحد» به رهبری «ولف تون» در ایرلند اشاره کرد. با وجود اینکه «انجمن مکاتبات لندن» نهادی کاملاً قانونی بود، «ایرلندی‌های متحد» و دیگر گروههای خارج از لندن به سازماندهی خود در اتحادیه‌های مخفی به سازماندهی خود پرداختند. با این حال آنها از چارچوب مشابه‌ای پیروی می‌کردند که در آن مطالبات اصلی ماهیتی سیاسی - دموکراتیک داشت (بدست آوردن حق رأی همگانی برای انجمن مکاتبات لندن)؛ و حق همگانی و رهایی ملی برای ایرلندی‌های متحد. علی‌رغم مساعد بودن مطالبات اقتصادی آنان برای طبقات زحمتکش، این مطالبات هرگز، از حریم رفهم کردن جامعه بورژوایی فراتر نرفتند.

بر عکس، برای رهبر جریان «توطئه‌ی برابرها» (Conspiracy of Equals) بابوف، و رفقای او تنها بدست آوردن آزادی‌های دموکراتیک مطرح نبود، بلکه، مسئله بر سر کسب قدرت سیاسی بود. به

علاوه، آنها رسیدن به یک سری اهداف جمعی‌ای که در جهت ارضاء مطالبات اقتصادی و اجتماعی فقیرترین و تهی‌دست‌ترین اقشار استثمار شده جمعیت، و در رأس آنها پیشا-پرولترها (شبه پرولترها) و پرولتاریای نو ظهور، بود را در دستور کار خود قرار داده بودند. با این حال، این سازمانهای انقلابی مستقلاً از درون روند خود-سازمانیافته مزد بگیران، به مفهوم درست کلمه، بیرون آمدند.

در حالی که در سال ۱۷۹۷ بابوفیستها سعی در کسب قدرت از طریق کودتا داشتند، ترمیدوری ضدانقلابی در حال شکل‌گیری بود. آنها (بابوفیستها) بوسیله ابزار سرکوب در هم کوبیده شدند. خود بابوف اعدام شد. پس از آن یکی از بازماندگان جریان «توطئه برابرها»، «بوناروتی» تلاش کرد تا تداوم اصول انقلابی بابوف و طرح‌های او را در جریان «انجمن فصل‌ها» ادامه دهد. این اتحادیه در پاریس در زمان سرنگونی دودمان «بوربن» در اوایل دهه ۱۸۳۰ ظاهر گردید. «اوگوست بلانکی» رهبر تام‌الاختیار این جریان بود. بلانکی یکی از بزرگترین انقلابیون فرانسوی قرن نوزدهم بود. او به عنوان سمبل عزم راسخ، شجاعت، صداقت و اطمینان، تجلی‌گر آمال و آرزوی فرانسوی‌ها، بویژه پرولتاریای پاریس، بود. او بارها سعی کرد که از طریق یک سری کودتا به کسب قدرت نایل گردد. بارها دستگیر شد - بیش از ۲۰ سال از عمر خود را در زندان بسر برد - اما، موفق شد تداوم سازمان مخفی خود را حفظ کند. موقعی که کمون پاریس در مارس ۱۸۷۱ بنوع پیوست او در زندانی بسر می‌برد که در منطقه تحت کنترل حکومت ضدانقلابی «تی‌یر»^(۱) قرار داشت. همه و منجمله مارکس، بلانکی را به عنوان رهبر طبیعی کمون، جایی که پیروان او اقلیتی را حول «ویلانت» تشکیل داده بودند، به حساب می‌آوردند. حکومت انقلابی مستقر در پاریس پیشنهاد کرد که بلانکی از زندان آزاد شود، تا در مقابل، آنها تمام گروهانهای کمون، و از جمله اسقف اعظم پاریس را آزاد کنند. اما تیرها این پیشنهاد را رد کردند. آنها با این عمل دامنه وحشت خود از پتانسیل رهبری و تشکیلات انقلابی و تأثیر سیاسی آن بر نتیجه جنگ داخلی، را به نمایش گذاشتند. جریان بلانکیستها و جریان مارکسیستها در طول دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در هم ادغام شدند و بخشی از روند ایجاد یک حزب کارگران انقلابی

توده‌ای در فرانسه را تشکیل دادند. برعکس بلانکی، ویلهلم ویتلینگ کارگر خودآگاهی بود که نه تنها از طریق مطالعه، بلکه از طریق تجربه شخصی وضعیت پرولتاریا و لمس آن با پوست - و - خون - خود، به نتایج کمونیستی و انقلابی رسید. در آن زمان برخی از کارگران ماهر آلمانی که بدلیل ماهیت شغلی خود مجبور بودند بین کشورهای اروپایی مسافرت کنند، به اولین دسته از پرولترهایی تبدیل شدند که چشم‌انداز محلی‌گرایی و تعاونی‌گرایی اولین اقشار پرولتری کشورهای خود را پشت سر گذاشتند. در سال ۱۸۳۴، برخی از آنان موفق شدند «اتحادیه معزولین» (League of the Outcast) (تحت نفوذ انجمن بلانکیستی فصل‌ها) را در پاریس ایجاد کنند. انجمن مخفی‌ای که از درون آن «اتحادیه عدالت» به رهبری ویتلینگ در سال ۱۸۳۸ سر برون آورد. اتحادیه عدالت برنامه کمونیستی تخیلی‌ای بنام «بشریت به مثابه آن چه هست و آنچه باید باشد» را پذیرفت.

این انجمن مخفی، پس از اینکه روش‌ها و نقشه‌های توطئه‌گرایی بلانکیستها در سال ۱۸۳۹ با شکست روبرو شد، طرح‌های مبهم خود، در راستای مبارزه برای کسب قدرت، را رها کرد و بجای آن جهت خود را بطرف اهداف تعاونی‌های کمونیستی و مستعمراتی (تحت نفوذ ایده‌های رابرت اوئن و اتیین کابت) قرار داد. اما جنبش بابوفیستها در فرانسه، «اتحادیه عدالت» سنت تشکیلات انقلابی مخفی در آلمان را حفظ کرد.

اتحادیه عدالت در سال ۱۸۴۷ نام خود را به «اتحادیه کمونیست» تغییر داد. و این در زمانی بود که مارکس و انگلس رسماً به آن پیوستند. (کمیته مکاتبات کمونیستی که در اوایل سال ۱۸۴۶ توسط مارکس و انگلس در بروکسل ایجاد شده بود از همان ابتدای تأسیس اتحادیه عدالت، روابط نزدیکی با آن برقرار کرده بود).

انقلابیون بلانکیست، بابوفیستها و تشکیلاتهای آلمان به عنوان حلقه زنجیری ضروری، از انقلابات

۱- Adulf Theirs (۱۷۹۷-۱۸۷۷) مورخ و سیاستمدار فرانسوی. «تاریخ انقلاب فرانسه»، «تاریخ حکومت کنسولی و امپراتوری»، روزنامه «ناسیون»، وزیر کشور (۱۸۳۲-۳۴)، رئیس قوی اجرائی در ۱۸۷۱، رئیس جمهوری (۱۸۷۱-۷۳)، رهبر ضد انقلاب در طی سرکوب کمون پاریس.

بورژوازی قرن شانزدهم، هفدهم و هیجدهم تا عمل انقلابی پرولتاریا در قرن نوزدهم و بیستم، خود را نمایان ساختند.

دستاوردهای اساسی آنان عبارت بود از:

۱- درک نیاز به عمل سیاسی برای کسب قدرت. درکی که از تجربه آنان از درسهای اساسی انقلابات بورژوازی و شاید حتی همه انقلابات تاریخ بدست آمد. این درسها اما، از سوی همه آموخته نشد. این درسها، به شکل گسترده‌ای، نه از سوی هواداران سوسیالیسم و نه از سوی طبقه کارگر مزدبگیر جدید درک و هضم نشدند. بلکه کاملاً برعکس، جو غیر سیاسی بر هر دو این اجتماعات حاکم گردیده بود و تداوم پیدا کرد. چه در نتیجه بدبینی و تنفر از بورژوازی سنتی، و چه در نتیجه عمل سیاسی خرده بورژوازی («کارگران همیشه در نهایت از طرف سیاست و سیاستمداران نیرنگ خواهند خورد») و چه در نتیجه بیان هر چند روشن اما غیرکامل انقلابات معاصر. در واقع تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط می‌شد این انقلابات همه منجر به جایگزینی یک دسته از استثمارکنندگان با دسته‌ای دیگر گشته بود. و به هیچ وجه منجر به رهایی واقعی نشده بود. بنابراین سوسیالیستهای تخیلی و کارگران در راستای خودسازماندهی به این نتیجه رسیدند که عمل سیاسی پرنیرنگ و بی‌فایده بود. تمام سعی و کوشش را باید روی رهایی اقتصادی متمرکز کرد. نوع تشکیلات باید با هدف هماهنگ گردد.

برعکس، بابوف، بلانکی و ویتلینگ، هرچند به میزان متفاوتی، فهمیده بودند که قدرت سیاسی نقش کلیدی در استحکام استثمار تحمیل شده به پرولتاریا و پیشا- پرولتارها دارد. به این دلیل آنان از عمل سیاسی نوین، نوع انقلابی پرولتری، با دید سرنگونی دولت بورژوازی، دفاع می‌کردند. آنها شکل تشکیلات خود را با اهدافی که در مقابل خود گذاشته بودند وقف دادند.

۲- دفاع از یک تشکیلات پیشاز انقلابی. بابوف، بلانکی و ویتلینگ با درکی تیز از قدرت و پتانسیل ابزار سرکوب بورژوازی و پتانسیل ضد انقلابی آن به این اعتقاد رسیدند که تنها از طریق انقلابیون متشکل در هسته‌های پراکنگ، آب دیده و دارای دیسیپلین می‌توان این دشمن پر قدرت را سرنگون کرد. آنها بر این باور بودند که درسهای اساسی شکست انقلاب فرانسه و عواقب پس از انقلاب ۱۸۳۰، بیهودگی انقلابات خلقی‌ای که به قول معروف محکوم به شکست بودند، نبود، بلکه، دلیل این شکست اجتناب‌ناپذیر بودن شکست طبقات زحمتکش در صورت خیزش آنان در برابر ثروتمندان، بدون داشتن یک رهبری و تشکیلات آهنگین بود. آنها متقاعد شده بودند که طبقات زحمتکش در صورتی می‌توانستند در تقابلات

انقلابی آتی پیروزمند گردند که از سوی چنین اقلیتی که کاملاً آماده انجام وظایف تاریخی خود بود، رهبری شوند. در این معنا، بابوف، و بطور مشخص تر بلانکی، از طلبیه‌داران مفهوم حزب لنینی «انقلابیون حرفه‌ای» بودند.

۳- دفاع از سنن انقلابی و تداوم آن. در حالی که ترمیدور، کنسولگر و امپراطور بدنال دستاوردهای عظیم انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۷۹۳ فرانسه آمدند، توده‌های مردمی و روشنفکران مترقی یأس و ناامیدی گسترده‌ای را به نمایش گذاشتند. پدیده‌ای که می‌توان تا حدودی آنرا با وضعیتی که به دنبال موج توهم و بدبینی و دوباره خصوصی سازی پس از شکست انقلابات ۱۸۵۰-۱۸۴۸ بوجود آمد؛ وضعیتی که پس از آشکار شدن دامنه و مفهوم ترمیدور در اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ پدیدار آمد؛ و بالاخره وقتی که امیدهای انقلاب در اروپا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶ افول کرد. برخی از بارزترین روشنفکران آن زمان همچون فیلسوف آلمانی «کانت» و شاعر انگلیسی «ویلیام وردسورث» تا آن زمان که با علاقه‌مندی بسیاری از انقلاب دفاع می‌کردند، به مخالفین ارتجاعی انقلاب تبدیل شدند. بهر حال استثنائاتی نیز وجود داشت. برای مثال شاعر انگلیسی «پرسی شلی» تا به آخر انقلابی‌ای متقاعد شده باقی ماند.

این موج ارتجاع ایدئولوژیک بطور کلی باعث شد که دموکرات‌های رادیکال درگیر در فعالیت سیاسی و مزد بگیران درگیر در فعالیت اتحادیه‌ای، به اتخاذ شیوه‌های صرفاً قانونی و رفرمیستی (تدریج‌گرا) در عمل و نوع تشکیلات، رجعت کنند.

در مقابل این موج پذیرش و تسلیم در برابر ایدئولوژی طبقه حاکم، اولین هسته‌های انقلابی پیشا- پرولتری و پرولتری به حفظ سنن انقلابی قرن هیجدهم، (پس از دقیقترین بررسی و بازبینی انتقادی‌ای که می‌توان از انقلابیون آنزمان توقع داشت) پرداختند. این تداوم سنن انقلابی، راه را برای سر بر آوردن سنت‌ها و مفاهیم انقلابی نوین و اساساً پرولتری، بر پایه انقلاب ۱۸۴۸، هموار ساخت.

با وجود این، در کنار تمام نکات برجسته بابوف، بلانکی، و ویتلینگ باید به عیوب طرحهای انقلابی آنان نیز اشاره کرد:

۱- تصور آنان از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی بر این پایه بود که این مبارزه اساساً از سوی اقلیتی کوچک در جامعه و یا حتی از سوی طبقات خلقی نشأت می‌یافت. این تصور به طور اجتناب‌ناپذیری به عمل انقلابی کارا کتری خشونت‌آمیز و توطئه‌گراییانه می‌بخشید. روندی که در آن تکنیک کودتا از عمل توده‌ای سیاسی مهمتر جلوه‌گر می‌شد. از آنجا که توانایی یک گروه کوچک توطئه‌گر برای از میان برداشتن ابزارهای سرکوبگری

همچون دولت فرانسه و پروس به یک ضربه، از عهده آن گروه خارج بود، بنابراین مبارزه به خود سیمایی توطئه‌گراییانه و تخیلی گرفته بود.

۲- بنابراین سازمان انقلابی‌ای که برای این نوع فعالیت سیاسی وجود داشت لزوماً بایستی مخفی و متشکل از زیدگان باشد. زیدگانی که محصول انتخابی سخت از میان همه فعالین انقلابی بودند. و چنان تشکیلات محکمی که تنها عده معدودی قادر به ادامه فعالیت برای دوره‌ای طولانی در آن بودند. جوهر بسته بودن سازمان انقلابی و روند رشدیافته به طرف عملیات توطئه‌گراییانه همواره گرایش به سوی پیوند با جنبش وسیع خود بخودی، مبارزه طبقاتی اقتصادی و غیره، را تضعیف می‌کرد.

۳- فعالیت‌های تشکیلاتی اساساً مخفی و شورش‌گراییانه، این انقلابیون را به درک ممتاز و مستبدانه مفهوم دولت، دولتی که قرار بود محصول پیروزی انقلاب باشد، رساند. این دولت جدید در خدمت مردم و برای مردم بود، اما قدرت مستقیماً از سوی مردم اعمال نمی‌شد. (ویتلینگ که از بلانکی بیشتر به سوی پرولتاریا گرایش داشت در مورد این درک از دولت بیشتر احتیاط می‌کرد) اما اینجا هم پیوند با جنبش رهایی‌بخش واقعی مزدبگیران بطور کامل برقرار نشده بود.

۴- انقلابیونی که در این راستا حرکت می‌کردند، اهداف اجتماعی و اقتصادی‌ای که قرار بود از طریق انقلاب بدانها دست یافت را در واژه‌های بسیار مبهم (بویژه بلانکی) و یا تخیلی (در مورد ویتلینگ) بیان می‌داشتند. زیرا آنان از اطلاعات و معلومات اقتصادی کافی برخوردار نبودند؛ و مهمتر از هم، آنها نتوانستند به یک تجزیه و تحلیل کافی از جوهر تناقضات سرمایه‌داری برسند. در این مورد، بابوف، بلانکی و ویتلینگ حتی به سطح سوسیالیستهای تخیلی و بی‌پروترین اقتصاددانان پس از «ریکاردو» هم نرسیدند.

در تحلیل نهایی، این ضعفها و غفلتهای اولین هسته‌های انقلابیون پیشا- پرولتری و پرولتری را می‌توان از طریق ماهیت اجتماع و محیطی که در آن رشد کردند، توضیح داد. اینها تشکیلاتی بودند که از درون جامعه پیشا- صنعتی، صنعتگر و پرولتاریای (مانوفاکتور) سر برون آورده و هنوز قادر به تعمیم دادن، و حتی در مواردی، فهم اولین تجربیات واقعی مبارزه توده‌ای و تشکیلاتی پرولتاریای صنعتی نبودند. در واقع آنان تلاش می‌کردند که سنت ژاکوبینی خرده بورژوازی انقلاب کبیر قرن هیجدهم و تجربه تشکیلاتی پرولتاریای پیشا- صنعتی را در هم ادغام کنند. و از این رو نمی‌توانستند جمع‌بندی‌ای از اولین تجربه انقلابی خود پرولتاریای صنعتی داشته باشند.

مارکس و انگلس باید به جایگزینی این ضعفها بطور سیستماتیک می‌پرداختند و مفاهیم خود را از

محفلیسم در انتهای راه درس های یک تجربه

(اسنادی از مباحثات داخلی)

هیئت هماهنگی انجمن کارگران پناهنده و مهاجر
۱۹۹۵/۱۲/۱۵

جزوه فوق حاوی مطالبی است در رابطه با اختلافاتی که اخیراً در انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی پدید آمده است. در این جزوه مطالبی تحت عنوان: طرح پیشنهادی هیئت هماهنگی به مجمع عمومی هشتم انجمن، طرح رقابتهای هماهنگی جلوه‌ای از برخورد سهل‌انگارانه با مسائل انجمن (شش تن از اعضای واحد هانفر)، محفلیسم در انتهای راه (۱) - درسهای یک تجربه، در پاسخ به محفل هانفر، متن استعفای هیئت هماهنگی، واحد سوئد و واحد کانادا، انتشار یافته است.

در ابتدای توضیح این جزوه آمده است که:

"انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی در طول حیات هشت ساله خود دوره‌های متفاوتی را از سرگذرانده است. این شکل نیز به مانند هر حرکت سیاسی دیگر، حاصل یک دوره تاریخی مشخص و همچنین دستخوش تحولات و تجربیات متنوعی بوده است. این حرکت، هم به اعتبار حضور نیروها و سازمانهای سیاسی در آن و هم به دلیل همزیستی این سازمانها با برخی محافل تشکلی گریز، کماکان بمشابه چهره‌ای از چپ در دوره‌ای ویژه، محسوب میگردد. فعالیتها، مشغله‌ها، معضلات و محدودیت‌های این حرکت و بالاخره نتایج و عواقب سیاسی آن، نکته‌ای است در خور توجه و قابل مطالعه برای علاقمندان به جنبش کارگری."

در زیر این توضیح از خوانندگان این جزوه خواسته شده که نظرات خود را به آدرسهای زیر ارسال نمایند:

F.I.A.E
Box 55103
40053 Goteborg
Sweden

I.R.W.A
P.O. Box 622-Stn.B
OTTAWA-ONT
K1P-5P7
CANADA

تطابق آشکاری با منافع طبقاتی پرولتاریا داشت. منافعی که ابرازکننده چشم‌انداز مشخص این طبقه بودند.

ترجمه م. سهرابی

نشر
کارگر سوسیالیست
انتشار داده است

دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۸ شماره در مورد مسایل جنبش کارگری

ایران و بین‌المللی، ۹۵ - ۱۹۹۰

انتشار یافته است.

این نشریه به شکل سابق

دیگر منتشر نمی‌شود.

■ جنگ خلیج و موضع سوسیالیست‌های
انقلابی

■ نظری اجمالی به جنبش کرد در عراق

■ طرح اولیه «برنامه عمل کارگران»

■ مسئله وحدت کمونیست‌ها

■ آثار لئون تروتسکی

● تاریخ انقلاب روسیه

● برنامه انتقالی

● انقلابی که به آن خیانت شد

● بین‌الملل سوم پس از لنین

● لنین جوان

● انقلاب مداوم

● کمون پاریس

● نتایج و چشم‌اندازها

● یادداشت‌های روزانه

سازمان و فعالیت انقلابی پرولتاریا توضیح می‌دادند. آنها از طریق استخراج درسهای از انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۵۰ به تکامل مفهوم مشخصی از انقلاب پرولتری پرداختند.

۱- فعالیت سیاسی انقلابی - یعنی مبارزه برای کسب قدرت - اساساً به عنوان محصول فعالیت توده‌های وسیع مزدبگیر، به ویژه پرولتاریا، و متحدین مستقیم آن مفهوم گردید. پتانسیل اقتصادی مزدبگیران حائز اهمیت زیادی بود. ازدیاد کمی آنها تا درجه تبدیل شدن به اکثریت جامعه به عنوان یکی از اساسی‌ترین شروط دست‌یافتن به پیروزی ابدی انقلاب به شمار می‌آمد.

۲- به این دلیل، سازمان سیاسی قانونی - سازماندهی پرولتاریا به عنوان یک حزب سیاسی مستقل از دموکراسی بورژوازی و خود بورژوازی - برای پیروزی انقلاب امری حیاتی بود. از تشکیلات انجمن‌های مخفی دست کشیده شد. به جز تحت شرایط اختناق و سرکوب، و حتی در آن شرایط هم تنها برای تداوم فعالیت و نه به عنوان ابزار کسب قدرت. توطئه‌گری قاطعانه محکوم گردید.

۳- طرح خود سازمانیابی پرولتاریا بلافاصله برای آماده کردن آن جهت اعمال قدرت، کسب قدرت و در واقع اعمال آن در نهایت، به عنوان اولویتی مهم مطرح گردید. ممتازگرایی و اتوریته‌گرایی همراه با درک ابزارهای مفهوم دولت نفی گردید. در حالی که بسا یوف و بلانکی از یک دولت مقتدر (سنت ژاکوبینی) دفاع می‌کردند، مارکس و انگلس، تحت نفوذ انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۵۰ و بویژه کمون پاریس، به دفاع از ایده داغان کردن ماشین دولتی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا - مفهومی که بلانکی آن را آغاز کرد - به عنوان دولتی که در فردای تولد خود رو به زوال می‌گذارد، پرداختند.

۴- مارکس و انگلس به شکل منسجمی رهایی سیاسی (انقلاب سیاسی) را با رهایی اقتصادی و اجتماعی در هم آمیختند. آنها از همان مقطع مانیفست کمونیست برنامه انقلابی کسب قدرت را به یک سلسله انتقالات اقتصادی و اجتماعی پیوند زدند. انتقالاتی که اجازه می‌داد تولیدکنندگان خود را از زنجیرهای شرایط پرولتری رها سازند، و از شرایط مادی‌ای که از ملزومات اعمال قدرت و تکامل همه پتانسیل‌های انفرادی آنان بود، بهره ببرند. قبل از دستیابی به چنین شرایط اجتماعی و اقتصادی، ظهور یک جامعه واقعاً بی‌طبقه تنها به عنوان تخیلی بیش باقی نخواهد ماند.

توانایی مارکس و انگلس در فرا رفتن از مفاهیم انقلابی اولین هسته‌های پرولتری پیشا-صنعتی تنها محصول تجربه وسیع انقلابی و درک عمیق‌تر از دینامیزم جامعه بورژوازی و شرایط پیروزی سوسیالیسم، یعنی پیشروی‌هایی که دستاورد ماتریالیسم تاریخی است، نبود. بلکه، این مسئله

Selected articles of this issue:

- * Phoney Election in Iran
- * On Concept of Leninist Party
- * On Nature of Clergy in Iran
- * Womens' Supplement
- * Lessons of December Strike in France-(Lutte Ouvriere)
- * Defend Refugees in Turkey!
- * Letters from Iran

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی

IRS, Nat West Bank, (60-17-04)

A/C:13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

(۴۴) ۱۷۱ ۲۴۹ ۳۷۷۳

Tel & Fax: 0171 249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۳ - سال ششم - اسفند ۱۳۷۴

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران. گسترش کسمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

انتخابات «آنها» و انتخابات «ما» بقیه از ص ۱
«... و انتظار دارند که نماینده آنها برای بهبود زندگی کارگران بکوشد. نماینده‌ای که واقعاً دلش برای موکلان خود بسوزد، خود کارگر بوده باشد تا درد و رنج یک کارگر را کشیده باشد، با حقوقهای ناچیز، مالیاتهای سنگین و بی مسکن سر کرده باشد و بعضی مواقع هم شرمند زنی و بچه‌اش باشد! نمایندگان مجلس چهارم اکثراً اینگونه نبودند، با شعار به مجلس رفتند و پشت سر خود را هم نگاه نکردند.» (کار و کارگر، ۳۰ بهمن ۱۳۷۴)

کارگران خوب می‌دانند که نیابستی فریب کسانی را بخورند که خود را به عنوان نمایندگان آنها جا می‌زنند. کارگران بنا بر وعده و وعده‌های بی‌اساس و غیر واقعی نمی‌توانند به کسی اعتماد کنند. آنها واقف‌اند که نمایندگان واقعی کارگران هیچ‌وجه به درون این مجلس راه پیدا نخواهند کرد، چونکه هیئت حاکم مدافع یک نظام دیکتاتوری سرمایه‌داری است و بهر بهانه از حضور نمایندگان واقعی کارگران به درون مجلس جلوگیری می‌کند. نبود دمکراسی در ایران، سرکوب و ارباب و کشتارها همه به خاطر جلوگیری از مبارزات کارگران برای بهبود وضعیت‌شان صورت می‌گیرد. چونکه رژیم سرمایه‌داران فقط از نیروی کارگران و متحدانشان وحشت دارد. چرا که اگر وضعیت کارگران درست شود، سرمایه‌داران مزایا و منافع خود را از دست می‌دهند. آنها دیگر نمی‌توانند سرمایه‌های سرشار را حیف و میل کنند و به بانک‌های خارجی برای روز مبادا انتقال دهند. سرمایه‌های سرمایه‌داری حاصل کار مشتت‌بار زحمتکشان ایران است. دولت سرمایه‌داری با به اصطلاح مخالفان خود به نوعی کنار خواهد آمد، اما با نمایندگان واقعی کارگران نمی‌تواند وارد معامله شود. چونکه مطالبات کارگران با منافع رژیم سرمایه‌داری در تناقض است. یکی نافی دیگری است.

در ایران کارگران حق اعتصاب ندارند. کارگرانی که از این حق ابتدایی بی‌نصیب‌اند، چگونه می‌توانند نمایندگان خود را به درون مجلس سرمایه‌داران بفرستند. اگر هم کارگری اتفاقاً به درون مجلس راه یابد، فقط اسیر نمایندگان سرمایه‌داران خواهد بود، چونکه اکثریت آرا در دست نمایندگان سرمایه‌داران است.

بسیاری از نمایندگان واقعی کارگران، با اعدام، یا مفقودالامر و یا در زندان‌ها بسر می‌برند. اگر «خانه کارگر» می‌گوید که کارگران می‌توانند برای دفاع از منافعشان به مجلس بروند، بایستی از آنها سوال کرد، اگر چنین است، چرا کارگران نمی‌توانند شوراهای و تشکلهای مستقل و منتخب خود را داشته باشند؟ چرا کارگران از حق تجمع، بیان و مطبوعات محروم هستند؟ چرا فقط مدافعان سرمایه‌داران حق ابراز نظر دارند؟ باید از این آنها سوال کرد چرا زمانی که چند صد هزار نفر از کارگران و زحمتکشان «اسلام شهر» برای گرفتن آب آشامیدنی دست به تظاهرات زدند، این عده از قتل عام کارگران توسط نیروها مسلح رژیم، حمایت کردند؟ این چه دولتی است که کاری جز سرکوب کارگران و زحمتکشان، زنان و اقلیت‌های ملی نکرده است؟ چگونه می‌توان به چنین دولت و انتخاباتی اعتماد کرد؟

این انتخابات کارگران نیست، بلکه انتخابات سرمایه‌داران است. کارگران برای رسیدن به انتخابات آزاد و دمکراتیک بایستی سرمایه‌داران و دولت آنها را سر به نیست کنند.

۵ اسفند ۱۳۷۴

مهدی رضوی